امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند
نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد دوم (جلسات یازدهم تا بیستم) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیۀالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۸۳ جلسه و ۸ مجلد، از تاریخ ۶۶/۱۲/۱۵ الی ۶۷/۱۲/۳ به بحث‌هایی مقدماتی پیرامون ***الگو*** پرداخته است.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱۱ الگو

ـ تفاوت نسبت تا ثیر وکیف تعلق

ـ تفاوت فرمول " زمان , مکان " با فرمول " درون بیرون "

ـ رابطه بین درون و بیرون , خصلت است یا کیف تعلق ؟

ـ ربط حاصل ترکیب اثار بیرونی ودرونی است یاخود چیزی اضافه دارد ؟

ـ آیا شناسائی وتغییر" ربط " هم از فرمول درون وبیرون تبعیت میکند ؟

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱۲ الگو

- بررسی مفهوم تغایر ووجه اختلاف
- ضرورت ملاحظه اثر بقیه امور در یک پدیده متغایر
- بررسی مفهوم اثر بالواسطه واثر بلاواسطه
- موضوعیت یافتن درون وبیرون درتحلیل وده واقعیت
- بررسی تفاوت جداکردن انتزاعی وجداکردن تحلیلی
- بررسی تعریف غیراستقلالی درون وبیرون در رابطه با همدیگر
- بررسی مفهوم بالمباشره وبالواسطه
- بررسی تعریف غیراستقلالی ربط نیست به درون وبیرون
- تبیین مفهوم ربط ورابطه اش باوحدت
- طرح دونحوه تفسیراز " درون وبیرون وربط " ومفهوم ربط درآنها
- وحدت ترکیبی بودن " ربط" وسازگاری آن باتفسیری خاص از" درون وبیرون وربط "
- بررسی مفهوم " شیی " در دوتفسیراز " درون وبیرون وربط "
- بررسی مابه الامتیاز وجه اشتراک ووجه اختلاف
- آیا همه چیز رابربط دانستن بمعنی نفی وجه اختلاف است ؟
- آیا ربط چیزی اضافه بر تاثیروتاثر است ؟
- آیا درون (بعنوان شیی) بیرون وربط هرسه مجموعه خصال هستند ؟
- بررسی مفهوم بساطت وترکیب

ـ تحلیل ومراتب مختلف آن

ـ آیا درعینیت میتوان قائل به " درون وبیرون وربط " شـد ؟

ـ بررسی تفاوت تحلیل وانتزاع وتاثیر آن در مفهوم " درون وبیرون وربط "

ـ آیا " درون وبیرون وربط " اعتباری است یادرخارج موضوعیت دارد ؟

ـ آیا اختلاف روابط درچیست ؟

ـ بررسـی نقش اجزاء در تعین یك کل

ـ آیا " درون وبیرون وربط " یك شیی تغییر میکنـد ؟

ـ کیفیت جمع " ثابت بودن درون وبیرون وربط " و" متغیر بودن وجه اشتراك ووجه اختلاف"

ـ بررسی احتمالات مختلف درتفسیر متغیر بودن " ربط "

ـ اختلاف در روش وتاثیر آن در تغییر ربط دریك کل

ـ آیاوجه اشتراك ووجه اختلاف بعنوان دومتغایر نیازبه وجه اشتراك دارند ؟

ـ آیااینکه " دریك کل هرجزء وجه اشتراك دوجزء دیگر است " با " ثابت بودن درون وبیـرون وربط دریك کل " چگونه سازگار است ؟

ـ آیاتقسیم درون وبیرون وربط درهمه جاساری است ؟

ـ بررسی تفاوت تقسیم کل عالم وتقسیم یك شیـی

ـ آیاوجه اشتراك , یك مقوله فلسفی است ؟

ـ تعریف غیراستقلالی درون وبیرون ووجه تمایز آنها

ـ کیفیت تعیین جایگاه یك کیفیت درکل عالم

ـ کیفیت دستیابی به حدود تعینی شیـی

ـ بررسی تفاوت جایگاه شیی بامنتجه آن
ـ آیادریك کل تنهایك ربط داریم یاهمه اجزاء خصلت ربطی دارند ؟
ـ آیااجزاء تشکیل دهنده یك کل اصل وفرع دارنـد ؟

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱۳ الگو

* ـ در تقسیم بندی " هم منتجه است هم اجزاء" یا " یا منتجه است یا اجزاء"

ـ وجه اشتراک دو نظر

ـ وجه اختلاف دو نظر (منتجه چیزی غیر از اجزاء دارد ؟)

ـ دو احتمال پیرامون یک موضوع نیست (اشکال)

ـ هریک از دو احتمال در چه موضعی صحیح است ؟

* در تقسیم بندی " درون بیرون ربط " منتجه چیست ؟

ـ چگونه منتجه این سه کل جهان خواهد بود ؟

ـ تعریف درون ، بیرون و ربط

ـ وجه اشتراک با هریک از وجوه اختلاف ، اختلاف دارد ؟

ـ شیی ربط درون وبیرون نیست ؟

ـ براساس تعین در رابطه مگر نباید بتوان به جای کیفیت سه جزء آن را قرار داد ؟

ـ شناسائی بیرون به چه صورت است ؟

ـ چگونه میشود درمورد کیفیتی که در ارتباط ملاحظه میشود گفت که یا منتجه است یا اجزاء

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱۴ اگو

- " یا وحدت ترکیبی وجود دارد یا اجزاء" یا " هم وحدت ترکیبی وجود دارد و هم اجزاء"
- آیا منتجه درون ، بیرون وربطهای مختلف میتواند کل عالم باشد ؟
- احتمالی در فلسفه طرح فرمول درون وبیرون
- در ملاحظه کیفیات باید زمان رابعد آنها دانست (معنی ، محاسن ومعایب این نظر)

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱۵ الگو

- بررسی مفهوم " بعد کیفیت بودن زمان "
- بررسی مفهوم " تعین در رابطه "
- آیا " کیفیت همراه با زمان ومکانش " قابلیت تغییرد ارد ؟
- بررسی مفهوم جریان بودن هرکیفیت
- آیاجریان بودن یك کیفیت بمعنی همزمانی تغییرات آن است ؟
- بررسی رابطه جریانهای مختلف با هم
- د وتعبیرازمفهوم " بعد کیفیت بودن زمان "
  - یك امتدادکه اول وآخرش یك چیز است
  - کشیده شدن ازمرتبه نقض به کمال
- ضرورت توجه به خصوصیات مخلوق درتبیین مفهوم زمان
- بررسی مفهوم "خلق یك چیزهمراه باتغییراتش " ولوازم آن
- آیامفهوم "یك چیز باتغییراتش " مساوی مشیت است ؟
- بررسی ضرورت اخذ جریان واحد ثابت درهربرنامه ریزی
- آیاثابت دانستن مجموعه تعین د رروابطه بمعنی حذف زمان است ؟
- ضرورت عدم تغییرجایگاه کیفیت
- آیاعدم تغییرکیفیت همراه بازمانش بمعنی اصالت شیی است؟ (اصالت جریان یا اصالت شیی ؟)
- ضرورت طرح کیفیت توأم بازمان آن ولوازم این امر
- آیااین سئوال که "آیازمان داخل شیی هست یانه ؟ " ازموضع اصالت شیی است ؟

ـ آیا بدون اینکه زمان بعد کیفیتی باشد میتوان بآن نسبت تغییر داد ؟

ـ بررسی تفاوت اصالت تعلق واصالت شیی در تفسیر زمان

ـ آیا در موضع امر ثابت چگونه میتوان قائل به زمان ومکان شد ؟

ـ بررسی دو مفهوم از " جریان " ولوازم آن

ـ بررسی مفهوم وجه اشتراک در تغییر وضرورت آن

ـ آیا وجه اشتراک در تغییر قانون است یا قانونمند (خصلت) ؟

ـ بررسی مفهوم جریان بودن وجه اشتراک در تغییر

ـ ضرورت ملاحظه امر ثابت ونقش آن در مدل

ـ آیا به وجه اشتراک هم دوئیت نسبت داده میشود وهم وحدت یا اینکه نسبت بین اینهاست ؟

بسمه تعالـــی

فهرست جلسه ۱۶ الگـــو

ـــ احتمالی دیگر درتحلیل زمان برای اشیاء

ـــ تا کجا میشود مفاهیم رادربینیت دومفهوم دیگر تعریف کرد ؟

ـــ پذیرش امرثابت به معنی پذیرش تعین ثابت در شاملترین کل نیست ؟ (طرح سئوال)

ـــ رابطه کثرة و وحدت و درون وبیرون چیست ؟ (طرح سئوال)

ـــ منظوراز وحدت حاکم برجهان امر ثابت است ؟

ـــ رابطه نظام مشیت ومخلوقات و وضعیت زمان در ایندو

ـــ " تعین نسبت بین کثرت و وحدت است " یعنی چه ؟

ـــ آیا برنامه ریزی کردن به معنی ثابت گرفتن یك موضوع وانتقال تغییرات به درون برنامه نیست؟

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱۷ ـ الگو

ـ در برنامه ریزی " لحاظ زمان " میشود یا زمان در آن هست ؟

ـ وجه اشتراک واختلاف درحرکت

ـ وحدت و کثرت در حرکت

ـ " ربویت " و کیفیت جریان احکام

ـ تقسیمات بیانگر فصل حقیقی نیستند

ـ درکنار قدرت تجزیه ، قدرت ترکیب هم باید دانست

ـ چه تصوری میتوان از چارت مشیت داشت ؟

ـ آیا ترسیم اجمالی چارت مشیت ممکن است ؟

ـ آیا خطاپذیری برنامه به خاطر ضعف اطلاعات انسان است یا طبیعت برنامه چنین است ؟

ـ آیا تشخص هر پدیده در نظام مشیت موجب تشخص پدیده ها در عینیت نمی‌گردد ؟

ـ آیا اصل عدم تعین در ادراک هم جاری است ؟

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱۸ ــ الگو

موضوع کلی : فرمول شناسائی نظام مشیت

ــ فرمول تقسیم برای شناسائی نظام مشیت چیست ؟

ــ توصیف مکان چگونه است ؟

ــ ترکیب زمان ، مکان چگونه است ؟

ــ آیا تعین تقسیم به دو نشده است ؟

ــ آیا ربط مضمر واعداد زوج بعنوان رابط موضوعیت نمی‌یابند ؟

ــ آیا ملاحظه نسبت بدون تقسیم درون وبیرون ممکن است؟

ــ آیا درمجموعه تعین در رابطه تابع ومتغیر وجود دارد ؟

ــ اصلی وفرعی کردن یعنی چه وچه فایده ای دارد ؟

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱۹ ـ الگو

موضوع : خصوصیات نظام مشیت ورابطه ٔ آن با برنامه ریزی

ـ کارائی اطلاع از نظام مشیت در برنامه ریزی

ـ رابطه ٔ اجرای احکام با تخصیصهای کمی چیست ؟

ـ آیا نظام مشیت بیانگر کمیات هم هست؟

ـ باید های کمی در باید های کیفی اصل است یا برعکس ؟

ـ آیا در نظام مشیت مبتلابه های مختلف هم منعکس است ؟

ـ رابطه ٔ عقل (ادراك) و وحی

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۲۰ ـ الگو

موضوع : تاثیر احکام توصیفی , تکلیفی وکمیات در برنامه وارابطه آنها با هم

ـ بعضی تقسیمات احکامی چارت مشیت

ـ مراحل برنامه ریزی وجایگاه احکام تکلیفی در آن

ـ آیا میشود برای احکام تکلیفی وضعیت موجود ومطلوب منظورکرد ؟

ـ آیا میشود برای اجرای احکام تکلیفی نهایتی قائل شد ؟

ـ منزلت احکام تکلیفی نسبت به احکام توصیفی

بسمه تعالی

جلسه ۱۱ ـ الگو

حجت الاسلام حسینی : بسم الله الرحمن الرحیم . بنا شد درباره نسبت تاثیر صحبت کنیم که بین زمان ومکان چه چیزی هست ، یادمان نرود وقتی زمان ومکان را از هم تفکیک میکنیم دیگر تفکیکی است که برای شناسایی روی آثاری انجام میگیرد که درخارج معنا ندارد از هم جدا باشند مکان به معنای جایگاه وزمان به معنای توالی است حال ایندو راکه از هم جدا میکنیم در خارج زمان ومکان قابل تمیز هست ، یعنی توالی وتغییر وپشت سرهم واقع شدن دو کیفیت غیر از ترتیب است که یک چیز بالا قرار داشته باشد وچیزی پائین وچیز در وسط ، مثلاً هوا یک جایی دارد وگازها یا اشعه یک جایی دارند وآب یا سنگ وچوب یک جایی دیگر دارند ، اینکه هیچکدام از اینها حقیقتشان اضافی واعتباری وساخته ذهن آدم نیست اینهم شک ندارد ، یعنی آدم میتواند فرض واعتبار کند که هوا از این به بعد سنگینتر از آب باشد وپائین آب قرار بگیرد ، البته اسم اینها را میتوان عوض کرد وضرری ندارد اما معنایش همین است وتا حدودی هم اسم را میتوان عوض کرد از یک حدودی به بعد نمیتوان عوض کرد . اگرچنین چیزی را قائل باشیم آنوقت دیگر باید بگوئیم وقتی که میگوئیم جدول زمانی غیر از جدول مکانی است بدانیم دو خصوصیت ارزشی که درعینیت متحد ند یعنی هیچ زمانی را بی مکان یا هیچ مکانی را هم بی زمان نمیتوان یافت ، دراین فرض مرتبط ساختنشان به همدیگر، مقدمه ای است که شیی قبلیمان شناخته شود بعبارت دیگر قسمت اول فرمولمان که درون وبیرون وربط بود هرسه درعینیت وجود داشتند اینجاکه زمان ومکان است وشما دراین مرحله از تجزیه آمدید زمان ومکان هرکدام علاحده وجود ندارند ومثل درون شیی نیست ، درست است که درون مستقل از شیی هم وجود ندارد ولکن این مرتبه از تقسیم با مرتبه قبل بذهن میرسد که یک تفاوتی کرده باشد ، حالا رابطه بین ایندو ، (نسبتی که بین زمان ومکان هست) همان است که حقیقت موضوع ما را نشان میدهد چه در ربط باشد چه در درون باشد وچه

د رببرون بنابراین ممکن است با ز آن صحبت تقسیمات برسد وارد شود که از اینجا تقسیم به د و میشود ویك جامع شیی ، چنین احتمالی بصورت احتمال الف مطرح میشود ، چون ظاهراً انتزاعی است از د وبعد ، د وخصوصیت یك چیز، که این کارشمابرای مرحله شناسایی است وشاید بتوا ن گفت تفاوت شناسایی وواقعیت هم از همین جا ها تقریباً باید آغاز شود ، که ما مجبوریم د رشناسایی کاری انجام د هیم که د رخارج آن کار به این نحوه وجود ند ارد برای اینکه آثار راکنترل کنیم و وضعیت یا مطلوب راشناسایی کنیم مجبوریم د و بعد راجد اکنیم واحتمال د ارد که نسبتی که بین این د و بعد است (که خود شیی یاخود ربط ، د رون یابیرون یا ربط) آن نسبت را نسبت تاثیر شاید بتوان گفت ، اگر کلمه ٔ کیف تعلق د رپالا صحیح نباشد نسبت بین زمان ومکان راباید تعلق گفت ولی بذ هن میرسد که نسبت بین بیرون ود رون وربط موضوع را می‌سازد وخود موضوع کیف تعلق است ، د رزمان ومکان ، وضعیت کیف تعلق مورد بررسی قرارمی‌گیرد وضعیت کیف تعلق اگربخواهد مورد توجه قراربگیرد این باید به نام نسبت تاثیر خوانده شود ٠

حال اگر کسی بگوید فرق بین نسبت تاثیروکیف تعلق چیست ؟ عرض می‌کنیم گاهی است که کیف تعلق رابه لحاظ خود ش د رکل ملاحظه می‌کنید ، این صرف جایگاهش است اماگاهی است که تاثیرات این کیف تعلق را نسبت به منتجه کل نگاه میکنیم ملاحظه تاثیرآن نسبت به منتجه یعنی ملاحظه تاثیر آن د رکل شاملتر، اگر تاثیر آن د رکل شاملتر بناباشد که ملاحظه شود ، لغت نسبت تاثیر یاکیفیت تاثیر برایش بهتراست ٠ حال بین اینکه بگوئیم نسبت تاثیر یابگوئیم کیفیت تاثیر؟ چگونگی اثرباچه د رصدی ازاثر راد اراست ؟ اگرنسبت به کل شاملتر باشد باید کلمه نسبت تاثیر رابکاربریم اگرنسبت به خود موضوع باشد باید کلمه کیفیت اثر رابکاربریم ، که د راین صورت نسبت تاثیر رابین کم وکیف بگذ ارید ، اگربه آن گفتید کیفیت تاثیر یا چگونگی تاثیر، آنوقت رابطه بین کم وکیف میشود نسبت تاثیر یاد رصد تاثیر، این بیانی بود که مقد متاً عرض کرد یم

ببینیم ازاینجا آیا تقسیم به دو است و سومی آن شامل آنها و به وحدت رساندن آنهاست و از اینجای تقسیم با تقسیم بالا فرق دارد ؟ یا نه یعنی فرمول درحقیقت ، درست است که باجدول سه است ولی سه متناسب با شناسایی غیر از سه موجود درعینیت است طبیعتاً یك اختلاف وعدم برابری تعینی هم باید درنهایت بین شناسایی وشیی واقع بشود ، نمیشود شما بگوئید علمی راکه ازوضعیت بدست می‌آوریم عدم برابری آن بدلیل ضعف آگاهی ، به کل است . بلکه باید بفرمائید که چون از راه تدریج است یعنی اشیاء همانگونه که هستند درنزد ما حاضرنیستند ، نواقصی ازاین جهت واقع میشود یعنی وقتی بخواهیم چیزهایی را شناسایی کنیم تحت احاطه ما نیستند با تجزیه یا ترکیب کردن یك خصوصیاتی ، میتوانیم آنهارا شناسایی کنیم . نه اینکه عین خود آنها پیش ما حاضرباشند بعبارت دیگرباید برای علم ومعرفت دو نحوه تعریف داشته باشیم یك نحوه آن باید ذات علم از موضع اشراف به نحوه ای باشد که حقیقت شی " کماهی " ملاحظه شود اسم آن علم است یك نحوه علم دیگرهم هست که حقیقت آن "کماهی" نیست ودرحقیقت نسبتی به حقیقت اشیاء دارد وتناسبی دارد باآنچه که ماد نبال آن می‌گردیم واین تناسب میشود که مرتباً دقیقتر شود وتقویت گردد .

برادرمعلمی : بسم الله . درمورد بحث زمان ومکان دو احتمالی که فرمودید امری به ذهنم رسید ، یك تفاوتی که عرض می‌کنم ، احتمال اول اینست که ما هرچه کیفیت را ازلحاظ زمانی ومکانی تقسیم بندی کنیم به یك جایی نمی‌رسیم که واقعاً درعینیت بتوان زمان را ازمکان جدا کرد ومثلاً گفت این قسمت زمان است وآن قسمت مکان ، واین یك تفاوت هرچند جزئی باآن بحث درون و بیرون دارد که درآنجا واقعاً درون ، بیرون نیست وبیرون هم درون نیست بلکه وجوه تغایراست ودریك وجه تغایرنمیشود وجه دیگر تغایر حضور بتمامه داشته باشد ولی دربخش زمان ومکان نمیشود وهرچه زمان راتقسیم می‌کنیم باز آنچیزی که بدست می‌آوریم درآن مکان هم هست وهرچه

که مکان راتقسیم کنیم درآنچه بدست می‌آید زمانی هم مخصوص به خود دارد نه اینکه اثر زمان هم درآن است بلکه دارای زمان است البته آنجا می‌توانیم بگوئیم هرچه درون راتقسیم کنیم باز اثر بیرون درآن است اما غیر از این است که بیرون در درون باشد . اگر این احتمال درست باشد مبنای تقسیم بندی دو نمیشود بلکه ما میگوئیم یك کیفیت داریم که میتوان ازجوانب مختلفی آن را تقسیم بندی کرد یك بار میشود آنرا تقسیم بندی زمانی کرد یك بارمیشود آن راتقسیم بندی مکانی کرد ووقتی که داریم آنرا تقسیم بندی زمانی می‌کنیم بعد مکانی آن حذف نشده است بلکه درهمان تقسیم بندی زمانی ، مکانها هم هستند هرچندکه از لحاظ زمانی ازهمدیگرجدایشان کرده باشیم ووقتی که داریم از لحاظ مکانی تقسیم می‌کنیم باز زمان حذف نشده وهرمکانی که پیداکنیم باز زمان هم درآن هست باصطلاح درایجاما میگوئیم دوبعد یك کیفیت هستند اما درون وبیرون وربط رااجزاء یك وحدت ترکیبی میگوئیم درحالیکه زمان ومکان را اجزاء یك وحدت ترکیبی نمیگوئیم بلکه دو بعد می‌دانیم فرضاً مثل طول وعرض این میز ، هرچه اینهارا تقسیم کنیم از لحاظ عرضی یاطولی ، به جایی که یافقط عرض وجود داشته باشد یافقط طول نمیرسیم ودیگرلازم نیست یك چیز دیگر رامعرفی کنیم ومثلا گفتیم " سطح " به طول وعرض تقسیم میشود حال سوم آن چیست یابگوئیم حال که اینطور تقسیم کردی مبنای تقسیم دو شد بلکه این یك شیی واحد است که یکبار از بعد زمان تقسیم می‌کنیم ویکبار از بعد مکان ودرهرتقسیمی که ما می‌کنیم تقسیمات آن هرکدام سه چیز است این تقسیمات مکانی واین تقسیمات زمانی ، هردودرمورد یك چیز است درباره دو بعد یك چیز هستند ...

حجت الاسلام حسینی : همینکه میگوئیم دوبعد یك چیز یعنی نسبتی راکه بین آنهاپیدا می‌کنیم در حقیقت خود آن کیفیت است .

برادرمعلمی: بله یعنی تقسیم نکردیم، ازاین لحاظ میگوئیم کیفیت است که دارای زمان

ومکان است ، این به معنای این نیست که کیفیت را پس تقسیم بد و می‌کنیم زمان ومکان میشود چیز دیگری ندارد . میگوئیم اینجا کیفیت تقسیم نمیشود بلکه کیفیت را از لحاظ زمانی میتوان تقسیم کرد وکیفیت را از لحاظ مکانی میتوان تقسیم کرد ولی اینکه کیفیت را بتوان گفت زمانش ومکانش ومثلاً ربط بین آندو ، این درست نیست واینجا تقسیم بندی نشده .

حجت الاسلام حسینی : تحلیل درشناسایی را آیا میخواهید تقسیم بندی نام بگذاریم یعنی الان که شما دو بعد را از هم دیگر تفکیک میکنید یک تحلیل عقلی ویک تحلیل محاسباتی انجام گرفته است به لحاظ تحلیل محاسباتی تقسیم شده است ومیگوئید لازم است این تحلیل نظری ، یا محاسباتی انجام بگیرد به لحاظ این تحلیل که نگاه کنیم شبی تقسیم شده است اگر کارمان کار حساب شدن وسنجش باشد این به نسبت عمل محاسبه تقسیم شده است نهایت یک تقسیمی است غیر از تقسیمی که در رتبه قبل می‌کردیم وسنخاً از آن سنخ نیست ، تحلیل مخصوص محاسبه است آیا میتوان اینطور گفت!

بزادرمعلمی : خوب این را باید تأمل بیشتر کرد .

حجت الاسلام حسینی : البته آنوقت همانطورکه فرمودید آیا این نحوه تقسیم‌کردن معنایش درست میشود برابر با اینکه بگوئیم از این به بعد معنایش تقسیم به دو شد یا نه فقط در این مرحله نگاه می‌کنیم وتحلیل دو بعد از کیفیت است میتوانید لقب دو به آن بدهید ولی هریک از زمان و مکان راکه بخواهیم نگاه کنیم دیگر نمیتوان به آن دو گفت وآنها حتماً باید سه باشد مثلاً باید سه خصلت وسه خاصیت برای زمان ذکرکنیم وسه خاصیت برای مکان ذکرکنیم که این جدول عام باشد وهرجاکه شما مکانی راپیدا کردید چه کوچکترین باشد در دل یک ذره ، وچه بزرگترین باشد در دل کل جهان هستی فعلی ، باید این تقسیم از نظر قاعده‌ای بر آن صادق باشد ، باید زمان را ، چه زمان کوچکترین اندازه تغییرباشد وچه بزرگترین طول تغییرات همه تاریخ ، اگر

وجه زمانی آن مورد نظر باشد ــ باید برآن صادق باشد ظاهر مطلب این است که دوباره هریك از این ابعاد که مستقلاً نگاه می‌کنیم ، دوباره تقسیم به سه میشود ، نهایت بایك فرق ، با تقسیم اولیه ای که داشتیم ومی‌گفتیم درون وبیرون ورابطه کل رامید هد درتقسیم زمانی باید سه خصلت از جریان راذکرکنیم که یکی از آنهاراباد ومی وسومی نتوانید برابر قرارد هید ، اینها ما ل تفاوتهایی استکه مربوط به تجزیه است یعنی همانجایی که بعد راگرفته اید وجد امیکنید این تفاوت ها با خود حقیقت مطلب باید پیدا شود یعنی چه ؟ یعنی ، کانه یك اختلاف سطحی در زمان باید ببینید که ازیك خصلت باید جاری شود به یك خصلت دیگر عین این اختلاف سطح رادربرعکس آن نمیتوانید ببینید ، باید از آن متاثر بشود ، فرضاً زمانی که شتابش بیشتراست یا مقدم‌تر است ، یا هر خصلتی راکه درزمان میخواهید ذکرکنید یکی ازآنهاباید متاثر بشود در مرحله دوم ، از تغییراتی که نسبت به امر سوم پیدا شده ولی نباید شدت جریان برعکس بشود ، اگرسه کانال برای خصلت زمانی کنارهم درنظر بگیرید باید یکی از آنها درحقیقت نسبت به دوتای دیگربرتری داشته باشد ویکی از آنهاوسط باشد ویکی متاخر باشد ، این مطلب درباره مکان خیلی راحت به ذهن میرسد درباره مکان همینکه می‌گوئید که بالا وپائین وخودشی ، خودش را محور قرارد هید یك بالایی دارد ویك پائینی دارد یعنی شدت جریان واختلاف سه سطح " هوا اب وسنگ ، درمکان ، درانجاکه خیلی راحت این مسئله دیده میشود ما زمانی راکه معنا می‌کردیم به معنای جریان خاصی که بااشیاء فرق داشت ، می‌گفتیم آثار تاثیروتاثرتقسیمات زمان راخصلت هامی‌دانستیم ومکان راروی شیی های داری خاصیت و اوصاف می‌آوردیم علت تقسیم کرد نمان هم این بود که تخصیص های مکان رابتوانیم عوض‌کنیم تانسبت جریانی که اوصاف با هم دارند عوض‌شود تادرنسبت تاثیر یااثری که کیفیت دارد ، کیفیت تاثیرش عوض‌شود درحقیقت نمیتوانیم بگوئیم زمان برابر تغییرات خود شیی است ، هرچند تغییرات خود شیی راکه مورد

تحلیل قرارد هیم بوسیله جریان اوصافی که از درون وبیرونش هست ...

آیا زمانی راکه برابر با خود شیی است میتوانید ازمکان جدا کنید یا زمانی که به معنای وصف شیی است را مشخص میکنید اگروصف شیی باشد وجریان اوصاف باشد , جریان خصلت باشد باید تعریف خصلت را پیدا کرد میشود گفت اصلاً نگوئیم جدول زمانی بلکه بگوئیم جدول خصلت (برای زمان)وجدول اشیاء (برای مکان) ــ جدول آثار (برای زمان)ــ البته بازگمان میکنم که جریان تبدیل وجریان ترتیب که مکان یا زمانی کردن باشد به ذهن نزدیکتراست به همان دلیلی که ذهن بااصالت شیی عادت بیشتری داشته یاجزء ماءنوسات ذهنمان است , تاانیکه اگر بگوئیم خصلت شاید دیرتر به ذهن برسد . بهرحال باید برای زمان تعریفی مشخص شود که غرضمان از زمان چیست جریان تبدیل , تبدیل چه چیزی است , وچگونه تبدیل راازترتیب جدا میکنید اگر تبدیل را ازترتیب جدا میکنید آنوقت آیا درخود تبدیل اختلاف پتانسیل لازم است تا تبدیل واقع شود یعنی همانطورکه درتوالی بصورت کلی فلسفی آن میگفتید که شیی داریم یاوضعیت و وضعیت دومی داریم وربط بین آن رادارید , در اینجاکه میرسیم چه تعبیری میتوان داشت آیا نباید بگوئیم که شدتی ازیك وصف داریم , فتور یامرحله تبدیل وصف , چون تدریجاً به وصف دیگرتبدیل میشود یك مرتبه نازله ای ازآن داریم ویك حد وسطی داریم که آن حد وسط هم در شدت شریك است وهم درمرتبه نازله (در طرفین تغایر شریك است) وهم خودش درعین حال عین آنها نیست بلکه خصوصیتی رادارا است یعنی مرکب بودن حتی یك خصلت , مسئله مهمی است که خصلت چگونه میتواند مرکب دیده شود . یکوقت است که میگوئید خصلت ها خوب این راراحت میشود گفت که مثلاً رنگ (قرمزی , سبزی , زردی , ...) غیراز مثلاً وزن است و وزن غیر از حجم است . ولی روی یکی از اینهارادست میگذارید ومیگوئید این مرکب است بعد میگوئید جریان هم بنحوه ای است که برگ درخت که سبز است تدریجاً زرد میشود , زردی باید مرتبه ٔ نازلتر

همان سبزی باشد وباید یك نسبتی هم فاصله اشان باشد ، بعد هم خود زردی هم عوض میشود وقتی که برگ می‌پوسد مثلاً قهوه ای میشود ، بعد مرتباً بتوانید بین اوصافی که هست شدت و فتور و حد وسط ونسبت بین ایند و راذکر کنید ولی درمکان آن این مطلب خیلی راحت به ذهن میرسد ، چون ترکیب راد ر مرکب به لحاظ آثارش (آثار ترتیبی اش) ملاحظه کرد وگفت که هرمکانی راکه دست بگذاریم بعد متصاعد دارد وبعد متنازل دارد وبعد هویت وتشخص وجای خودش راد ارد دراین قسمت دوم هم اگرمطلبی به ذهنتان میرسد بفرمائید ۰

برادرمعلمی : اول در اینجاما زمان رانباید خصلت بگیریم زیرا درتقسیم بندی اول ، یعنی درون وبیرون وربط ، رابطه به همان معنای تاثیر وتاثر وبه معنای خصلت است که زمان ومکان درهرسه اینها حضور دارند ومابابد بتوانیم تغییرات همه اینهاراکه زمان ومکانش هستند پیدا کنیم بنابراین ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : اگرآنجارا گرفتید خصلت ، نمیشود ولی اگر آنجاراکیف تعلق بگیرید وهویت بگیرید هویت موضوع بگیرید یعنی بگوئید آن چیزی که بین ایند و تاحاصل میشود درست است که آثاری از بیرون می‌آید وآثاری از درون می‌آید ولی دراینجاچیزی هم خودش دارد یعنی این جایگاهی که بین درون وبیرون است طبیعت خاصی دارد که وقتی اثراز آنطرف بیاید و ازاین طرف هم بیاید یك هویت خاصی به نام کیف تعلق این پیدامیشود اگربرای آن هویتی پیدا کردید که یك مجموعه شد ، (نه مجموعه اند وتا) بلکه یك هویتی مثل هویت درون ، مثل هویت بیرون ، اگربرای آن هویت ذکرکنید آنوقت آن شیی دارای اثر است یعنی برای رابطه اش هم که تقسیم می‌کنید باید خصلت های زمانی وخصلت های مکانی آن رابطه راذکرکنید ولی اگرآن راخصلت گفتید دیگراینجا نمیتوانید برای آن هم خصلت ذکرکنید اگر آنجا گفتید زمانش برابر باتغییرات خودش است یعنی برای خودش هویتی قائل شدید ویك تشخصی ویا یك کیف تعلقی قائل شدید

که صحیح است که گفته شود که آن دارای روابط خاص ، تاثیرات خاص ، خصوصیات خاص با درون وبیرون است که اگر موضوع دیگری مورد بحث واقع شود و او را هم درون وبیرون کنید آن موضوع دوم این خاصیت را ندارد بهرحال میتوانید سلب وایجابی برخورد کنید وبگوئید امری را دارد یا ندارد ، هویتش اگر بناست که باشد تعینش به معنای اینکه درحقیقت رابطه بین درون وبیرون تجسم خاصی ، زمان خاصی ...

برادر معلمی : همینطوری که عرض کردم در تقسیم بندی قبلی بود ، گفتیم درون و بیرون ورابطه ، و رابطه رابه معنای تاثیروتاثری که مابین این درون و بیرون برقراراست آنجا قرار دادیم بعد آن تاثیروتاثری که آنجا هست ...

حجت الاسلام حسینی : آیاخودش هم هویت مستقلی پیدا میکند .

برادر معلمی : بله امابه مستقل به معنای اینکه بدون طرفین میتواند باشد بلکه به معنای اینکه چیزی هست .

حجت الاسلام حسینی : همینکه چیزی هست غیرازاینست که ازقبیل خصلت شود .

برادر معلمی : خصلت است ولی چیزی هست .

حجت الاسلام حسینی : اگرشیی رابگوئید مجموعه خصال ، مثلاً بگوئید استکان، چیزی نیست جز مجموعه خصال رنگ خصلت است ، وزن خصلت است حجم خصلت است والی آخر ، اگر اینطوری شد عیناً همان چیزی راکه درباره درون میگوئید باید درباره این هم بگوئید وهمان چیزی راکه درباره بیرون میگوئید درباره این هم باید بگوئید این غیرازآن خصلتی است که آنرا بتوان درمقابل شیی گذاشت ، بنظرمیآید آنجایی که مابتوانیم خصلت رادرمقابل شیی بگذاریم که نیاز عملیات تنظیمان ، حتماً است آنجا از وقتی است که انتزاع را آغاز می‌کنیم، بنابراین وقتی که کلمه ای رامیگوئید که آنجا چیزی غیرازخصلت نیست معنایی راکه درخصلت بکارمی‌برید در آن

مرتبه ای که میگوئید شیی هم چیزی نیست جز یك کیف از خصلت ، درون هم چیزی نیست جز یك کیف از خصلت با این معنای از خصلت که آنرا درمقابل مکان می‌گذارید فرق دارد همینطوری که آنجا زمان را ازمکان جدا نمی‌کنید ولی اینجا زمان راجدا میکنید ، معنای خصلتتان هم دقیقاً همراه آن عوض میشود .

برادر معلمی : یعنی من بنظرم می‌اید که چیزی کم نمی‌آوریم درصورتی که ماآنجارابعنوان خصلت قرارد هیم و یعنی ربط را همان تاثیروتاثر مابین درون وبیرون وبعنوان خصلت بگیریم که خودش میتواند زمان ومکان داشته باشد وکاهش وافزایش داشته باشد ، بعدکه به درون یابه ربط وبابه بیرون که میرسیم هرکدام ازاینهارامیتوانیم تقسیم بندی زمانی بکنیم بعد میگویند تقسیم‌بندی زمانی یعنی چه میگوئیم یعنی اینکه دردرون این کیفیت تغییراتی وجود داشته ، این یك جریان بوده که اسم آن راماکیفیت گذاشته بودیم حالا میشود آن جریان راازلحاظ ترتیبی تقسیم‌بندی کرد وگفت اول اینطوری بود وبعد اینطوری شد وآخرکار هم اینطوری شد ، بعد هم دروضعیت ترتیبی بگوئیم این چیزی که این تغییرات راداشت خودش یك مجموعه بود که درداخل آن این اجزاء به این صورت درکنارهمدیگر ترکیب شده بودند واین ترکیب باعث این تغییرات شد تااین شیی به اینجارسید . . . باوجود همین اینهادیگرچیزی وماا حتیاج به آن داشته باشیم وکم‌باشد ماتوجه نمی‌شویم .

حجت الاسلام حسینی : دقیقاً همین فرمایشی که می‌فرمائید که ماوقتی میخواهیم اینرا تحلیل عقلی یامحاسباتی بکنیم میگوئیم این یك جریان بود حالا ازاین جریان میخواهیم این‌بعدش راملاحظه کنیم ، درا ینجاآیا بعد تبدیلی راکه میگوئید درحقیقت فرق میکند باوقتی که این را بصورت جریان نمی‌دیدند و زمان و مکان رادرخودش می‌دیدید ، یعنی درحقیقت درا ینجا وقتی تبدیل رامی‌بینید ترتیب رادیگرنمی‌بینید وقتی هم ترتیب رامی‌بینید تبدیل رانمی‌بینید وبه ضرورت

محاسبه اینکار را می‌کنید مثل وقتی شیی را اندازه می‌گیرید همانوقت درحال وزن کردن شیی نیستید ، وقتی هم که وزن می‌کنید درحال اندازه‌گیری شیی نیستند ، بعد وقتی که حجم مخصوص یا وزن مخصوص را بیان می‌کنید یا نه ، نسبت بین اینها وتا را بیان می‌کنید صحبت اینست که اگر نباشد که دوبعد را باد و لحاظ ملاحظه کنیم ، برای بالا بردن قدرت کنترل ، میگوئید تخصیص های را عوض می‌کنم تا وضعیت جریان عوض شود ، وضعیت جریان میشود اثر تخصیص ها میگوئید نسبت مکانها را عوض می‌کنم تا زمانها عوض شود به ذهنم می‌آید از همینجا ها است که عملیات تنظیمی فاصله پیدا میکند وبا آنچه درعینیت است فرق پیدا میکند بنابراین اینجا مجبورید آثار را خصال را ، یك بار علاحده ببینید تابتوانید باعلاحده دیدن مکانش ، تغییراتی درمکان ایجاد کنید و تغییرات زمانی ، یا تغییرات آثاریش را کنترل کنید واز موضع این تغییرات ببینید نسبت بین اینها و تا چطور میشود وچه فرقی درماهیت موضوعتان می‌کند وچه کیف اثری یا چه نسبتی پیدا می‌کند .

برادر معلمی : یعنی وقتی کیفیت را از بعد مکانی تقسیم بندی می‌کنیم با همه تغییراتش تقسیم بندی می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : مهم همینجاست که کیفیت را وقتی تقسیم زمانی می‌کنید آیا دیگر آنرا صرف جریان می‌بینید یا جریان مکان می‌بینید ، جریان آثار می‌بینید یا جریان خود مکان ، به عبارت دیگر ...

برادر معلمی : جریان آثار یك جریان دیگر است وآن زمانی است که داریم در ربط آنرا پیدا می‌کنیم ، یعنی یکوقتی است که زمان ومکان را برای درون میگوئیم یك وقت است که زمان و مکان را برای بیرون میگوئیم ویك وقت است که زمان ومکان را برای ربط میگوئیم ، آنوقتی که زمان و مکان را برای ربط میگوئیم یعنی تغییر آثار را داریم پیدا می‌کنیم (وقتی زمان آن را می‌گوئیم) ووقتی که مکان آن را میگوئیم گستردگی آثار را می‌گوئیم ، یعنی کیفیت آثارش تا کجاها هست ، وگستردگی

آثارش یا هم‌عرض هایش کیفیت های دیگری هستند ، یك‌وقت است که درد رون آمده ایم آنوقت یك بحث دیگری است یعنی ما زمان ومکان را در درون این نه زمان ومکان رابعنوان خصلت ، زمان و مکان بعنوان خصلت داخل در ربط است ، والا آنجابرای ربط چیزی غیرازاین نداریم و ربط را نمیتوانیم تقسیم بندی کنیم یعنی آنراد وباره داخل خودش‌آورده ایم وآن تقسیم بندی خراب شده است

حجت الاسلام حسینی : اگر اینطور باشد آنوقت زمان راکه جدا میکند بنابه بیان حضرتعالی زمان چه چیزهایی است ؟زمان اگرزمان ربط باشد زمان خصال راباید بگیریم، زمان اگر زمان درون باشد ، باید تغییرات اشیاء درونی راببینیم و زمان اگرزمان بیرون باشد باید زمان اشیاء بیرونی راببینیم خوب اینهم وجه خوبی است وبنابه بحث صبح به ذهن نزد یکترمیرسد ، بنابرآن‌مبناء

برادرمعلمی : یکسی دوجلسه پیش هم خدمتتان عرض‌کردم که مثلاً ما میگوئیم آب میگوئید آب چیست میگوئیم چیزی است که یك درونی دارد ، ویك ارتباطاتی این درون با بیرون دارد و یك بیرونی دارد ، بعد خصلت هاراکه میخواهیم بشماریم ، هرچیزی راکه درمورد آب میخواهیم بگوئیم دریکی ازاین سه تامی‌گنجد مثلاً میگوئیم آب چیزی است که رفع عطش میکند چون داریم خصلت معرفی می‌کنیم وچون داریم تاثیروتاثرمعرفی می‌کنیم این اثر ، یااین کیفیت به قسمت ربط میرود ، یك وقت است که میگوئیم مثلاً آب از اکسیژن وئید روژن تشکیل شده است ، حال یکوقت است که میخواهیم تغییرات ربط تغییرات خصال رابگوئیم، بگوئیم این چیزی‌که اینجا هست این درون قبلاً بصورت مایع بود ، حال جامد شده است ، مثلاً مایع بود حال بخارشده است کاربه اینکه درون آن چطور شد واکسیژن وئید روژن ها وضعیتشان چطوری شد وجه بسرشان آمد که این جامد شده یا بخار شده به این کاری نداریم، میگوئیم سیرازمایع به جامد شدن اینطوری بود ، اول مثلاً غلظتش اینطور بود بعد اینطور تا ۰۰۰ به جامد تبدیل شد ، یك وقت است که

خود تغییرات درونی آن را هم مورد دقت قرارمی‌دهیم مثلاً میگوئیم وقتی آب بخواهد ازمایع بصورت جامد درمیاید ملکولهای درونی آن باید این تغییرات راکرده باشند ووضعیتشان اینطوری شده باشد تاشیی بتواند این خصلت راازخود بروز دهد عین همین تبدیل مایع به جامد شدن، یک چیزی است که هم اینجاباچیزی می‌بینیم، هم بیرونش یك اتفاقاتی می‌افتد وهم درد رونش رونمیشود گفت یکی علت دیگری است، طبق بحث تعین در رابطه، یعنی یك وقتی است که آب رامیخواهیم یخ بزند آب را در یخچال، یعنی شرایط بیورنی راعوض می‌کنیم تاخصلت عوض شود وعوض هم میشود چون یك پایه خصلت منوط به بیرون بود پس اگر بیرون عوض شود خصلت عوض میشود، یک وقت است که چیزی رامیخواهیم عوض کنیم به سراغ درونش می‌رویم دومرتبه خصلت عوض میشود، چرا خصلت عوض میشود؟ برای اینکه پایه خصلت منوط به بیرون است، یااگر بتوانید ربط راعوض کنید بازهم طرفین عوض میشود چون اینهاسه چیزی هستند که باهم تعین دارند مابه هرکدام از آنهادست بزنیم دوتای دیگربه تبع عوض میشود، البته بحثی درسرجای خود داردکه در برنامه ریزی کجاها تحت اختیارماست که تصرف کنیم، ممکن است دریك جایی مجبور شویم بیرونش راعوض کنیم وجایی درونش را، دریك ترکیباتی هم باید ربط راعوض کنیم. آن بحث دیگری است.

حجت الاسلام حسینی: اگرایطور بخواهیم بحث راجلو ببریم یك سئوال مطرح میشود — اینکه می‌فرمائید ربط خودش هم غیراز درون وبیرون چیزی دارد آن چیزی که دارد منشاءهویتش است یاآن نسبتی است که بین درون وبیرون وجود دارد.

برادرمعلمی: هیچکدام ازاینها، نه درون ونه بیرون ونه ربط چیزی رابه تنهایی نمیتوان منسوب به خود شان کرد بنابراین هیچگاه نمیتوان درتعریفشان یاتعینشان به یك چیز معرفی کرد مثلاً همین وزن رااگربخواهیم مورد دقت قرارد هیم، دومرتبه عیناً همان چیزهایی که مثلاً درمورد چیز صاحب وزن مثلاً استکان می‌گفتیم دومرتبه درمورد خود وزن هم مطرح میشود که این

وزن یعنی جاذبه ای که بین کیفیت است چیست ؟ اینهم خودش رامیتوان گفت یك درونی دارد و یك بیرونی ویك ارتباطاتی ٠

حجت الاسلام حسینی : سئوالم اینست که ربط مستقل از درون وبیرون نیست ، تمام ولی آیاعین همان تاثیروتاثر بیرون ودرونی است یامنتجه وترکیب هست وهیچ فرقی ندارد بنابه بحث صبح ، ربط راکه میخواهید تقسیم کنید ، ربط عین هویت درونی وبیرونی باید قابل تقسیم باشد نهایت اینست که دوخصوصیت از دو طرف بیاید ویك خصوصیت هم باید خود این داشته باشد ولو خصوصیت غیرمستقل ، آنها هم خصوصیتشان غیرمستقل است ، آثاری از درون می‌آید وآثاری از بیرون می‌آید وخودش هم دارای آثاری است که درترکیبش ربط بودنش تمام میشود آیا منوط به جایگاه خصلت است ٠ یك وقت است که میگوئید بین درون وبیرون بهرحال یك جایگاهی است ، یك تناسبی است به این تناسب آثار درونی وبیرونی که برسند چیز خاصی رامی‌دهند ، یایك وقتی است که از داشتن جایگاه هم پارابالا ترمی‌گذارید ومیگوئید خصوصیت اضافه هم دارد؟

برادرمعلمی : همان خصوصیت اضافه است ، ربط چیزی وهویتی غیرازطرفین است، اگر غیراز طرفین نباشد که ربط نیست ، یعنی اگرمابین دوئیت خلاء بود که انفصال مطلق پیش می‌آید ٠

حجت الاسلام حسینی : آنکه مسلماً جایگاه دارد اینهامی‌آیند باهم ترکیب میشوند ٠٠٠

برادرمعلمی : جایگاه که مال کیفیت است یعنی زمان ومکان دوبعد وجودی یك کیفیت است هرگاه گفتیم جایگاهی هست یعنی یك کیفیتی آنجا هست والا باید بگوئیم آنجا خلاء است٠

حجت الاسلام حسینی : نه آن معنایش اینست که جایگاهی هست که این دوچیز مثل دو شیر آب که ازدو ظرف به این جایگاه که می‌آید این خصوصیت راپیدا میکند ٠

برادرمعلمی : یعنی خود آنهم یك چیزی هست، نه اینکه خود آن دوچیزمیآیند واین را

درست می‌کنند واما جایگاه گفتن درمورد آن درست نیست مثلاً درمورد خلاء که نمیتوان صحبت از جایگاه کرد خودش باید چیزی باشد ۰

حجت الاسلام حسینی : چیزی است غیراز خصلت یاچیزی است عین خصلت ؟

برادرمعلمی : یعنی این چیز راخصلت نامیدیم چون تاثیروتاثرمابین درون و بیرون است واصلاً تاثیروتاثر بین دوچیز ربط بین کیفیت هاست وبخاطرهمین اسم آن راخصلت گذاشتیم وگرنه همه آنهاربط هستند چون اینجاایندرا بعنوان ربط بین اشیاء درنظر گرفتیم، وقتی می‌گویند فلان چیز چیست چون معمولا آن رابه ربطش باسایرکیفیت ها تعریف می‌کنیم اسم این راخصلت گذاردیم ولی درحقیقت این همان ربطی است که مابین دو ربط دیگر است ۰

حجت الاسلام حسینی : حال اگرمی‌فرمائید این ربطی است که مابین دو ربط دیگراست آیا خصلتمندی هم درایجاداربد یا خصلتمند برایش نداربد ؟

برادرمعلمی : خصلتمند یعنی یك کیفیت دیگری ؟

حجت الاسلام حسینی : یك کیفیتی که دارای خصلت باشد اگربخواهید بگوئید نداریم ۰۰۰

برادرمعلمی : این همان بحث صبح بود که خدمتتان گفتیم که برادرها هم همین اشکال رامی‌کنند که خود تعین یا خود شیی گم شده حال حضرتعالی می‌فرمائید خصلتمند ، وصحبت همین بود که اگر بگوئیم یك خصلتمندی است وهمه خصال ناشی ازاوست به اصالت شیی برمی‌گردد یعنی ذات این اصل است ۰

حجت الاسلام حسینی : بله یك وقتی است که میگوئید یك ذاتی است که همه خصلت ها به آن برمی‌گردد این اصالت شیی است امایك وقتی است که میگوئید ذات غیرمستقل است که این خصال راداراد ۰

برادرمعلمی : خوب ذات غیر مستقل راکه بخواهیم تعریف کنیم همین است که اگر بگویند

چیست میگوئیم چنین خصلتمندی است میگویند این خصلتمند کجاست ، میگوئیم خصلتمند چیزی است که این درونش است واین ارتباطاتش است واین بیرونش است نه اینکه خودش هم یك چیزی است . اگر اینطور شد آنوقت عنصرپنجم پیش می آید .

حجت الاسلام حسینی : ... آیا عنصرپنجم شما هویتی است که آن هویت، هویتش هویت ربطیه است آیا نمیتوانیم بگوئیم ؟ یعنی چیزی که هست آن چیز خصوصیتی است که درمقابل تاثیر متقابل که ازطرفین می آید آنهم واسطه است . هم دراثرگذاشتن نسبت به بیرون وهم دراثر گذاشتن نسبت به درون ، یعنی به اصطلاح یك مبدل است .

برادرمعلمی : این همان ربط است . چیزی که واسط است بین درون وبیرون همان ربط است تاثیروتاثرربط درون وبیرون است که اسم آن راخصلت گذاشتیم .

حجت الاسلام حسینی : حالا علی فرض که ماتنازل کرده وهمراه شمابیائیم و بگوئیم بفرض تسلیم که اینجا خصلت باشد وچیز دیگری نباشد جریان خصال دردسته ء ارتباطات قرارمیگیرد و جریان اشیاء هم علاحده وبیرون هم علاحده . دراین فرض، وقتی می آئیم سراغ درون زمان و مکان میخواهد ، وقتی هم که سراغ ربط می آئیم زمان ومکان میخواهد سراغ بیرون می آئیم زمان ومکان میخواهد . زمان راچگونه تعریف می کنید یعنی جریان تبدیل درونی ، جریان تبدیل ارتباطی، جریان تبدیل بیرونی ، جریان تبدیلی راکه می گوئید برای خود آن هم مکان فرض میکنید یانه ؟ طبیعتاً برای آن مکان فرض می کنید چون آنرامرکب می دانید به ربطش که میرسید باید بمکان برای ربط معرفی کنید .

برادرمعلمی : برای ربط مابین درون وبیرون ؟ (ج ـ بله) آنهم مکان دارد آنهم ترکیب میخواهد یعنی وقتی درباره خصلت داریم صحبت میکنیم می گوئیم مثلاً برای همین استکان که یك درون وبیرون وربط برای آن معین کردیم به ربط که میرسیم خود ربط یك مجموعه مرکب است که

خصال مختلف دارد اعم از رنگ آن و وزن آن و حجمش وسختی ونرمی آن وهرچیزی که ربط اینرا بایك کیفیت دیگرمعرفی میکند در ربط واقع میشود ...

حجت الاسلام حسینی : ماآنچیزی راکه میخواستیم بنظرم بافرمایش شما تقریر شد و برایم قابل لحاظ شد ، پس مایك زمان خصلتی داریم ، یك مکان خصلتی داریم ، که وقتی زمان خصلت ومکان خصلت رانگاه میکنیم با همدیگر مختلف هستند وزمان خصلت باید درحقیقت جریانی رابه مامعرفی کرده ونشان دهدکه مال صاحب جریانی است .

براد رمعلمی : حالا صاحب جریان راباینطور باید گفت که " این جریان منوط به بیرون ودرونی " است که اگر درون راعوض کنیم این جریان عوض میشود واگر بیرون را هم عوض کنیم این جریان عوض میشود ، حال اگرمابخواهیم تاثیروتاثرکیفیات را نسبت به هم عوض کنیم باید یا درون انرا دستکاری کنیم یادربیرون آنها ، تااین تاثیروتاثر عوض شود .

حجت الاسلام حسینی : رآیا رابطه آنهارانمیشود عوض کنیم ؟ اگربخواهیم درون و بیرون را عوض کنیم آیامیتوان رابطه راعوض کرد تاآنها عوض شوند ؟

براد رمعلمی : بله یعنی آنوقت چیز دیگری رادار یم عوض می کنیم عرضم همین است یك وقت است که میخواهیم ربط عوض شود میگوئیم درون وبیرون راعوض کنید یك وقت است که درون عوض شود میگوئیم یابیرون راعوض کن یا ربط راعوض کنید ، یك وقت است که میخواهیم بیرون عوض شود میگوئیم یادورن راعوض کن یاربط را . یعنی اینهاسه چیزی هستندکه باهم درحال تعادل هستند وهرکدام راکه دست بگذارید آندوتای دیگر باید تغییرکند یا هروقت بخواهیم یکی ازآنها عوض شود آندوتارا باید تغییر داد تاآندوتاسرجایشان ثابت هستند اینهم تغییری نمی کند .

حجت الاسلام حسینی : یعنی آیامکان رامیتوان عوض کردکه میگوئید تخصیص های ربط را عوض کن ، آیامیشود مکان ربط را مانند مکان درون وبیرون عوض کرد .

برادرمعلمی : باید نحوه ربط بین درون وبیرون رابنحوه های مختلف برقرارکنیم البته آنها هم تغییرمیکنند .

حجت الاسلام حسینی : ببینید ما میخواهیم بگوئیم دیگرما درقدم اول نیستیم که درد رون و بیرون باشیم بلکه درقدم دوم از فرمول هستیم , آیابرای ربط هم عیناً میتوانیم زمان ومکان تحویل بدهیم وتخصیص های مکانی آن راعوض کنیم , اینجانباید دیگراسم درون وبیرون بیاوریم .

برادرمعلمی : درخود تغییر معنا ندارد مگر اینکه تغییر رادرد رون خودش بگوئیم یعنی بگوئیم از اینجا تغییر کرد وبه اینجارسید . بعد اینکه بگوئید علت تغییرات این چه بود این یك بحث دیگری است که منوط به این نیست ویك جای دیگری تغییر کرده که این تغییراز آن ناشی یا حاصل شده است .

حجت الاسلام حسینی : میخواهم بگویم آیا همان قاعده ای راکه درباره تخصیص های درونی میگوئید همان را هم درباره تخصیص های ربطی میتوانید بگوئید ؟

برادرمعلمی : تخصیص هایی ربطی یعنی ربط بین آند وکیفیت یعنی اگربخواهم بگویم ربط راعوض کنم , باید نحوه ارتباط درون وبیرون راعوض کنم اینرا باید بتوانیم انجام دهیم .

حجت الاسلام حسینی : این فرمایشی راکه درباره تخصیص ربط میگوئید , ربط رابا همان فرمول نمیتوان دست زد که درون وبیرون رادست زد یعنی یك اشکال جزئی به ذهن می‌آید یعنی برای عملیات تنظیمی ومحاسباتی , غیراز عملیاتی است که ... یعنی یك وقت است که مافلسفه حاکم برموجودات را مطرح می‌کنیم , ویك وقت است که داریم درقدمهای خاص خود مان برای ایجاد تبدیل وتغییر توجه می‌کنیم آنوقت با همان فرمولی که میشود درون راتغییر داد یعنی تغییر تخصیص های مکانی با همان نمیشود تخصیص های ربطی راتغییر داد بلکه تخصیص های ربطی تخصیص های غیر مستقل از درون وبیرون است .

برادرمعلمی : ربط بین کجا ؟ ربط بین درون وبیرون یا ربطی که خودش بین اجـــزاء درونی است یاربطی که بین اجزاء بیرونی است .

حجت الاسلام حسینی : نه ربط بین اجزاء درونی ونه ربط بین اجزاء بیرونی ، بلکه ربط دربین درون ، بیرون یعنی خود ربط .

برادرمعلمی : خوب آنجایك تقسیم بندی دیگری دارد که وقتی ماربط رادرست می‌کنیـــم یك دوئیتی هم درکنارش است اگر آن دوئیتی که درکنارش است عوض‌کنیم این هم عوض‌میشود .

حجت الاسلام حسینی : میخواهم بگویم که ربط که خودش مستقل از درون وبیرون است اگر بخواهد خودش برای‌تقسیم موضوع قراربگیرد ومکان برایش معرفی شود یاباید شیی معرفی شود کـه میشود همان شیی پنجمی که درتقسیم بالایی شمانفی فرمودید ، یااگر شیی معین نکنیم دیگـــر نمیشود ربط راتقسیم به زمان ومکان کرد .

برادرمعلمی : من متوجه نمیشوم که چرااینطوری ...

حجت الاسلام حسینی : سه زمان ومکان علاحده درنظر بگیرید یکی زمان ومکان درون ، یکی زمان ومکان بیرون ویکی زمان ومکان ربط وقتی میخواهید زمان ومکان برای ربط معرفی کنید دیگر درایجا نمیتوانید بگوئید اجزاء درونی ، همانطورکه میتوانید بگوئید اجزا بیرونی ، باید بگوئیم اجزاء درونی ربط، نه اجزاء درونی موضوعمان، " اجزاء درونی ربط " اگرگفتیم .

برادرمعلمی : یعنی تقسیمات درونی ربط ، شاید اصلاً درایجادرون معنانمی‌دهد همینطورکه درمورد درون دیگر درون معنانمی‌دهد بلکه باید بیائیم زمان درون وزمان بیرون زمان ربط وبعد بگوئیم مکان درون مکان بیرون مکان ربط .

حجت الاسلام حسینی : همینکه مکان درون که نسبت به ربط می‌گوئید میخواهید اشیاء ـــ ذی خاصیت رامعرفی کنید .

برادرمعلمی : یعنی میخواهیم معرفی کنیم که این ربط معرف چه ارتباطاتی است مگر در درون که میخواهیم مکان رامعرفی کنیم همین کار رانمی‌کنیم؟

حجت الاسلام حسینی : ترتیب هارامی‌گوئید .

برادرمعلمی : یعنی چه چیزهایی باهم ترکیب شده است که شده است این اینجا هم میگوئیم چه چیزهایی باهم ترکیب شده اند که شده اند این ربط .

حجت الاسلام حسینی : درست است ، پس معنای چیز در اینجاسه تاست ، چیزهایی راکه در درون لقب چیز بودن به آن میدهید یاچیزهایی که در ربط لقب چیز بودن می‌دهید ، فرق پیدا میکند چیزهایی که در درون هستند خصلتمند یا دارای خصلت هستند ولی چیزهایی راکه در درون ربط هستند دیگر خصلتمند نیستند آنها دیگر خود خصوصیت خصال وخصوصیت خصال است که بعنوان دوئیت ملاحظه میشود ، یعنی درآنجا دوئیت کیفیت خصال ملاحظه میکنید درا ینصورت میشود که فرمایش حضرتعالی درست باشد پس آن اشکالی راکه ازفرمایش حضرتعالی بذهنم آمده بود بااین تقریرتان برطرف شد ، من دراین فکر بودم که شما نمیتوانید مکان رابطه را برگردانید به چیزهایی که داخل است ، یاچیزهایی که بیرون است ، باید برای ترتیب این اجزاء ترتیبی تحویل بدهید که غیراز اجزاء بیرون وغیر از اجزاء درون است وهمچنین برای آن یك تغییراتی تحویل دهید که تغییرات آن هم غیر از تغییرات آنهاست در اینصورت میشود زمان و مکان برای ربط معرفی کرد ، خلاصه آنچه استفاده کردم از فرمایشتان اینکه هرگاه مکان رامعنای ترتیب اجزا دارای خصلت بکنید ، دراین صورت نمیتوان در" رابطه " مکان معرفی کرد ، هرگاه به معنای متناسب باهمان چیز، یعنی به ربط که رسیدیم بگوئیم کیفیت های خاصی که دوئیت دارند یعنی خصوصیت کیفیت هازمان ومکان این ربط هستند این جور درمی‌آید ، وصل الله علی محمد ... درعین حال برای فردا بحث معین شود .

برادر معلمی : برای فردا بحث درمورد همین بحث اگر اشکالی پیدا نشد ، ظاهراً باید ادامه تقسیم بندی زمانی و مکانی را ادامه دهیم.

بعد تعریف زمان در اینجا تغییراتی شد که در اینها پیدا میشود ، آنوقت تغییرات را بعنوان خصوصیات خصلتی درهرسه تای اینها مجبوریم بگوئیم ، یعنی کیف خصلت نه خود خصلت ، کیفیت های متوالی خصلت را بگوئیم درشیی یا درون ، کیفیت های متوالی خصلت ربطی را بگوئیم در ربط ، کیفیت های متوالی خصلتی را بگوئیم در بیرون ، آنوقت راجع به مکانش هم که باز خصوصیت یا کیفیت هایی که ترتیبی هستند نسبت ایند وتا عرض کنیم . اگر خصلت نباشد میشود اینطوری نتیجه گرفت اگر زمان خصلت نباشد ـ به بیانی که حضرتعالی فرمودید ـ باید خصوصیت خصلت بشود ، کیفیت خصلت باشد ، نهایت اینکه کیفیت های متوالی ، وکیفیت ها یا خصوصیات ترتیبی آنهم باید به عنوان مکان ذکر شود .

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۲ ـ الگو

برادر حسینیان : هدف از تشکیل جلسه این بود که از خد متتان استفاده کنیم و تعریف مشخصی از مفاهیمی که بکارمیبریم بدست آوریم ، از جمله این مفاهیم ، درون وبیرون ، ربط بین درون وبیرون وشیی مورد بررسی یاموضوعی که تقسیم میشود (مقسم) می‌باشد ، اگرمحبت بفرمائید واین تعاریف رامطرح کنید راه برای مباحث بعدی باز میگردد .

حجت الاسلام حسینی : تعریف درون به نحوه ای که ازبیرون مستقل محض‌باشد را میخواهید یا اینکه تعریف درون رابالحاظ عدم بریده مطلق بودن آن از بیرون درون معنا ندارد که مطلقاً بریده از بیرون فرض‌شود ولذا بحث در اینست که آیا مابه التغایر درون چیست ؟

برادرحسینیان : یعنی آن چیزی که تقسیم می‌کنیم وبعد از انتزاع مطرح می‌کنیم درحالیکه درشیی درون وبیرون وربط باهم هست ، زمان ومکان هم باهم هستند اما آن چیزی که برای انتزاع ماتصورمی‌کنیم آیاجای درون آن چه باید بگذاریم ؟

حجت الاسلام حسینی : آنچه یقینی است (بواسطه مباحثی که ازحضورتان استفاده کردیم) اینست که یکسانی محض‌وجود ندارد یعنی اینکه درعالم یکسانی محض‌بگونه ای که ممکنات واشیائی که می‌بینیم مثلاً ضبط صوت همان درخت باشد به نحوه ای که عین آن بوده در هیچ جهتی باآن تفاوت نداشته باشد ، ممکن نیست کمااینکه درخت هم نمیتواند عیناً مثل ضبط صوت باشدکه فرضاً هیچ تفاوتی نداشته باشند وهردوعین آب خوردن باشند .

بعبارت دیگربحثی راکه قبلاً تحت عنوان " تغایر فی‌الجمله محقق هست " مطرح میکردیم، این تغایر راگاهی است که بین دوچیز ، گاهی است که بین چند چیز ، گاهی است که بین اشیاء مکانی ، گاهی است که بین اشیاء مکانی وزمانی وگاهی است که بین کلیه موضوعاتی که فرض‌داشته باشد وبه نحوتغایری قابل تمیز باشد همه رابا همدیگر دیده ومیگوئید که " خود شیی " غیر از

" غیرشیی " است . این غیریت بوسیله "غیر" معین شده وتغایرفی الجمله اش قابل انکارنیست.
پس اگرما نسبت به یك شیی ، راجع به کیف تغایر وچگونگی آن صحبت کردیم دیگرهمانگونه که درباره
خود شیی صحبت مینمائیم درباره سایراشیاء مستقیماً مشغول صحبت نیستیم، واین ظاهراً امر
تمام شده ای است یعنی مفهوم مابه الاختلاف راگاهی است که بصورت عام نگاه میکنیم(مثل مفهوم
مابه الاشتراك رابصورت عام نگاه کردن ، یامثل مفهوم تغییر وتغایر رابصورت عام نگاه کردن)
اماگاهی است که تغایر یاتوالی خاص راملاحظه میکنیم . وقتی که تغایرخاص رافی الجمله ملاحظه
کنیم، اگرهمه عالم یاهمه اشیاءرا هم ازآن موضع ببینیم ودراین شیی متغایرمااثری ازهمه اشیاء
باشد ، باید لحاظ اشیاء دیگر (غیرخودش) را مع الواسطه مد نظرقرارد هیم . وچنین بگوئیم که
" ازطریق این موضوع چیزهای دیگررامی بینیم، ازطریق این موضوع روابط دیگر راشناسایی میکنیم"
دراینجا اشیاء به لحاظ واسطه قرارگرفتن یك چیز مشاهده میشود .
حالا اگر یك موضوع داشتیم بنام(الف) ودیگری بنام ب (بترتیب قوطی کبریت وسیگار) چنانچه
تابحال درباره سیگار صحبت داشته باشیم وقتی سراغ سیگار میآئیم، ملاحظه قوطی کبریت واثر
آن روی سیگار دیگراثرش بالواسطه است . پس درون آنست که آثار بیرون درآن بالواسطه ملاحظه
میشود وبه بلاواسطه .
پس یك موضوع مورد توجهی داریم که بالواسطه نظر به خارج دارد وبالواسطه آثارخارج درآنجا
دیده میشود وبیرون را هم که نگاه میکنیم دوباره همین حرف رامی زنیم ومیگوئیم دربیرون کلیه اشیاء
راازجمله خود آن شیی رامی بینیم منتهی خود این شیی رامع الواسطه می بینیم، اشیاء دیگرلحاظ
استقلالی می کنیم(اگر تعبیر لحاظ استقلالی صحیح باشد) واین رالحاظ آلی وواسطه ای می کنیم
وبالواسطه نظربه این داریم وبلاواسطه به غیر آن نظرداریم . موضوع کلاممان " غیرازاین شیی "
است هرچند که آثار این شیی دراشیاء دیگر دیده میشود وبه لحاظ اشیاء دیگراست که آثار

این شیی دیده میشود .

زمانی ما میتوانیم درون وبیرون بگوئیم که اولین قدم رابرای تحلیل برداشته باشیم اما درواقعیت خارجی قبل ازتحلیل ما درون، بیرون وربط بهمدیگر مرتبط و غیرمنفصلند ولذا درهنگامیکه ما انتزاع (واگر کلمه انتزاع دراینجاصحیح نباشد بهتر است کلمه تجزیه وتحلیل رابکاربریم) جداوتحلیل می‌کنیم غیراز واقعیت امر است .

تفاوت جداکردن انتزاعی وجداکردن تحلیلی اینست که انتزاع یك وجه را مطلق میکند ومی‌برد و نیازی به لحاظ بالواسطه نمی‌بیند ، مثلاً میگوید سبزی و سبزی را مستقل می‌بیند یا میگوید زردی ، وزن ، سختی ، سستی وغیره وبعد بترتیب زردی ، وزن ، سختی ، سستی وغیره رامستقل می‌بیند . بنابراین هنگامیکه انتزاع می‌کنیم حقیقتاً آن چیز را می‌بریم منتهی بریدن ذهنی و بهمین دلیل آن رامطلق کرده ودرباره آن صحبت میکنیم . اماوقتی تحلیل میکنیم دریك فضای مشغول تجزیه میشویم وبه اینکه دربی‌فضایی قرارداشته باشیم، وقتی که شما دارید یك مرکب رابه دو جزء تجزیه می‌کنید آیامیتوانید این رادرجایی مطرح کنیدکه جاذبه نور تجزیه کنند وهیچ‌کدام ازاینها نباشد ؟ قطعاً چنین نیست ، شماجدامی‌کنید اماجداکردنی که ازجهت خاصی جداست اماازجهات دیگرمرتبط است وصحیح است که بگوئیم بعدازجداشدن هم آثار اشیاء دیگر روی شیی تجزیه شده بالواسطه وجود دارد ، درست است که آن مرکب دیگرنیست ودرتحلیل وحدت ترکیبی راکنارگذاشتید ولی این بدان معنی نیست که این راانتزاع کرده ودرمفهوم خودش مطلق کرده باشید ، ودرمفهوم خودش مطلق نداشتن چیزی معنایش اینست که این میتواند واسطه دراثبات باشد وبه اینکه این خودش ورای چیزهای دیگریك چیزی باشد یعنی وقتی میگوئید درون و میگوئید بیرون تحلیلی است نظری ازیك مرکبی که تصورومفروض فرموده اید ، همانگونه که دقتی درخارج بخواهید یك شیی مرکب راجداکنید تجزیه وتحلیلی است عینی که وحدت ترکیبی

آن رابهم زده ایدولکن به لحاظ وحدت ترکیبی است که این یک عضو یا یک جزء است ولی به لحاظ ارتباطش به سایر اشیاء صحیح نیست که به آن " یک جزء" بگوئید ، بلکه صحیح است که بگوئید " یک کل مربوط به عالم " در تجزیه وتحلیل تجربی وقتی شما یک چیزی راجدا از چیز دیگر جدا می‌کنید نسبت به وضعیت ترکیبی این جدا شده است لذا اگر بخواهید خود وحدت ترکیبی را نظرکنید (وقتی دارید تجزیه می‌کنید) صحیح است که بگوئید " ما از موضع وحدت ترکیبی می‌توانیم درون را نگاه کنیم (یعنی اجزاء را نگاه کنیم) ومیتوانیم برون را نگاه کنیم" ولی صحیح نیست که بگوئید " درون را از وحدت ترکیبی انتزاع می‌کنیم" چراکه اگر انتزاع کردید آیا میتوانید در صفات خودش ، خودش رامطلق ببینید یا اینکه قدم مقدماتی رابرمیدارید ومیگوئید این قدم نتیجه ندارد مگر برای وقتی که ما آن رابابیرون ورابطه ترکیب کنیم تا آنموقع ملاحظه شود "؟ بنابراین بین اینکه اولین قدم مستقل از جهتی وغیر مستقل از جهت دیگرباشد بااینکه " در اولین قدم یک مفهوم درست شود وبعد مطلق فرض شود " فرق است ، شما در بحث انتزاع جدا می‌کنید و بعد که جدا کردید آن رامطلق فرض می‌کنید . سبزی و رسبز بودن چگونه است ؟ مطلق است . آیا نیازی هم به چیزی دارد ؟ نه ، در ذات خودش محتاج به غیر نیست . در ذاتیاتش ودراینکه سبز باشد بنابراصالت شیی (چراکه انتزاع کردن بازگشت به اصالت شیی میکند)محتاج به غیر نیست کمااینکه چربی یک چیز از روغن است وچربی روغن از خودش است . حال دراینجا یک بحث ممکن است مطرح شود که " آیااگر اصل راوجود بگیریم هم صحیح است که عین همین را بگوئیم یانه ؟ " که اشاره اجمالی بآن می‌کنیم که اگر مراتب وجود متعدد باشد عین همین اشکال وارد است بشرطی که تشکیک درجود رد شده و انفصال حقیقیه بین موجودات اثبات گردد .

بنابراین درون ملاحظه غیریت خاصی است که توجه به غیرخودش رابالواسطه دارد وتوجه به خودش رابالمباشره دارد وبهمین دلیل یک مفهوم مستقل ازبیرون تلقی نمیشود ودرمقدمات استدلال —

میتواند بکار رود وخودش هویت مستقله ومنتجه ای ندارد ۰

بیرون بالواسطه درون راملاحظه میکند وغیرآن موضوع رابلاواسطه ملاحظه میکند یعنی لقب بیرون وقتی داده میشود که شماوارد یك موضوع شده باشید ، وقتی میخواهید این موضوع راتحلیل کنید ، اولین قدم تحلیل وبیرون ودرون کردن است پس اول یك موضوعی مفروض است ولذا غیرآن موضوع رابالمباشره ملاحظه کردن وآن موضوع رابالواسطه ملاحظه نمودن میشود " بیرون " وآن موضوع رابالمباشرع ملاحظه کردن وغیرآن رابالواسطه لحاظ نمودن میشود " درون " واسطه هم عبارتست از خود آن شیی، گاهی است که از موضع درون ، بیرون راملاحظه میکنید ومیگوئید " آثار بیرون در درون هست والا درونی وجود نداشت " کمااینکه درباره بیرون میگوئید " آثاردرون در بیرون هست والا بیرون بدینگونه وجود نداشت "۰

برادرامیری : آیاشیی خودش برای خودش واسطه قرارمیگیرد ؟ (درملاحظه بالمباشره)

حجت الاسلام حسینی : هریك از اینها نسبت به غیرخودشان واسطه قرارمیگیرد ، ملاحظه بالمباشره خود شیی است ۰ مثلاً وقتی مامیخواهیم عینك بخریم، در اینجا توجه به خود عینك داریم اماوقتی عینك رابه چشم گذاشته وچهره فردی رانگاه میکنیم در اینجا نظرمابه چهره آن فرد ، نظر بالواسطه است ۰ یعنی از طریق عینك است ولو ما توجه نداشته باشیم اما حقیقت خارجی (نظر) اینست که حتماً از عینك گذشته است ۰

حال گاهی است که شمااز موضع درون که قرارداربد ، نظربه خارج هم میکنید واثری ازخارج در اینجا هست ولی توجه تان به خارج ، توجهی است ازپایگاه موضوع خاص خود تان (موضوع مورد نظرتان)۰

درچنین صورتی قاعدتاً چون بناشد که آندو (درون وبیرون) دوتاجداکردن یاتجزیه ودوتاتحلیل باشد ، ربط درحقیقت وحدتی است که بین درون وبیرون واقع میشود که آن وحدت برایش هم

خصلت هست وهم نظر بالواسیطه به طرفین دارد وهرکدام ازاینهارا هم صحیح است که بگوئیم نظریه طرفینشان بالواسیطه است ونظریه خود شان بالاستقلال است .

پس بنابراین درتعریف ابتدائی درون و بیرون وربط توجه به نظربالمباشره ونظربالواسطه مطلب راروشنتر میکند .

برادرامیری : آیادراین تحلیل " ربط" با " بیرون " یکی نشده وبعبارتی ربط دربیرون حل نشده است ؟

حجت الاسلام حسینی : ربط رانمیتوان جزء بیرون دانست که طرف دیگرش به درون نیاید بلکه " ربط " واقعاً بین درون وبیرون است .

برادرپیروزمند : آیا ربط وحدت است ؟

حجت الاسلام حسینی : ربط که بیاید آنوقت وحدت پیدا میشود وه اینکه خودش وحدت باشد خود ربط هویت وچگونگی‌ای از هستی است که واسطه درارتباط شیی با غیرشیی یا بیرون شیی میشود , اگر شما بالمغایره ملاحظه کنید واموری رامثل منهره های تسبیح ملاحظه کنید آن چیزی که اینها همه رایکی میکند ربط است , به تعبیر دیگر ربط باید یك چیزی باشد که هم اثری از درون درآن باشد , هم اثری از بیرون دران باشد وهم خودش دارای خصوصیت وجایگاه خاصی باشد , مثلاً اگر گفتیم کیفیت آب بودن (نفس آن) ربطی است بین اکسیژن وهیدروژن و عالم, در اینصورت اگر اکسیژن وهیدروژن را بردارید این کیف ازهستی (آب) راندارید , عالم را هم اگر بردارید آن راندارید , لذا آب هم ازاین است وهم ازآن وهم خودش درعالم یك جایگاهی دارد که فرضاً وزن مخصوص , حجم مخصوص , سیلان وخصوصیات خاصی دارد , یعنی تنها آثار اینند و نیست بلکه خودش هم جایگاه دارد وصرف اینکه جایگاه دارد معنایش اینست که هویتی دارد ولو هویت ربطیه داشته باشد .

حال اگر همین حرف درباره همه اشیاء صدق کند معنایش اینست که آن شیی هم دریك رتبه ربط است ، دریك رتبه شیی است ودریك رتبه بیرون است .

برادرپیروزمند : چیزی که تصور درون وبیرون وربط آند و رامشکل میکند ابهام نسبت به خود موضوعی است که تقسیم به درون وبیرون وربط میشود .

برادرمعلمی : " درون ، بیرون وربط " رابد و نحوه میتوانیم تفسیر کنیم ، یك نحوه آن اینست که درون وبیرون وربط رابگونه ای تفسیرکنیم که هویت ربط (که درحقیقت مابین درون و بیرون است) منحل درد رون و بیرون شود دراینصورت چیزی به اسم ربط نداریم ودرمجموعه هم چنین گفته میشود که " این درون و این بیرون یك وحدتی رانتیجه میدهد . " امانحوه دیگر اینست که درون وبیرون و ربط بگونه ای تفسیرمیشود که هویت ربط منحل درد رون وبیرون نمیشود ودراینصورت درون چیزی است که شیی دارد وسایراشیاء ندارند ، بیرون چیزی است که سایر اشیاء دارند ولی شیی ندارد وربط چیزی است که وجه اشتراك درون وبیرون می‌باشد یعنی این سه کاملا ازهم تفکیك میشوند .

بنابراین وقتی گفته میشود " ربط وحدت ترکیب درون وبیرون است " این درفرضی و بشرطی است که ربطی که بین درون وبیرون قرارد ارد ، دردرون وبیرون حل شده باشد ولی اگر اینگونه تفسیر کنیم که درون چیزی است که شیی دارد ودیگران ندارند ، بیرون چیزی است که دیگران دارند وشیی ندارد وربط چیزی است که هم درد بیرون وجود دارد وهم درد رون دراینصورت دیگر ربط نمیتواند وحدت ترکیب درون وبیرون باشد بلکه بین درون وبیرون ارتباط است .

حجت الاسلام حسینی : آیااین ارتباط هویت مستقلی هم دارد ؟

برادرمعلمی : همینکه آنرا اینگونه تعریف میکنیم هویت پیدا میکند چراکه چیزی است مشترك وچیز سومی میشود .

حجت الاسلام حسینی : آیاغیرازاثر بیرون ودرون روی هم چیز دیگری نیز هست یانه ؟ یعنی کیفیتی است که خصوصیت وجایگاهی دارد یانه ؟

برادرمعلمی : درهرحال احتمالات رادردوسته فوق میتوان مطرح نمود وبه نظرمیرسد که تنهادرصورتی میتوان ربط راچیزسومی دانست که ربط منحل در درون یابیرون نشود .

برادرجاجرمی : تفاوتی که این دواحتمال دارند اینست که براساس دوئیت و ربط یا وجه اختلاف و وجه اشتراك دریکی درون راچیزی تعریف می‌کنیم که این شیی دارد ودیگران ندارند بیرون راچیزهایی که دیگران دارند ولی این شیی ندارد تعریف می‌کنیم وربط عبارتست از چیزی که وجه اشتراك بین درون وبیرون میباشد یعنی ربط وجه اشتراك طرفین اختلاف است . حال اگردراین احتمال سئوال شودکه " خود شیی " کجاست جواب داده میشودکه خود شیی یعنی آن چیزی که به این سه تقسیم شده است ، باهمین سه تا تعریف میشود وبه اینکه چیز جدایی (بعنوان امری که هویت دارد ووحدت ترکیبی خاصی باشد) درالگو باشدکه مابتوانیم آنرانشان دهیم . بنابراین وقتی سئوال میشودکه " آیاخودش چیزی هست " دراین احتمال که ربط وجه اشتراك واقع شده ، ربط بعنوان شیئی که تقسیم کرده ایم هویت ندارد .

برادرمعلمی : اگرچه ربط آن شیئی که تقسیم می‌کنیم نیست اما هویت دارد .

برادرجاجرمی : وجه اشتراك است وهویت دارد .

برادرمعلمی : وجه اشتراك هم هست ولی شیئی که تقسیم میشود نیست .

برادرجاجرمی : بله ، دراین احتمال ربط شیئی که تقسیم میشود نیست اماد راحتمال دوم وقتی درون وبیرون مطرح میشود ، ربط عبارتست از همان تعینی که تقسیم میشود به درون و بیرون . یعنی کلیه فشارهای درونی وفشارهای بیرونی دریك جابه تعادل رسیده اند واین شیی خاص را نتیجه داده اند . درجالتی که دراحتمال دیگروقتی گفته میشود " درون چیزی —

است که شیی دارد ودیگران ندارند وبیرون عکس این و ربط وجه اشتراک ایند واست " , " خود شیی " راباا ین سه تعریف میکند وجایگاهی برای شیی معرفی نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : وقتی که بناست شیی بااین سه تاتعریف شود آیا ربط یك ویژگی غیرازمابه الاشتراك بودن (یعنی غیراز تاثیروتاثر طرفین وغیراز آثار بودن) هم دارد ؟ یعنی آیامابه الامتیاز آن فقط به مابه الاشتراك برمی‌گردد یانه ؟ دیگرآیامابه الاختیار ربط(آن چیزی که ربط ازدرون وبیرون شناخته میشود) متحصر در آثار درون وبیرون است یااینکه مابه الامتیازی هم دارد ؟ اگر قائل شوید که مطلقاً مابه الامتیازی ندارد وصرفاً وجه اشتراك است در اینصورت عین همین حرف راایا درمورد خود شیی هم میتوان زد یانه ؟ وآیا منتهی الیه این حالت این نمیشود که همه چیز فقط مابه الاشتراك است ؟

برادرامیری : نسبت به کدام وحدت ؟ آیااین سه تانسبت بچه وحدتی است که موضوعیت دارند ؟

حجت الاسلام حسینی : قبل ازاینکه بخواهیم به شیی نسبت خصوصیت بدهیم درخود ش بعنوان یك مقوله آیامابه الاشتراك (درهرجاکه باشد) یك مابه الامتیازی بامابه الاختلاف دارد یااینکه هیچ مابه التمایزی ندارد ؟

برادرامیری : اگرمقسم تقسیم آنها مشخص شود مابه الامتیاز هم معلوم میگردد .

برادرجاجرمی : درفرض اول صرفاً وجه اشتراك مطرح است .

برادرمعلمی : تاربط نباشد وجه اشتراك هم موضوعیت ندارد وخود متغایرین باهم ربط دارند ووجه اشتراك هم با وجوه تغایر حتماً تفاوت دارند .

حجت الاسلام حسینی : آیابه آثارمتغایرفرق دارند یانه ؟

برادرمعلمی : مختلف هستند یعنی اینکه آثار مختلف دارند , خصال متفاوت دارند

وصف مختلف دارند ، هویت مختلف دارند .

حجت الاسلام حسینی : اگرخصال وویژگیهای مختلفی داشته باشند درنفس اختلافی که ربط باآن دوتای دیگر دارد بازهم ربط ومابه الاشتراك قائلید ؟

برادرمعلمی : درآنجا هم ربط مطرح است ، یعنی بین وجه اختلاف ووجه اشتراك یك چیز دیگری ربط هست البته این بمعنای آن نیست که تامبهم بین آنهاربط واقع شود وهرگز بهم نروند بلکه این سه تایی که باهمدیگرهستند هریك از آنهابرای دوتای دیگروجه اشتراك است .

برادرامیری : البته نسبت به یك امرچهارمی وکلی است که میتوان چنین گفت .

حجت الاسلام حسینی : اگر بناشد که هرکدام ازآنها نسبت به کل ربط واقع شوند ، پس باید قبول کنیم که ربط هم هویتی مستقل وخصوصیتی دارد وعین آن چیزی که آنارخارج ودر این دارد نیست یعنی درحقیقت عین تاثیروتاثر نیست چراکه اگر گفتید که عین تاثیروتاثر است در اینصورت ربط راازشیی جداکرده اید .

برادرمعلمی : مابین ربط وشیی تفاوتی قائل نیستیم واشیاء را هم ربط میدانیم .

حجت الاسلام حسینی : اگراشیاء راهم ربط بدانید دراینصورت همه مابه الاشتراك هستند ومابه التمایزی درکارنیست . بعبارت دیگر اگربرای مابه الاشتراك نسبت به مابه الاختلاف مطلقاً مابه الامتیازی قائل نشوید ، دراینصورت سه چیز ندارید ، اماگرقائل شدید که هرکدام ازاینها ازجهتی میتوانند ربط واقع شوند ، ربط هم مانند شیی ومانند چیزهای دیگرباید دارای مابه الاختلاف باشد ، یعنی ربط باید ازجهتی دارای مابه الاختلاف باشد وازجهتی باید دارای مابه الاشتراك باشد (نسبت به یك کل) دراین حالت ربط مستقل است وفقط صرف تاثیروتاثر نیست .

برادرمعلمی : ازاین زاویه تاثیروتاثرنیست که ما هرچیزی رافرض کنیم دریك جاوجه اشتراك

است , دریك جاوجه اشتراك است , دریك جاتاثیروتاثر است ودر جای دیگرتعین است , بستگی به این دارد که این را ازکدام زاویه بررسی می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : همینکه میفرمائید , بستگی به این دارد که ازکدام زاویه ملاحظه شود " بدان معنی است که حقیقت خود این مرکب است(ج : اساساً معنی ربط همین است)و بنابراین به ربط که توجه می‌کنیم مثل اینست که یك شیی راملاحظه کرده باشیم کما اینکه به شیی هم که میرسیم مثل اینست که یك ربط راملاحظه کرده باشیم . لذا هرتعریفی راکه برای شیی میدهید همان تعریف راباقید خصوصیت ربطیه میتوان برای ربط مطرح نمود .

برادرمعلمی : البته سرجای خودش که هست وبه اینکه دوئیت ماهوی داشته باشند اگر ایندوتا شیی شدند , آن دیگری ربط میشود ولی اگر یکی از اینهامد نظر بود , نسبت به یك ربط دیگر شیی است .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین اینکه " ربط چیزی نیست الا تاثیروتاثر" درست نیست بلکه چیزی اضافه برتاثیروتاثر داده وخودش هویتی دارد .

برادرحسینیان : بهرحال اثر باشیی فرق دارد , شیی خصلتمند است .

حجت الاسلام حسینی : مگرخصلت بجزارتباطاتش چیز دیگری هم هست ؟ ومگرخود این هم به یك معنا بجز مجموعه خصال چیز دیگری هم هست ؟ اگر گفتید " شیی چیزی‌نیست جز مجموعه خصال " و خصلت هم چیزی نیست جز ارتباطاتی که باسایراشیا دارد , مثل اینست که بگوئیم آثاری که از اکسیژن وهیدروژن درشرایط الف میآید منتجه آب رامیدهد , عین همین حرف رامیتوان درباره آثار اتم والکترون گفت که اینها هم اکسیژن رابعنوان منتجه میدهند ومیتوان همین حرف راتا آخر تکرار کرد وچنین گفت که همه اش منتجه است . منتهی من این منتجه را از درون شروع کردم , شمامنتجه راازبیرون هم که شروع کنید و بیرون ودرون رامطرح کنید ولی برای

خود این هم یك خصوصیتی قائل شوید لذا سئوال اینست که آیا این منتجه درخلاء واقع میشود یادریك جایی واقع میشود اگر جایی دارد ، جایگاهی دارد ، زمان دارد ، مکان دارد ، خصوصیت دارد ، ترکیبی است وغیره ، اگر شما درکل قائل به جریان خصال شدید ، کل چیزی نیست جز خصلتها ، یعنی یك احتمال هم اینست که بگوئیم شیی ، ربط وبیرون هرسه " مجموعه خصال " هستند منتهی چون خصال ویژگی دارند ، خصال مختلفی هستند وبه اینکه یك نحوه خصال باشند ، هرخصلت هم باز مرکب است والا بسیط میشود وتغییر ندارد وزن ، حجم ، امتداد و غیره همگی مرکبند والا منجربه بساطت میگردد .

برادرحسینیان : اما به بساطت اصالت شیئی .

حجت الاسلام حسینی : بساطت یعنی اینکه چیزی وحدت داشته باشد ولی جزء نداشته باشد .آیا بساطت غیر از اصالت شیئی چگونه است ؟

برادرحسینیان : به اینگونه است که فرضاً میگوید طرفین ترکیبش درون وبیرون است .

حجت الاسلام حسینی : بهرحال یاشمایك چیز راتالا نهایه مرکب میدانید ویانمیدانید یااینکه درهمین هم سئوال دارید که فرضاً نه مرکب است ونه لا مرکب ! ؟

برادرحسینیان : بهرحال توصیف از ترکیب فرق میکند ، یك موقع است که میگوئیم تری یعنی برخورد آب با کاغذ ، وقتی تری حاصل میشود خود تری اجزاء ترکیبش کاغذ وآب است ودیگر خود تری نمیتواند آن درون وبیرون وربطی که برای آب قائلیم داشته باشد ، یعنی یك خصلت است .

حجت الاسلام حسینی : آیا تری تغییرات ندارد ؟

برادرحسینیان : تغییرات دارد ولی نه به این معناکه بتواند جدای ازدرون وبیرون تغییر کند .

حجت الاسلام حسینی : جدای از بیرون ودرون که ما اصلاً چیزی نداریم نه درآب دارید و

وبه درتری ، اگر شماگفتید که کیفیات مختلف هستند مثلا گازها ، اشعه ها ، سنگها ، نفتهاآیا اینگونه تقسیم می نمائید که به آنهایی که صلب وسفت هستند " شیی " وبه آنهایی که این صلبی خاص را ندارند " ربط " و" خصلت " میگوئید ؟

برادرحسینیان : بهرحال خصلت وخصلتمند با هم فرق دارند .

حجت الاسلام حسینی : اگرشماکیفیت را عام میگیرید ومیگوئید اشعه کیفیت است کما اینکه سنگ ، نور ، آب وغیره کیفیت است در اینصورت هرچه راکه درباره آب بگوئید میتوانید (از این جهت) درباره اشعه هم بگوئید . آیادرجایی میتوان اثری راملاحظه کرد و لقب کیفیت بآن نداد ؟

یك وقت است که میگوئید مادرتنظیم آثار به تحلیل محتاجیم ودرتحلیل هم مجبوربه تفاوتگذاشتن هستیم ودرتفاوت گذاشتن پله های کارخود تان رابرمیشمارید امایك وقت است که درباره واقع (منحاذ وجدای از تصرفات خود تان) صحبت می کنید ویك وقت هم هست که میگوئید من نمیتوانم خودم نور درست کنم الا اینکه از نفت ، فتیله ، کبریت استفاده کنم تاترکیب خاصی حاصل شده ونور بوجود آید ویااینکه دینامی بیاورم وبچرخانم وغیره تانور درست شود . بنابراین اینکه " من جز بواسطه این کارها نمیتوانم تصرف کنم" غیر از وقتی است که درمورد خود آنهاومستقل ازتصرف خود تان صحبت می کنید .

برادرحسینیان : پس درتحلیل که بیائیم مطلب فرق میکند .

حجت الاسلام حسینی : شمااز همانجایی که میگوئید " درون ، بیرون وربط بینش " معنایش اینست که درون رابه یك معنا ازبیرون جدا کرده وموضوع کلام قرارداده اید ، که آثار ربط را (بمعنای اثری که برای ربط قائل بودید) ندارد .

برادرحسینیان : یعنی سنخیت آن تفاوت دارد .

حجت الاسلام حسینی : یعنی اگر آثار بیرون را هم ازدرون ببینیم، از آن سنخی که از زاویه ربط می‌بینیم نیست بلکه باید سنخ آن مختلف باشد . یعنی سنخ ربط ، درون و بیرون باید سه تا باشد ودرتحلیل باید سه تا تفاوت را شروع کنیم تاقدمهای اولیه تحلیلمان برداشته شود.

برادرحسینیان : ولی تفاوتش از سنخ تفاوت دو ربط نیست . تفاوت ربط ودرون تفاوتش دو ربط است یا سنخیتش فرق میکند ؟

برادرپیروزمند : آنچه که درون است دیگر بیرون نمیشود کما اینکه ربط هم نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : به تحلیل حضرتعالی است که میگوئید من ازاین زاویه نگاه میکنم یاآن زاویه والا درخارج ازاین زاویه وآن زاویه ندارد ، درخارج همه عالم هست ، درخارج که نمیتوانید بگوئید " بیرون ودرون وربط " بلکه میگوئید همه اش تعلق یاربط یاغیره است .در تحلیل شماموضوع خاصی رابرای تصرف انتخاب کرده اید مثلاً قلم یاکبریت را انتخاب نموده اید بعد از انتخاب ، گاهی است که میگوئید آنرا درترازو گذاشته ووزنش را اندازه میگیرم .گاهی میگوئید بامتر حجم آنرا اندازه میگیرم . گاهی میگوئید آنرا زیرپرس گذاشته وفشار مید هم و نقطه مقاومتش رابدست میآورم . گاهی میگوئید آنرا درکوره گذاشته ونقطه اشتعال آنرا می‌فهمم و غیره .درهرحالت هم حاصل کارخود را یادداشت می‌کنید ولی درخارج همه اینهاباهم هستند و اینگونه نیست که صد چیز جدای ازهم باشند که آنهارا کنارهم بگذارید ومثلاً کبریت بدست آید .

برادرامیری : آیااگرخارج درون وبیرون وربطی مطرح نباشد ، بدان معنی نیست که تقسیم به " درون ، بیرون وربط " امری اعتباری است ؟

حجت الاسلام حسینی : ولی نه بمعنای اعتباری که درانتزاع بکارمیرود بلکه تحلیل می‌گردد فرق تحلیل وانتزاع هم اینست که دراعتباری که درانتزاع مطرح میشود یك چیز بصورت مطلق مفروض ذهن است وصحیح است که گفته شود " مفهوم سبزی رامطلقاً ملاحظه میکنم وسبزی یك مفهومی

است از مفاهیم که هویتش به خودش بازمی‌گردد ، در انتزاع وقتی سئوال شود که " چرا مفهوم سبزی سبز است ؟ " جواب داده میشود که " برای اینکه سبز است ، یکی از مفاهیم است " ویا اگر پرسیده شود " دایره چرا دایره است " جوابش اینست که " دایره دایره است چون دایره است " یعنی یك ذاتی رابرای آن لحاظ می‌کنند وآن ذات را هم مطلق مینمایند وچنین میگویند که " به انحنای ۳۶۰ درجه دایره میگوئیم " اگر پرسیده شود که " آیا اسمی برای چیزی اعتبار کرده اید ؟ " جواب میدهند که " خیر، من می‌فهمم، فهم من اینست ولذا نمیتوانم آنرا اعتبار کنم . البته میتوانم اسمش را عوض کنم ولی مفهومی است که دارم " بنابراین چنین مفهومی ، مفهومی است انتزاعی وبریده شده ودربریده شدنش مطلق شده ولی درمفهوم درون وبیرون چنین اطلاقی مطرح نیست بلکه وقتی دارید درون درست می‌کنید ، نظرتان این نیست که " شیی چیزی است که حاوی امری است که غیراز آن یابیرون ندارد ودر دارایی خودش هم مستقل ازبیرون است " بلکه میگوئید " شیی چیزی است که خصوصیاتی راکه بیرون دارد ندارد ، هرچند که مستقل از بیرون هم نیست کما اینکه بیرون نیز چیزی است که خاصیت این شیی راندارد هرچند مستقل ازآن هم نیست کما اینکه بیرون نیز چیزی است که خاصیت این شیی راندارد هرچند مستقل ازآن هم نیست " یعنی این قید " هرچند " چیزی است که درانتزاع مطرح نمیشود ، یعنی درانتزاع گفته نمیشود که " رنگ سبز رنگی است که مثل رنگ زرد وسبز و قرمز نیست هرچند ازسایر رنگها مستقل نیست " یااینطورگفته نمیشود که " سختی مقاومت ، قدرت وتوانایی‌ای است که باسست فرق داشته ومتغایر باآن است هرچند مستقل ازآن هم نیست " .

برادرامیری : پس نفس " درون، بیرون وربط " ربطی به تحلیل ماندارد ودرعینیت وجود دارد . همینکه درعینیت اقرار بوجودکلی شود که خودش نسبت به مجموعه بالاتر جزء است اگرچه ما اسم چیزی رادرون وبیرون بگذاریم ولی خود درون و بیرون وربط درخارج وجود دارد .

حجت الاسلام حسینی : بیرون بریده (ولو اینکه شما آنرا بالواسطه ملاحظه می‌کنید و بآن

قید می زنید) یا درون بریده ندار یم ٠

برادر امیری : درون یابیرون بریده ندار یم ولی تواماً که دار یم ٠

حجت الاسلام حسینی : این امرمعنایش اینست که شما نمیتوانید عین خارج رابه تمام معنا درجمله تان منعکس کنید بلکه هم جهت باخارج است همینکه شما میگوئید " درون " بیرون وربط " معنایش اینست که این تغایر را به یك مرحله لحاظ فرمودید (که الان تغایرهای دیگررا لحاظ نمی کنید) وموضوع کلام شماقرارگرفت وبراساس این موضوع وباصطلاح ازپایگاه این موضوع است که دارید " این وسایراشیاء " رامیخواهید ببینید وبالعکس این موضوع راازپایگاه سایر اشیاء ببینید ، دیدن شماکه بواسیطه آن میگوئید " این ازیك زاویه درون است ، ازیك زاویه بیرون است وازیك زاویه ربط است " آیا درخارج هم همینطوراست ؟ یااینکه درخارج فقط کل هست و دیگرازاین زاویه وازآن زاویه ندارد ؟

برادر سلیمی : دراینصورت آیا فصل حقیقی اشیاء راچگونه میتوان شناخت ؟

حجت الاسلام حسینی : علم ماتدریجی است ولذالزومی ندارد که فصل حقیقی رابشناسیم وهمینکه همجهت باشد کافی است وجهت داشتنش بدین معناست که قید میزنید (درهمه قدمها) درون چیزی است دارای اموری است که سایراشیا ندارند هرچند مستقل از سایر اشیاء هم نیست

برادر سلیمی : همینکه گفته میشود از زاویه خاص میشناسیم بدان معنی است که داریم بعضی از تغایرها را لحاظ میکنیم ٠

حجت الاسلام حسینی : درشکل فلسفی اش آنگونه میشود که عرض شد ودرشکل عینی اش هم چنین میشود که فرمودید ٠

برادر حسینیان : پس بااین توصیفی که فرمودید فرق خصلت وخصلتمند کنارمیرود وتنها تفاوت بین خصلتمند هامطرح است ٠ بجز درشناسایی وفقط درشناسایی است که خصلت وخصلتمند

فرق میکند .

حجت الاسلام حسینی : در شناسایی ما مجبوریم نهایتاً یك مراتبی مد نظرقرارد هیم در عینیت هم اینگونه نیست که اختلاف در کیفیات نباشد , هرچند اختلاف در سنخ نیست . . . یعنی میتوان اختلاف کیفیات را ازقبیل ملاحظه اختلاف در سنخ (و نه عین اختلاف در سنخ) ملاحظه نمود همراه با این قید که " هرچند اختلاف حقیقی سنخی ندارند " .

برادر حسینیان : ظاهراً اختلاف به همینجا برمی گردد که اگر ما جهان را مجموعه آثاریعنی روابط تلقی کنیم وشیی رابه آن معنایی که در لوازم تحلیل ذکرمیکنیم ندانیم, روابط همعرض میشوند .

حجت الاسلام حسینی : سنخ حقیقی آنهاکه نمیتواند یکی نباشد .

برادر حسینیان : اختلاف طبقه بین روابط چطور؟

حجت الاسلام حسینی : اختلاف مراتب آنهابه اختلاف کیفیت است نه اختلاف "حقیقت " و " اختلاف کیفیت " غیر از " اختلاف حقیقت " است .

برادر حسینیان : منظور از سنخ اینست که میگوئیم همه چیز ربط است .

حجت الاسلام حسینی : در اینصورت ما هم قبول داریم .

برادر حسینیان : ولی در اینصورت اگرد رعینیت اختلاف مراتب قائل شدیم درنهایت باید یك وجه اشتراکی برهمه روابط شامل شود تاآنهارایك کاسه کند . اگرمابپذیریم که همه چیز رابطه است وهرربطی , ربط بین دو ربط دیگراست , دیگرآن اختلاف طبقه واختلاف مراتبی که برای کیفیات وروابط میفرمائید موضوعیت نمی یابد اما اگربرای ارتباطات اختلاف طبقه واختلاف مراتب راقائل شویم درنهایت باید بین وجه اختلاف و وجه اشتراك یك اختلافی پیداکنیم که این همان چیزی است که حضرتعالی تحت عنوان ربط مضمر وچیزی که تعلق نهایی است مطرح فرمودید .

حجت الاسلام حسینی : بحث مخلوط شده است , اصلاً صحبتی از ربط مضمروغیرمضمر

درمیان نبود ، بحث ما از درون وبیرون وربط آنها بود . البته درکتابی که آقایان (بخصوص فقها دراصول) می نویسند بحث از ضمیر می کنند ولی به بحث ماربطی ندارد ! !

برادرحسینیان : منظوراینست که بین وجه اشتراک ووجه اختلاف هم باید یك ربط دیگری قائل شویم، آیا آنجاکه میفرمائید " درون، بیرون وربط " آیاخود " درون " ربط بین " بیرون " وربط " واقع میشود ؟ (برای یك کل)

برادرجاجرمی : مثلاً ما میخواهیم این خودکاراربشناسیم این یك " درونی " (یعنی چیز هایی که امور دیگرند ارند) دارد ، یك بیرونی (یعنی اموری که دیگران دارند واین ندارد) دارد ویك وجه اشتراکی است بین این درون وآن بیرون . حال آیاخود این " خودکار "کجاست؟

حجت الاسلام حسینی : خود خودکار دست حضرتعالی است .

برادرحسینیان : اگربگوئیم همه چیزربط است " بیرون " ربط بین " ربطودرون " واقع میشود و " درون " ربط بین " بیرون و ربط " واقع میشود .

حجت الاسلام حسینی : بهتراست اینگونه بفرمائید که " آثار ازبیرون ناظربه این خودکار یك جزء از علت پیدایش خودکار است و آثار درون هم یك جزء از علت پیدایش خودکاراست کما اینکه آثار ربط هم یك جزء از علت پیدایش خودکار است " .

برادرحسینیان : حال این سه تاآثار، برای همدیگروجه اشتراکند .

حجت الاسلام حسینی : وجه اختلاف هم هستند .

برادرپیروزمند : ولی اگرهرکدام بخواهند ازیك طرف وجه اشتراك برای دوتای دیگر قرار بگیرند ازطرف دیگروقتی دردرون وبیرون ، ربط بعنوان وجه اشتراك (وآن چیزی که هم این دارد وهم دیگران) معرفی میشود ، برای هرکدام یك تعریف جداگانه مطرح میشود (درون چیزی است که این دارد ودیگران ندارند ، بیرون چیزی است که دیگران دارند واین ندارد وربط چیزی

است که مشترک بین آنهاست)

حجت الاسلام حسینی : آیا درون یک کل یا خارج ازآن ؟ اگر درون یک کل باشد عیبی ندارد که چنین چیزی هم بگوئیم ۰

برادر پیروزمند : پس برای درون وبیرون وربط سه تعریف متفاوت مطرح است که به این اعتبار نمیتوان بجای " ربط "، " بیرون " گذاشت (یعنی آن چیزهایی که دیگران دارند واین ندارد را نمیتوان ربط نامید) چراکه تعریف آن چیزی دیگری بوده است ۰ همینطورنسبت به یک کل نمیتوان وجه اختلاف راوجه اشتراک وبرعکس قرارداد چراکه سه تعریف جداگانه دارند ، اما درجایی که گفته میشود " هرکدام وجه اشتراک دوتای دیگراست " بدان معنی است که از یک موضع درون بشود بیرون یابیرون بشود ربط ، البته نسبت ، یک منتجه وده درعالم چراکه درعالم همه اش منتجه یااثر است ودرون وبیرون معنا ندارد ۰ ولی نسبت به شناسایی زمانی که میخواهیم از زاویه یک چیز به عالم نگاه کنیم است که درون وبیرون وربط مطرح میشود ، حال سئوال ما هم همین است که وقتی میخواهیم از زاویه یک چیز عالم راتقسیم کنیم، درون وبیرون وربط آن دیگر به اعتبار ما نیست که بگوئیم یکبار این را درون میگذاریم ، یکبار چیز دیگر را (ازهمان زاویه) اماوقتی شیی دیگری راملاحظه کنیم درون وبیرون وربط حتماً عوض میشود ولی نسبت به یک چیز درون وبیرون وربط عوض نمیشود وبهمین دلیل آن چیزی که وجه اشتراک است نمیتواند دریک موضع دیگر وجه اختلاف قرار بگیرد ۰

برادرمعلمی : اینکه ازیک موضع وجه اشتراک ووجه اختلاف عوض نمیشوند امردرستی است ولی زمانی که میگوئید " این شیی خودش ربط بین دوشیی دیگر است " در حقیقت دارید موضع راعوض می کنید ونه اینکه ازهمان موضع قبلی چنین باشد ، یعنی آنجایی که میگوئیم " این شیی بعنوان ربط بین آندو شیی است " باآنجاکه میگوئیم " یک شیی احتیاج به ربط دیگر دارد "در

واقع داریم دوتا موضوع رامورد شناسایی قرارمید هیم .

حجت الاسلام حسینی : بعنوان مثال ، اگر آقای امیری دست شما راگرفته باشند وشما هم دست آقای حسینیان راگرفته باشید ، در اینصورت شماربط بین آقای امیری وآقای حسینیان هستید ، حال اگر شما یکطرف قرار بگیرید وآقای حسینیان وسط قراربگیرند وازطرفی دست شما را بگیرند وازطرف دیگر دست آقای انارکی رابگیرند ، این کل واین مجموعه غیراز مجموعه قبلی است و قطعاً شما دیگر ربط نیستید بلکه آقای حسینیان ربط هستند .

برادرمعلمی : نیازی به طرح دوکل نیست ، دریك کل هم میتوان باتغییرموضع، ربطهای مختلفی رانشان داد . مثلا اگر مجموعه ای داشته باشیم از آقای حسینیان، آقای امیری و آقای پیروزمند که دست همدیگر را گرفته باشند ، در اینصورت چنانچه سئوال شودکه " بین آقای امیری و آقای حسینیان چه چیزی ربط است "؟ جواب داده میشودکه آقای پیروزمند واگرسئوال شودکه " بین آقای پیروزمند وآقای حسینیان چه چیزی ربط است ؟ " گفته میشود آقای امیری و همه اینها هم یك کل است .

حجت الاسلام حسینی : سئوال اینست که آیا یك کل بایك لحاظ است یعنی باحفظ وحدت لحاظ است یا اینکه لحاظ راعوض می‌کنید ؟

برادرمعلمی : نه کلش یکی است . اجزائش رادارید عوض می‌کنید وبدلیل تعویض جزء ربط هم عوض میشود .

حجت الاسلام حسینی : آیااجزاء راکه عوض می‌کنید به این معنی است که یکبار دست روی آقای امیری میگذارید وکل (متشکل از آقای امیری ، آقای پیروزمند وآقای حسینیان) راملاحظه می‌کنید ، ویکبار دست روی آقای پیروزمند گذاشته وکل راملاحظه می‌نمائید ویکبارهم دست روی آقای حسینیان گذاشته وچنین میکنید ؟ دراینصورت سه تعریف ازیك کل بدست میآید .

برادرمعلمی : ولی هرسه یك کل است چون همه چیز ربط است , این هرسه یك تعریف است بعبارت دیگر باید چنین گفت که " یك کل سه جزء دارد " ولی هرگاه بگوئیم " یك کل د و جزء ویك ربط دارد " در اینصورت هردوتایی از آنهاراکه جزء بگیریم, سومی ربط است ولی اگر گفتیم که " کل سه جزء دارد " ممکن است این شبهه پیدا شود که " پس آیا ربط بین این سه جزء چیست؟ "

حجت الاسلام حسینی : آیاسه نحوه شناسایی ازیك کل می‌کنید ؟

برادرمعلمی : هرسه یك چیز است .

حجت الاسلام حسینی : اینکه درهرحالت به یك نتیجه میرسیم درست ولی آیاسه طرز شناسایی هم هست یانه ؟

برادرمعلمی : سه طرز است که بازهم یك چیز است ونه اینکه مختلف باشند .

حجت الاسلام حسینی : منظورسه طرز وسه شیوه است ونه شناسایی سه چیز, یعنی سه تاموضوع نیست بلکه موضوع کل یکی است ولی چند نحوه بذهن میرسد یك نحوه اینست که بگوئیم " یك کل رابه سه نحوه که بررسی کنیم , سه تا نتیجه مستقل میگیریم وسه تا تعریف بدست میآوریم" نحوه دوم اینست که بگوئیم " از زاویه هرکدام از اینهاکه مستقل قراربگیرند , اصلاً وارد یك کل دیگری میشوید مثلاً جناب آقای پیروزمند , دست آقای حسینیان واوهم دست آقای انارکی را بگیرند , کلی غیر از حالتی که آقای پیروزمند و حسینیان وامیردست هم رابگیرند داریم " ددر این دونحوه به نتیجه ای که میرسیم به تعدد موضوع مورد تقسیم است اما نحوه سوم اینست که بگوئیم " یك کل رابه سه طرز میتوان شناسایی نمودکه ازهررا هی هم برویم فرقی ندارد وبه یك نتیجه ویك کل میرسیم " دراین حالت سوم اختلاف درروش مطرح است (هرچندکه اختلاف در موضوع ندارد ودراینجاوحدت دارد) ووقتی اختلاف در روش مطرح باشد دیگراشکال شما (آقای

پیروزمند) وارد نیست • یعنی اشکال شماوقتی وارد است که به اختلاف درکل وحاصل باشد وبه اختلاف درروش باشد ولی بابودن یااختلاف در روش یا اختلاف درکل , آن اشکال حضرتعالی وارد نیست • یعنی هیچ فرقی نیست بین اینکه بگوئیم یك مجموعه درست کرده ایم ازسه عضو آقای امیری , شماوآقای حسینیان که شماربط بشوید واینکه یك مجموعه ازسه عضو شما , آقای حسینیان وآقای انارکی درست کنیم وآقای حسینیان ربط باشند , در اینصورت درمجموعه اول , شماربطید ودرمجموعه دوم آقای حسینیان ربط است • وعیبی ندارد که چنین گفته شود , درا ینجا دومجموعه لحاظ شده است اما اگر دومجموعه لحاظ نشود ویك مجموعه باشد ولی ازسه وجه بررسی گردد وبه سه نتیجه هم برسیم وبگوئیم اگر آقای امیری بین آقای حسینیان وآقای پیروزمند ربط باشد این نتیجه الف را دارد اگر آقای پیروزمند ربط باشد نتیجه ب را دارد واگرآقای حسینیان ربط باشد نتیجه ج را دارد , بنابراین درا ینصورت هرچند یك مجموعه بررسی میشود ولی به سه نتیجه میرسیم, در اینجا هم اشکال شماوارد است •

اما چنانچه بیان آقای معلمی ناظربه این قسمت باشد که ازهریك از این زوایاکه بررسی کنید , سه روش دربررسی است وبدلیل همین سه روش بودن ربط عوض میشود ولکن چون مال یك کل هستند به یك نتیجه میرسد , درا ینجاوحدت نتیجه حفظ شده , ودوکل درست نمیشود ودرعین حال اختلاف درروش هم مطرح است وبه این معنی که درمجموعه " آقای امیری, آقای حسینیان و شما " یك‌وقت هست که از آقای امیری شروع می‌کنید وبه آقای حسینیان ختم می‌کنید که شماربط هستید ویك وقت است که آقای حسینیان شروع کرده وبه شماختم میگردد که درا ینصورت آقای امیری ازربط هستند •

حال در تقریر وتقویت احتمال جناب آقای معلمی جمله ای عرض میکنم وآن اینکه وقتی که شما میگوئید " اگر موضوع متعدد شود عیبی ندارد که ربط عوض شود , یعنی اگربگوئیم دومجموعه داریم, عیبی

ندارد که در یک مجموعه شما ربط واقع شوید ود رمجموعه دیگر آقای حسینیان ربط گردد ومی‌پذیرید که هرکدام از کیفیتها خصلت ربطی دارد ، مثلاً آقای حسینیان درمجموعه ب (که متشکل ازشما و آقای حسینیان وآقای انارکی است) خصلت ربطی دارد کما اینکه شما درمجموعه متشکل از شما و آقای حسینیان وآقای امیری خصلت ربطی دارید " بهمان ترتیب که آقای حسینیان وشما دارای دوخصلت میشوید اجزاء یک مجموعه هم هرگاه روش برخورد ش عوض شود ، عیبی ندارد که برخصلت ربطی آنها تاکید شود وتعریفمان هم مختلف باشد وهیچ نقضی هم پیدا نمیشود ۰تعریف از ربط هم با تعریف شیی مختلف است ولکن اگر شما از آقای امیری شروع کردید آقای پیروزمند دارای — خصلت ربطی هستند ۰ آقای حسینیان هم دارای خصلت ربطی هستند ولی ظاهرنیست وبه حساب نیامده است ولذا اگر از آقای پیروزمند شروع شده وبه آقای امیری ختم گردد ، خصلت ربطی آقای حسینیان ظاهرمیشود وظهور این خصلت ربطی تفاوتی در اصل کل یعنی اصل مجموعه نباید بکند کما اینکه اگر خصلت ربطی شماوخصلت ربطی آقای حسینیان درد ومجموعه ملاحظه گردد نباید درواقعیت دومجموعه فرقی بکند ۰ اگرمجموعه عوض نشود ، مثلاً درمجموعه عالم آیا اشیاء اثر ربطی دارند یانه ؟ آیا ما حق داریم که عین این را در یک مجموعه بیاوریم یانه ؟ پس موضوع صحبت رادرشناسایی عوض کرده ایم و نه اینکه عالم راعوض کرده باشیم، همه چیز خصلت درون ، بیرون و ربط را دارد ۰ تقسیم بندی فلسفی ما نسبت به عالم چنین است ولذا نمیتوان آن را نسبت به یک کل صادق ندانست ۰ باید درباره یک کل هم عین همین رابتوانید قائل شوید ۰

برادرمعلمی : درتعین دررابطه همه چیز ربط بود ۰

برادرانارکی : پس برچه مبنایی درون وبیرون می‌کنید ؟

برادرمعلمی : برای شناسایی شیی خاص ۰

برادرپیروزمند : اینکه "هرسه میتواند ربط واقع شود " ازبعدی حرف درستی است ۰یعنی

میفرمائید اگرد رروش اختلاف باشد اشکالی ایجاد نمیشود • اما اگر اختلاف د ر روش موجب اعتباری بود ن د رون وبیرون وربط نسبت به یك کل شود ، منجربه یك اشکال می‌گرد د •

برادرمعلمی : هرکل د رون وبیرون وربط خاصی د ارد • شمابین این کل وآن کل شاملتر تفاوت قائل نیستیـد •

برادرپیروزمند ، : صحبت ما ازشناسایی یك پد ید ه بعنوان یك کل شروع شد ه وچنین گفتـه شد که این پد ید ه که میخواهیم شناسایی کنیم یك د رونی د ارد ، یك بیرونی ویك ربطی •

برادرمعلمی : که این د رون وبیرون وربط آن د یگرعوض نمیشود •

برادرپیروزمند : برای هریك ازد رون وبیرون وربط هم تعریف خاصی ارائه شد ه اسـت و ربط وجه اشتراك بین چیزهایی که این د ارد ود یگران ند ارند تعریف گرد ید ه است حال آیـا وجه اشتراك ووجه اختلاف اگر تغایر د ارند خود شان وجه اشتراك میخواهد یا نه ؟ د رجواب این سئوال وبرای اینکه به تسلسل نانجامد شیی سوم راوجه اشتراك قرارمید هید •

برادرمعلمی : این یك تحلیل د یگراست آنهاد رون وبیرون یك شیی د یگرهستند ونه د رون وبیرون این شیی ، د رستاست که د ر د ل یك مجموعه اند ولی این د رون وبیرون شیی اول است و بعد که میشود د رون وبیرون " ربط ," د ر اینجا شیی د یگری است که موضوع شناسایی قـرار میگیرد ولذا نمیتوان گفت وجه اشتراك آن چیز سومی است •

برادرپیروزمند : وقتی ما د اریم نسبت به یك کل صحبت میکنیم ود رون وبیرون وربطی (بعنوان وجه اختلاف ووجه اشتراك) رامعرفی مینمائیم باتوجه به غیریت بین ربط (که برای آن هویت وآثار مستقلی قائل شد ه ایم) ود رون آیا این غیریت راچه چیزی بهم وصل میکند ؟

برادرمعلمی : یك ربط د یگروشیی سومی که د راین تقسیم موضوعیت د ارد •

برادرپیروزمند : آیا شیی سومی غیرازبیرون عهد ه د ار این امر است ؟

برادرمعلمی : درون وبیرون وربط ، سه چیزند دردل یك مجموعه دیگرکه آن کل است که این درون وبیرون وربط سه جزء برای آن کل می‌باشند ولی این بدان معنی نیست‌که درون و بیرون وربط سه جزء همین شیی که مورد شناسایی قرارمیدهیم باشند لذا اگر آن مد نظر باشد عوض‌کردن جای این سه جزء اشکالی ایجاد نمی‌کند اماگر آنهارابرای شیی خاص الف مطرح کردید ، این شیی الف درون خاص ، بیرون خاص وربط خاصی دارد که دیگرعوض‌نمیشود • ولی اگر درون این را ربط گذاشتید درحقیقت دارید درون یك شیی دیگری رامیشناسید درحالیکه مجموعه‌کلی هم یکی است •

حجت الاسلام حسینی : این مطلب هم تقریری بود اضافه برتقریری که بنده عرض‌کردم و درا ینصورت دوتقریر نسبت به رفع اشکال مطرح گردید •

برادرپیروزمند : اگرمامیخواهیم درون وبیرون وربط راکه جمع می‌کنیم بشود اجزاء کل عالم، نسبت بآن میگوئید جای اینهاممکن است‌که عوض‌شود ولی نسبت به این شیی خاص‌که میخواهیم آنرا بررسی کنیم، میگوئید درون وبیرون وربط عوض‌نمیشود چرا ؟

حجت الاسلام حسینی : درتقریری که آقای معلمی فرمودند کمك زیادی بشما نمودند در حالیکه بنده میخواستم شمارامازم به این کنم که درون یك شیی هم عینی ندارد که ربط هویت شیئیه داشته باشد (به اختلافش) وعینی هم ندارد که شیی هویت ربطیه داشته باشد (بالاشکش ترا) البته ماتنزل کرده وحرف جناب آقای معلمی رامی‌پذیریم ولذا هرگاه شماجواب ایشان رابدهید باید نسبت به این امرهم جواب دهید •

برادرپیروزمند : پس‌آیا درون وبیرون وربط بعنوان اجزاء عالم میتوانند عوض‌شوند ولی نسبت به این موضوع عوض‌نمیشوند ؟

برادرمعلمی : نسبت‌به این ، درون وبیرون وربط عوض‌نمیشود •

برادر پیروزمند : درهرحال جمع این دوحرف برای مامشکل است که دریك جاگفته میشود " درون وبیرون وربطی که این پدیده راساخته اند ودرتعین آن شریکند وجزءالعله اند ، عوض نمیشوند " ...

حجت الاسلام حسینی : البته بنابرتقریرآقای معلمی عوض نمیشوند والا برآن مبنایی که بنده عرض کردم، آثار درونی که بالواسطه مطرح شد ، رامیتوان بعنوان مثال خصوصیتی قرار دادکه درون راازبیرون ملاحظه میکنیم، لذا متنازل شدن بند فرای اینست که مطلب جلورود .

برادر پیروزمند : درهرحال علاوه برمطلب فوق ، درجایی دیگربعد ازتاکید برایکه ربط بین درون و بیرون وجه اشتراك است چنین گفته میشود که " هریك ازاین سه جزئی که درتعین این کل دخیلند برای دوتای دیگر وجه اشتراکند " و جمع ایندوکمی مشکل است .

برادرمعلمی : این سه جزئی که مطرح میفرمائید ، کلی دارندکه غیرازکلی است که درون و بیرون وربط دارند وشماتوجه به تغایر این دو کل ندارید . مایك شیی (موضوع مورد بررسی) داریم ویك کل عالم وهرکدام ازاینهایك تقسیم دارند . تقسیم هریك مخصوص خود آنهاست و نمیتوان بااجزاء یکی نسبت به کل دیگر قضاوت نمود .

در رابطه با " درون وبیرون وربط " باید توجه نمودکه وقتی مادرارتباط بایك شیی خاصی صحبت از " درون وبیرون وربط " میکنیم، در حقیقت کل عالم رادراریم تقسیم میکنیم و درون وبیرون وربط سه جزئی هستندکه وقتی باهم باشند منتجه آنهاکل عالم است . یعنی این درست است که ما داریم این شیی خاص راشناسایی میکنیم ولی منتجه این سه کل عالم است که برای هرشیی هم‌فرق میکند . یعنی وقتی برای شیی الف میگوئیم " درون وبیرون وربط " برای خود این شیی ، دراین مجموعه درون وبیرون وربط عوض نمیشود ومفهوم درون چیزی است که این شیی دارد ودیگران ندارند ، بیرون چیزی استکه دیگران دارند واین ندارد وربط هم عبارتست ازاموری که مشترك

بین این ود یگران است . اما اگر برای شیی " ب " درون وبیرون و ربط رامطرح کنیم"، غیر از حالت الف است .حال وقتی سئوال میشود ، بین درون وربط اختلاف است ولذا آیاوجه اشتراك آنها چیست ؟ درحقیقت شمابا سئوال نمود نتان در دل همان کل ، شیی د یگری رامد نظر قرا ر مید هید یعنی وقتی میگوئید " بین وجه اشتراك ودرون اختلاف است " بعنوان دوشیی به اینها نگاه کرد ه اید که د و موضوعند وقطعاً ربط میخواهند و این بدان معنی است که برای موضـــوع د یگری است که د ارید " درون وبیرون وربط " رامطرح می‌کنید ونه برای همان موضوع اولیه کـــه سئوال کنید درون ، بیرون وربط عوض شد ه است .

حجت الاسلا م حسینی : بعبارت د یگرمایك مفهوم ذ هنی د اریم بنام" درون " یك مفهوم ذ هنی هم د اریم بنام " ربط " حال اگر شمابگوئید بین این د وچه چیزی ربط است جواب د اد ه میشود که شیی د یگر ربط میباشد ومنظوراز شیی د یگر هم اشیاء همین عالم است .

بند ه هم یك سئوال تبیینی د ارم که آیا وقتی شمااین حرف رانسبت به کل عالم قائلید ، چـــرادر مورد جزء صادق نمید انیـــد ؟

برادرمعلمی : د ر مورد جزء نیز همین رامیگوئیم .

حجت الاسلام حسینی : د رایصورت آیاصحیح است که وقتی مادست روی این شیـــی میگذ اریم ومیگوئیم د رون وبیرون وربط ، آیا همانطورکه میگوئیم د رون وبیرون وربط کل عالمرامید هند صحیح است که بگوئیم " هریك از اجزاء این شیی هم بعنوان جزءالعله د ر د رست شـــد ن آن د خیل هستند " ؟

برادرمعلمی :وقتی ماکل عالم رابعنوان یك منتجه تقسیم می‌کنیم ، به د رون ، بیرون و ربط تقسیم مینمائیم ، حال اگر د رمرتبه بعد ی این شیی که د رون یاربط یابیرون است راازحیث " د رون وبیرون وربط " د رونی آن تجزیه کنیم یك " د وئیت وربط " د یگری پید امیشود که کلی که

بعنوان منتجه انها مطرح است همان کلی است که درمرتبه قبل بعنوان یك جزء درسیستم شاملتر مد نظر بود ودراینصورت درهرکل ، از " دوئیت وربط " درونی آن، دست روی هر دوتایی که بگذاریم سومی ربط واقع شده وآندو را به وحدت میرساند وبعبارتی وجه اشتراك آندو میباشد واین تقسیم بندی دیگری است .

حجت الاسلام حسینی : عرض بنده اینست که آیا چه چیزی مانع از جاری نمودن همان فرمول اول دراجزا میشود ؟ چرا همین رادرهمه جاجاری نمی‌کنید ؟ یعنی مبنای حضرتعالی (درون وبیرون وربط) راماقبول داریم ولی بااین تفاوت که عین همان رانه تنهادرکل که دراجزا هم جاری میدانیم ولذا اگر از ماسئوال شود که " چرابه آثاری که در اینجاآمده اند فعه لقب ربط دادید " میگوییم " برای اینکه آثار بیرونی خصلت ربطیه هم دارد وباید چنین قرارد هم ، یعنی خود آن آثار بیرونی هم دریك رتبه ودرتعین همین کل وجه اشتراکند " یعنی همانطورکه درباره کل عالم میتوان گفت که " این شیی میتواند بین دوشیی دیگرربط واقع شود " درباره خود اوصاف این هم(ولو به لحاظ نفس وجه اشتراك) باید عین همین رابتوان مطرح نمود .

برادرمعلمی : چیزی مانع ماازسرایت آن نمیشود ، آنراهم مامطرح می‌کنیم ولی دریك پله دیگر.

برادرپیروزمند : آیامگر ربط راوجه اشتراك نمیدانید ؟

حجت الاسلام حسینی : وجه اشتراك یك مقوله ای فلسفی است که مصداقاً میتواند دریك روش برخورد الف باشد ودریك روش برخورد دیگر ب باشد (در درون یك کل) .یعنی آثار بیرونی در درون وجود دارد ولی بیرون نیست وبالواسطه میتوان آنرا ملاحظه نمود ، رابطه هم نیست . آثار بیرونی که آمده ، نه اسمش ربط است ونه اسمش درون است بلکه " آثار بیرونی در درون " است کمااینکه آثار درونی هم در بیرون هست واسمش بیرون نیست بلکه " آثارد رونی در

بیرون " است .

برادر معلمی : این موقعی مطرح است که درون را تقسیم کنید .

برادر پیروزمند : حال اگر این حرف یعنی " بیرون هم از یک موضع در تعین همین کل ربط است و درون نیز همینطور " را با حرف قبلی یعنی سه تعریفی که برای درون وبیرون وربط مطرح شد (که درون چیزی است که دیگران ندارند) مقایسه کنیم، " این " چیست ؟ " این " شیی مورد بررسی است .

حجت الاسلام حسینی : این شیی مورد بررسی را اگر ما لحاظ بکنیم، به لحاظ غیریت استقلالی محض، حتماً یک لحاظ دارد، آیا آثار بالواسطه را هم در درون این می‌پذیرید یا نه ؟ یعنی وقتی میگوئید " درون چیزی است که بیرون ندارد " آیا این قید را هم بدنبال آن میآورید که " هرچند مستقل از بیرون نیست ودارای اثری از بیرون است " یا نه ؟ (ج : بله) بنابراین درون مرکب است از خودش وغیر خودش، حال آیا درونی که مرکب است از خودش وغیرخودش میتواند واسطه قرار بگیرد یا نه ؟

برادر رجاجرمی : پس با این تعریف صرفاً وجه اختلاف نمیشود، یعنی صرفاً آن چیزهایی نمیشود که " این شیی دارد ودیگران ندارند "

حجت الاسلام حسینی : اختلاف مستقل وانتزاعی که نداریم ! یعنی درون را نمی‌توانیم مطلق کرده وبگوئیم " مطلقاً درون است " .

برادر رجاجرمی : ولی درون را که بررسی میکنیم قطعاً دیگر چیزهایی نیست که در بیرون مطرح است بلکه بیرون یک چیزهای دیگر دارد .

حجت الاسلام حسینی : اگر بین ایندو هست، نه باید به حدی مستقل شود که غیر آند و شود ونه بحدی غیرمستقل شود که عین آنها گردد . یعنی چیزی است وبیرون و در اینصورت باید

خصلت بیرون را هم داشته باشد وبتوان از پایگاه این بیرون راملاحظه نمود .

برادر پیروزمند : یعنی باید این سه رابتوان ازهم تمیز داد ونشود بیرون رابدرون یا بالعکس آورد .

حجت الاسلام حسینی : چه نحوه تمیزی ؟

برادر پیروزمند : اینکه بتوانیم آنهارا تمیز دهیم .

حجت الاسلام حسینی : دراینصورت تمیز بالمباشره وبالواسطه راقبول داریم .

برادر پیروزمند : ما میخواهیم دران سه تعریفی که ازدرون ، بیرون وربط شده متمرکز شویم .

حجت الاسلام حسینی : دراین سه تعریف ، اگرفرمایش جناب آقای معلمی رامد نظر داشته باشید ضامن جوابش خود شان هستند ولی اگر عرایض بنده رامد نظر دارید ، توجه کنید که گفتیم درون مستقل نیست وعدم استقلال آن در نفس تعریفش نهفته است و دراینصورت هم میتواند واسطه قرار بگیرد ، هم میتواند ربط واقع شود وهم میتواند بیرون یادرون شود .

برادر رسلیمی : مشکل در اینست که آیا آن شیئی که میخواهیم بشناسیم وآن را تقسیم می‌کنیم چیست ؟ آن چیزی که ما تقسیم بندی رابرای آن مطرح میکنیم چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : برمبنای آقای معلمی اگر تك تك امور پیدا نمی‌شوند الا درعالم ، وقتی که میخواهیم تجزیه کنیم صحیح است که بگوئیم بیرون یعنی عالم منهای " این " و درون — یعنی " این " منهای عالم و " ربط " هم اشتراکی است که بین " این " وعالم است وبعد نتیجه و وحدتی هم که میدهد " این " راباکل عالم نشان میدهد یعنی جایگاه "این" رادرکل نشان میدهد . وحدت ترکیبی این راازوحدت ترکیبی عالم جدا نمیکند . این مطلب براساس مبنای آقای معلمی است ولی ما میگوئیم درعین صحت همین مطلب میتوان یك پله بالا تر رفت وچنین گفت

که " هرگاه بخواهیم خود این کل راوبه عالم را هم بسنجیم، همان مطلب صادق وجاری است "
... یعنی جایگاه شیی درکل معین میشود لذا اگربخواهید جایگاه شیی رادرکل معین کنید یك
قدم از تحلیل است و در اینصورت وقتی بخواهید جایگاه شیی رادرعالم ملاحظه کنید نمیتوانید
شیی رامجزای ازعالم ببینید .

برادرحسینیان : شیی که غیرازجایگاهش نیست

حجت الاسلام حسینی : اگرشیی غیرازجایگاهش نیست چنانچه بخواهید " شیی درون
عالم " راتفسیرکنید ، اولین قدم اینست که همین کاری که آقای معلمی میگویند انجام دهید . بعد
از شناختن جایگاه ان ودرقدم دوم که میخواهید خود این رابشناسید ، دوباره عین حرف
قبلی را باید بتوان مطرح نمود . یعنی میگوئیم " علت بوجود امدن این، آثاری ازعالم، آثاری
از درون وآثاری از ارتباط بین ایندواست " دراینجا دقیقاً همان حرف رازده ایم بااین اختلاف
تعبیر که درحالت اول میخواستیم جایگاه این رادرعالم نتیجه بگیریم ولی دراینجا ازجایگاه آن
درعالم غض عین کرده ومیخواهیم حدود تعینی خودش راملاحظه کنیم البته حدود تعینی راهم
نمیتوان جدای از عالم ملاحظه نمود ولی درعین حال لحاظ استقلالی نسبی آن ممکن است در
چنین صورتی است که هرسه تای اینها میتوانند برای همدیگر " ربط " واقع شوند .

برادرامیری : ولی درتقسیم دومی که فرضاً درون را (درمجموعه عالم) تجزیه میکنید به یك
درون وبیرون وربط دیگر، بدان معنی است که یك شیی دیگر رادرعالم مد نظر دارید ولذا ربط
و بیرون آن بایدکش آورده و تمامی عالم راتحت پوشش درآورد ولذا فرقی باحالت اول ندارد .

حجت الاسلام حسینی : درمنتجه میگوئیم آثاری ازعالم آمده ، آثاری درون آمده وآثاری
هم از ربط آمده واین منتجه راتحویل داده است . درحالیکه درمعرفی جایگاه آن نمیگوئیم این
راتحویل داده است ، بلکه میگوئیم جای این را درعالم مشخص کرده است .

برادر امیری : یعنی ما فقط عالم را میتوانیم به درون وبیرون وربط تقسیم کنیم .

برادر سلیمی : بیرون عبارتست از هرآنچه که غیر این شیی باشد .

حجت الاسلام حسینی : بیرونها اثرشان آمده واین را تحویل داده است . اگر گفتید که این هویتی مستقل از بیرون ندارد ، یعنی بیرونها در این شریکند ، در اینجا هویتی مطرح است که وحدت ترکیبی سه اثر است ، بیرون اثرش در اینجا آمده است وبه خودش ، درون هم اثرش در اینجا آمده وبه خودش ، درون که جزء این نیست ، درون درون است . اجزاء مرکب غیر از وحدت ترکیبی است و وحدت ترکیبی یك چیز دیگری است .

برادر سلیمی : پس آیا شما در اینجا یك منتجه قائلید ومنتجه را شیی میدانید ؟

حجت الاسلام حسینی : بله ، منتجه را شیی میگیریم ، در وحدت ترکیبی ، هم از درون — خاصیت میآید وهم از برون ودر عین حال وحدت ترکیبی اش با درون فرق دارد کما اینکه با بیرون وربط هم فرق دارد .

برادر سلیمی : در اینجا معنای شیی دو چیز شد ، در ابتداء که بحث از تعیین جایگاه شیی بود ، شیی به یك معنا مطرح شد ودر قدم دوم شیی بمعنای منتجه گرفته شد .

حجت الاسلام حسینی : اگر بناست منتجه عالم باشد که بخواهید جایگاه این را در عالم مشخص کنید ، باید شیئتان بشود " عالم " (که آقای معلمی میفرمایدکل عالم است) اما اگر میخواهید منتجه " این شیی " شود ، این در وقتی است که کاری به جایگاه آن نداریم بلکه کار به هویت تعینی آن داریم هرچند که تعین آن مستقل از عالم هم نیست .

برادر سلیمی : پس آیا شیی وحدت ترکیبی نیست ؟

حجت الاسلام حسینی : در مرتبه دوم حتماً هست .

برادر سلیمی : در حالت دوم شیی میشود منتجه وبه وحدت .

حجت الاسلام حسینی : وحدت همان معنای منتجه رامیدهد . کیفیت منتجه عبارتست از وحدت .

برادرجاجرمی : آیا نسبت به یك کل یك ربط بیشتر داریم ؟

حجت الاسلام حسینی : اگر درون راخصوصیات این باضافه آثار وخصوصیاتی که از بیرون وربط دارد ، تعریف نمودید پس باید " درون " جایگاه ربطی هم بتواند پیداکند هرچند که هویت اصلیش هویت درونی باشد ، ربط هم باید آثاری از شیی وبیرون وخودش داشته باشد .

برادرجاجرمی : یعنی آیا ممکن است که دریك جا سیاست ، دریك جا فرهنگ ودریکجا اقتصاد ربط واقع شود ؟ یعنی هرسه میتوانند خصلت ربطی داشته باشند ؟

حجت الاسلام حسینی : هرسه میتوانند ولی یکی اصل قرارمیگیرد .

برادرجاجرمی : آیا ربط قرارگرفتن آنهااعتباری است ؟

حجت الاسلام حسینی : اگرشمانسبت به یك شیی مثل تلویزیون که مطرح میشود ورسانه ای است گروهی وجمعی ، چنین گفتید که " ابزارسیاست است " دراینصورت تاثیرات آن درفرهنگ هم مطرح است وازاین لحاظ" ابزار فرهنگ است " کمااینکه باتوجه به تاثیراتی دراقتصاد — " ابزار اقتصاد است " ولی درعین حال خصوصیت اصلی هم دارد واین خصوصیت اصلی آن " سیاست " میباشد .

برادرانارکی : برچه مبنایی اصلی یافرعی قرارمیگیرد ؟

حجت الاسلام حسینی : بله بحث برسرهمین است که باید پیگیری نمود که برچه مبنایی است که اینگونه تقسیم میشود ونه اینکه گفت " چنین تقسیمی ممکن نیست " حال اگر مایك ویژگیهایی برای ربط شمردیم که نسبت به درون اصلی تربود مطلب حل است . مثلاً در مثال ، قلب ، ذهن وحس یك مفهوم که بدست میآید بدون سنجش نیست ، بدون جهت نیست وبدون ارتباط باحس

هم نیست . یعنی ترکیب این سه است که یك مفهوم رامید هد ، حال اگر درون قلب راسئوال کنیم که چگونه است عین همین رامیتوان مطرح نمود کما اینکه درنظر ودرحس نیز عین همین مطـــرح می‌گردد . حال میگوئید : " چرااصل قلب است" ؟ میگوییم " اگر جهت گیری قلب راعوض کنیـد ، جهت های همه اینهاباهم عوض میشود " .

برادرحسینیان : اگرجهت گیری حس راهم عوض کنیم چنین میشود .

حجت الاسلام حسینی : درجهت این قلب است که اصل است هرچند که اگر روی تك تـك انها دست بگذارید ، هرسه صحیحند ، درادراکات قلبی نظر شریك است ، درتعلقات نظـــر شریك است ولکن نسبت به محاسبه اش نظر اصل است قلب درجهتش اصل است وحس درتاثیـرش اصل است . مثلا اگر شما بگوئید " من فلان معادله رادرست کرده امابشرطی که قدرت عملکرد داشته باشد درست است ، معنایش اینست که اصل درتغییرآن قدرت عملکرد است و نـــه محاسبه تان . یااگر بگوئید " فلان حالت روحی را دارم تاوقتی که ایمانم به خداوروز قیامت پابرجا باشد " بدان معنی است که اصل دراینجاجهت است .

برادرحسینیان : اگرهماهنگی معیارصحت است چگونه میتوان یکی ازاینهارامغیراصلـــی دانست ؟ آیاخود هماهنگی مغیر نمیشود ؟

حجت الاسلام حسینی : هماهنگی چگونه مغیرمیشود ؟ آیاشما نسبت تاثیراینهارا روی هم می‌بینید یانه ؟

برادرحسینیان : نسبت تاثیررامی‌بینیم ولی به این معنی نیست که یکی ازآنهااصل قرار بگیـــرد .

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاتـــه

بسمه تعالی

جلسه ۱۳ ـ الگو

برادر معلمی ، بسم الله بحثی را با آقای سلیمی داشتیم درمورد تقسیم بندی شیی و اجزاء آن که صحبت است که هم اشتراک وهم اختلاف دارد وآن اینستکه اگر یك کیفیت را تقسیم به ۳ کنیم ۱و۲و۳ و منتجه آنهاکه ٤ است آیابا هم تغایر دارند وآیا ٤ چیزی غیر از ۱و۲و۳ است و آیا چیزی اضافه بر ۱و۲و۳ دارد ؟ در اینجا دوطرح وجود دارد همه صحبتها در اینمطلب مشترك است که کیفیتی راوقتی تقسیم کرده ویا ۳ جزء رابدست می‌آوریم منتجه غیراز اجزاء است ولی اختلاف در این است که یك طرح چنین میگوید که ۱و۲و۳ همان ٤ است طرح دیگرمیگوید ۱و۲و۳ وقتی میخواهد تبدیل به ٤ شود چیزی اضافه لازم دارد ، در مثال عددی اگر ۱و۲و۳ راعدد گرفته ویا هم جمع کنیم ٦ = ۳+۲+۱ ، ٦ با ۱و۲و۳ فرق دارد دراینجا ٤ چیز داریم ولی ٦ همان ۳و۲و ۱ است وچیزی اضافه برانها ندارد میتوانیم ٦ یا ۱و۲و۳ رابگذاریم به عبارت دیگر یا ٦ است یا ۱و۲و۳ است نه اینکه هم٦ وهم ۱و۲و۳ است درعین حالیکه بین این چهارتا تغایر وجود دارد هرکدام راگذاشتید دیگری وجود ندارد بنابراین ازاین بعد با هم مساویند یك طرح دیگر می‌گوید هم ٦ وهم ۱و۲و۳ وجود دارد هم اجزاء وهم منتجه است ، ایند و حرف با همه اختلافاتش درد و موضع صحیح است اگرما دریکجا یك کیفیت راازسیار اجزاء عالم بریدیم درانجا ۱و۲و۳ و ٤ که منتجه باشد بایکدیگر تفاوت دارند ودقیقاً ٤ = ۱و۲و۳ نیست چون منتجه با همعرضهای خودش هم تا ثیروتاءثروارتباطاتی دارد همه چیزهائی راکه درتعین این نقش داشته منوط به اجزاء این نیست چیزهائی راهم دربیرون دارد اگرکیفیت راازکیف جهان بریدیم اینها با هم تفاوت دارند منتجه فقط اجزاء بتنهائی نیست لذا باید هم منتجه رادرنظر گرفت وهم اجزاء را ، منتجه چیزی اضافه تراز اجزاء هم دارد ، آن اضافه هاتاءثیروتاءثراتی هستندکه باکیفیات دیگرپیدا میشود (چون شیی منحصر بدرونش نیست) ولی اگر کیفیت رادر ربط دیدیم اگر فرضاً این میزکل جهان

باشد آنرا تقسیم کرده به سمت چپ میز وسمت راست حال اگر سمت چپ را دوباره خواستیم تقسیم کنیم در اینصورت نیز ۳جزء را هم برای آن معرفی می‌کنیم ، درمعرفی آن ۳ جزء که میخواهند سمت چپ شوند چیزی اضافه نمیشود بلکه درفرمول قبلی گفته بودیم سمت چپ + سمت راست = کل میز حالا میتوانیم سمت چپ راازفرمول برداریم بگوئیم بجای سمت چپ این ۳ جزء رامیگذاریم یعنی به عبارت دیگرد راینجا میگوئیم یامنتجه است یا اجزاء ، چراد رآنجاآنگونه ودراینجا اینگونه صحبت می‌کنیم ؟درجواب میگوئیم اینکه گفتیم منتجه چیزی اضافه برسایر اجزاء دارد بخاطر ارتباط سایر اجزاء بود ند آن ارتباط سایر اجزاء که درجای خود شان هستند حال اگر گفتیم این میز تقسیم به ۳ میشود بعد هرکدام ازاین ۳ راتقسیم به ۳ کردیم میتوان گفت ٤ برابر خود میز و این سه تانیز برابر خود میز است . همان ۳ تا را هم که تقسیم کردیم و ۹ شد ۹ همان میز است وده اینکه ۹ وقتی تبدیل به میز شود ۳ چیز با آن اضافه میشود بنابراین مطلب روشن‌شد که مادرکجا چیزی رااضافه کرده بعد ترکیب منتجه میگیریم که درآنجا میگوئیم یامنتجه یااجزاء ده اینکه هم منتجه باشد وهم اجزاء .

برادر پیروزمند : دراین دواحتمال که فرمودید دریکجا ناهماهنگی دیده میشود دریک احتمال شما استنباط درونی می‌کنید (ج : مادراینجاکاری به درون — بیرون — ربط نداشته‌ایم) شما می‌فرمائید آنچه که در د و احتمال مشترك است دوئیت وربط ومنتجه است ولی اختلافشان اینستکه آیا منتجه چیزی اضافه از اجزاء را داراست یانه .

برادرمعلمی : که به عبارت زیباتر اینگونه باید گفت آیا هم منتجه هم اجزاء هردو باهم وجود دارند یااینکه باید گفت یامنتجه یااجزاء یعنی هرکدام که بودند دیگری رانباید حساب کرد که بااینصورت خلاصه میشود که آیا منتجه چیزی غیراز اجزاء راهم داراست یانه ؟

برادرپیروزمند : طرح این سئوال معرف این مطلب است که یکی ازاین دوطرح مطروحه

طرحی است که صرفاً معرف درون شیی است ، یعنی وقتی میگوئید دوئیت وربط منتجه راتحویل داد و همچنین یك عوامل همعرض نیز در منتجه تاثیر داشتند معلوم میشود که تاثیراتی اضافه برآن دو نیست و ربط درتشکیل منتجه مدخلیت داشته است ، بنابراین آن کسیکه میگوید دوئیت وربط همان منتجه نیست وتاثیرات دیگری نیز لازم است فقط دوئیت وربط درونی رامورد نظر داشته است لذا این دو طرح از ابتدا بیانگر یك حرف نبوده اند .

برادرمعلمی : اشکالی ندارد فقط درحال تقسیم بندی مابه این مطلب توجه داریم که چه چیزی راتقسیم میکنیم نمیتوان گفت که فرمول تقسیم بندی برای درون وبیرون ویا چیز دیگر فرق میکند .

برادرپیروزمند : ولی باید گفت چون بحث ما ازابتدا درتحلیل تعین بوده است از ابتدا به یك گونه صحبت نشده است ، در یك نظریه دوئیت وربط بیانگر درون است که نظریه دوئیت و ربط کل تعین رابیان میکند .

برادرمعلمی : هرکدام ازاین دو نظریه سرجای خودش یك حرف است یعنی درمورد تقسیم درون هم درآخر باید گفت که ۲ جزء مساوی درون است که درآنجا هم همان فرمول تعین تکرار شده است ، عرض من اینستکه دقت کنیم که درآنجا منتجه یا (٤) چیزی اضافه از (۱)و(۲)و(۳) یا اجزاء ندارد ، یعنی یا (٤) است یا (۱)و(۲)و(۳) ولی وقتی که یك کیفیت راازبقیه کیفیات بریده ودرآن دقت میکنیم درانموقع اگرتقسیمات آنرا گفتیم چون آن کیفیت دارای همعرضهائی است که باآنها درحال تاثیروتاثرات آن منتجه میتواند چیزی اضافه براینها داشته باشد مگراینکه " بیرون " ویا " ربط " رادر " درون " بگونه ای حل کرده باشید .

برادرپیروزمند : وقتی یك لبه ازتعین راتحلیل میکنیم چیزهای دیگری هم درکنارآن وجود دارد که تاثیرمیگذارد .

برادرمعلمی : یك سئوال ممکن است درذهن بسیاری ازدوستان باشد زیرادرموقع تقسیم بندی اینمطلب پیدا میشود که چه درتقسیم درون یابیرون ویاربط بعد ازتقسیم هرکدام را برداشته وبجای آن ۳ چیز میگذارید آیا مگر منتجه یااجزا برابری دارند یعنی میشود جای منتجه , اجزاء راگذاشت یااینکه منتجه چیزی زیادتر از اجزاء دارد . اینمطلب که کلی شود درآن بحث هم کاربرد دارد که آیا درون وبیرون وربط راکه جمع کنیم آیاخود کیفیت است یااینکه جمع درون ــ بیرون ــ ربط برابر باکل جهان است , اینها همه یکی است , بنابراین در ابتدا اما صحبتی از درون ــ بیرون ــ ربط نکردیم میگوئیم هرکیفیتی راکه تقسیم کنیم ۳ چیز بوجود میآید آن ۳ تا بامنتجه ٤ چیز است (۳ جزء ویك منتجه) پس درا ینکه ایندو(منتجه واجزاء) باهم تغایر دارند هیچ صحبتی نیست فقط سئوال اینجاست که آیا یامنتجه وجود دارد یااجزاء یااینکه هم منتجه و هم اجزاء وجود دارند که درجواب میگوئیم اگر این کیفیت رامجرد ازسایر کیفیات درنظرگرفتید باید گفت هم منتجه داریم هم اجزاء زیرا درست است که شمااینرا از بقیه عالم جدا کردید واین شیی که حقیقتاً از بقیه اشیاء جدا نیست , بلکه نقش بقیه رادراین کیفیت بدینگونه توضیح دهیم که منتجه چیزی غیرازاجزاء است که اگر بقیه موجودات عالم را ازطریق منتجه دراین کیفیت آورده باشد ولی اگر فرمولی راکه نوشتید فرمول کل جهان بود یعنی شیی را در ارتباط بریده بودید که دراینصورت میشود منتجه رابرداشت واجزاء رادرجای آن گذاشت پس یا منتجه است یااجزاء , منتجه برابری کل بااجزاء دارد .

برادرحسینیان : صحبت شمابنظر میرسد اینگونه باشد اگردرزمان اینمطلب راملاحظه کنیم منتجه بااجزاء جمعاً ٤ تا هستند اما اگردروضعیت تعادل ویاازموضع تعین بررسی وملاحظه کنیم یامنتجه یااجزاء هستند آیا اینچنین است ؟

برادرمعلمی : اینگونه نیست اگر شیی راازبقیه اشیاء عالم بریده وقطع کردید چه بریدن

زمانی چه مکانی در زمان هم این مطلب وجود دارد مثلاً یکسالگی ودوسالگی و۳ سالگی یك فرد اگرازهم بریده وجدا باشند منتجه ای حاصل نمیشود چون این اجزاء بابقیه اشیاء عالم درحال تاثیروتاثر بود ند بنابراین ۳ جزء با منتجه تفاوت دارند یعنی هم منتجه است وهم اجزاء ولی اگر آنرا در ربط وارتباط قرار داد ید وآنرا درون مجموعه مورد بررسی قرارداد ید ازاینجا میشود وارد فرمول درون ــ بیرون ــ ربط شد سرجای درون میخواهیم اجزاء درونی وسرجای ربط اجزاء ربطی وسرجای بیرون اجزاء بیرونی رابگذاریم آنجائیکه جزء رامیگذاریم نمیگوئیم هم۳ جزء وجود دارد هم درون یا ربط یابیرون ، درحالیکه درون وبیرون وربط یك مرکبند آن مرکب رااگر کوچکترکنیم بجای درون وباربط ویابیرون هرکدام میشود ۳ جزء گذاشت یاآن منتجه وجود دارد که ٪۱ باشد یا ۳ تا باشد (درون ــ بیرون ــ ربط) یا ۹ تا (۳ جزء درونی ۳ جزء ربطی ، ۳ جزء بیرونی) ۰

برادرحسینیان : دراینجااین سئوال مطرح است که آیااین ۳ جزء یااجزاء یامنتجه یا (۱) هیچ فرقی ندارند ؟

برادرمعلمی : هردوطرح درمورد اینکه منتجه بااجزاء مختلف است مشترکند ، اینمطلب که منتجه چیزی غیراز اجزاء نیست ادعائی است که باید سرجای خودش بحث شود مابه اینمطلب کاری نداریم تفاوت ایندوطرح اینستکه آیایا منتجه است یااجزاء یا هم منتجه است وهم اجزاء میگوئیم که اگر کیفیت راازعالم بریدید هم منتجه وهم اجزاء باهم وجود دارد زیرامنتجه نقش بقیه عالم را هم بازی میکند وپایش به بقیه عالم وصل است ولی اگر کیفیت رادرارتباط آوردید ودرمجموعه آنرا مورد بررسی قرارداد ید یا منتجه وجود دارد یااجزاء، یعنی درتقسیم بندی درون بیرون ــ ربط بخواهیم درونی تقسیم کنیم دیگرنمیتوان گفت ۳ جزء درونی که ۳ جزء زمانی میشوند با منتجه یکی هستند ! پس یاباید درون ــ بیرون ــ ربط گفت یاباید درون یابیرون وربط راتقسیم به۳جزء

کرد ۰ این همان ۳ تای قبلی است که خرد تر شده است در این تقسیم نه چیزی اضافه پیدا میشود نه چیزی کم میشود ۰ هرواحد وکیفیت وربطی راکه تقسیم می‌کنیم ۳ جزء پیدا می‌کند که آن ۳ جزء چیزی غیراز همان واحد نیستند که یاآنرا یا آن ۳ تارا قرارمید هید نمیشود هم این وهم آنرا گذاشت (که این درصورتی استکه این کیفیت راازبقیه کیفیات عالم بریدید) ولی درمجموعه باید گفت ٤ با ۱و۲و۳ فرق دارد و٤ از مجموعه ۱و۲و۳ چیزی اضافه دارد که آن چیز اضافی تاثیرات همعرضی آن باسایراشیاء برعالم است بااین مقدمه اولیه به خود بحث درون وبیرون میرسیم ۰

برادرپرور : اگر منتجه راغیراز اجزاء بدانیم وباهم تغایرداشته باشند نمیتوان گفت که یااجزاء هستند یامنتجه , هرجاتغایر هست ربط هم وجود دارد ۰

برادرمعلمی : مثال عددی آن اینستکه ٦=۳+۲+۱ درفرمول یامیتوان ۱+۲+۳ گذاشت یا ٦ راگذاشت دیگرنمیتوان گفت ۳+۲+۱ باچیزدیگراضافه میشود که بشود ٦ ۰

برادرانارکی : درفرض دوم بجای منتجه ۱و۲و۳ راگذاشته ودر آنطرف هم سایراجزاء راقرارمید هیم ۰ حال بنابه بحثی که گفتیم هرشیی یك چیزی ازخودش دارد منتجه چیزی از خود دارد بیرون واجزاء هم هرکدام چیزی ازخودشان دارند اثر بیرون مشخص است اثر اجزاء هم که بجای آن ۱و۲و۳ گذاشتید مشخص است منتجه یا ٦ هم یك چیزی ازخودش دارد ۰۰۰

برادرمعلمی : باید درایجا اینگونه گفت که یکطرف ٦ است طرف دیگر بقیه عالم وربط بین آنها , حال جای ٦ و ۱و۲و۳ میگذاریم آنیچزی راکه شمابدنبال آن میگردید درارتباط پیدا میشود ۰

برادرانارکی : پس شما ٦ را غیراز ارتباط می‌گیرید ۰

برادرمعلمی : بله , درآنجاگفتیم که یا ۳ است یا ۹ یا ۲۷ و۰۰۰ تقسیم که می‌کنیم باتوجه به همعرضهایش اگر باشد هر۳ تائی رامیشود سرجای یکی گذاشت ولی اگر آنهاراخواستید ببرید

نمیتوانید هر۳ تاراسرجای یکی بگذارید فرمول ناقص است (س : دواحتمال درفرضی است که ربط مساوی شیی نیست) همین رامی‌گویم که اگر شیی را بریدید یعنی ربط آنرا قطع نمودید منتجه همان اجزاء نیستند چون شمااینرا بریدید درحالیکه شیی بریده نیست ، پس‌باید بجای بقیه عالم وربط بریده شده یك چیزی راگذاشت بقیه عالم وربطش‌را درمنتجه خلاصه کردیم ولی وقتیکه بقیه عالم وربطش وجود داشت شمامیتوانید بجای منتجه ۳ جزء درونی رابگذارید دیگر چیزی کم و زیاد نمیشود زیرا آنچیزی که باید کم و زیاد شود یادر ربط یادرسایر اجزاءعالم‌است.

برادرنارکی : آنچیزی که شیی ازخودش‌دارد همانی است‌که ۱و۲و۳ ازخود شان دارند.

برادرمعلمی : هرتقسیم بندی (کاری به زمانی ومکانی وذاتی وغیره ندارم) اگرمنتجه را بخواهیم ازسایرچیزهاببریم باید بجای آنهایك چیزی رابگذاریم بنابراین منتجه برابری کامل با اجزاء ندارد ولی اگر کیفیت را در ربط دیدید منتجه برابری کامل بااجزاء دارد چراکه منتجه خودش‌ارتباطی باسایرعالم داردکه آن ارتباط درفرمول وجود داشته وحذف نمیشوند.

حال اگر تقسیم بندی درون وبیرون وربط کردیم باید دید که مجموعه درون وبیرون وربط چه چیز هستند عوض‌من اینستکه منتجه درون وبیرون وربط ، کل جهان است وخود تعین نمیشود بعضی ازبرادران منتجه یاشماره ٤ را کل جهان میدانند بعضی منتجه راخود کیفیت میدانند بعضی درون بعضی کیفیت را ربط میگیرند ، علی فرض‌اینکه مجموع درون وبیرون وربط کل جهان باشد ببینید آیا بقیه حرفهابایکدیگر سازگار است یا نه ؟

قبلا گفته شد هرکیفیتی در رابطه متعین میشود یعنی اعم ازروابط زمانی ومکانی ودرونی وبیرونی یعنی یك کیفیت وقتی متعین میشود چه دربحث امر ثابت وچه دربحث تعین در رابطه همه جهان برای این کیفیت میگویند که چه چیز باشد واینهم به بقیه میگوید که چه باشند هم خودش‌ازخودش چیزی

دارد هم بقیه عالم یك تاثیراتی برآن میگذارند تاتعین پیدا کرده است حال مابه اینمطلب که کل عالم محدود یانامحدود است کاری نداریم فقط می‌پذیریم که یك کیفیت در رابطه بابقیه کیفیات عالم متعین میشود ، وبرای اینکار نیز باید همه جهان رامد نظر داشته باشید ، حالا بعنوان یك تصور کل عالم رااین میز فرض‌کنید وتمام اشیاء آنرا آن چیزهائی که روی میز است تصور کنید یك کیفیت رادراین میز در نظر میگیریم مثلاً این زیر سیگاری که یك سطحی از میز رااشغال کرده است دراین زیرسیگاری یك درون ــ یك بیرون ویك ارتباطاتی رابابد معرفی کنید تااین درون و بیرون وربط کل جهان باشد تاشناسائی شما شناسائی درستی باشد اگر آنطرف چیز مشخصی وجود نداشته باشد که شمانتوانسته اید فرمولی رابرقرارکنید همه جهان راکه دراینجا نیاوردید تااین شیی بخواهد متعین شود ، ملاحظه همه جهان درتعین به این معنا نیست که همه جهان درد رون آن وجود دارد درد رون وبیرون وارتباطات هستند که کل عالم نتیجه آنست که این تقسیم بندی ، تقسیم بندی حقیقی است وقطعاً درون وبیرون وربط زیرسیگاری باقندان ومداد و ... فرق دارد گرچه هرکدام ازاینها منتجه اشان کل عالم است . منتجه یك چیز است ولی اجزاء باهم مختلفند یعنی دریکی یك جزء راکم کردیم وبه دیگری یك جزء رااضافه کردیم حال میگوئیم این زیرسیگاری یك فضائی رابخود اختصاص داده است بقیه سطح میز منهای این سطح زیرسیگاری یك چیز است ، ارتباطی هم که بین این سطح وبقیه سطوح است آن هم یك چیزاست این ۳ تاراکه باهم جمع کنیم کل سطح این میز راتشکیل میدهد واین به این معنا نیست که آن سطحی راکه بیرون زیرسیگاری بخود اختصاص داده درد رون زیرسیگاری رفته است ، یااینگونه تقسیم بندی می‌کنیم زیرسیگاری ــ استکان ــ بقیه چیزهابعنوان ربط قرارگرفته اند دراینصورت نیز منتجه کل‌جهان است ، در اینجاکه طرفین راعوض‌کردیم تنهاکاری که کردیم یك چیزی را از یك جاکم کرده وبه جای دیگراضافه کرده ایم ، که دراینصورت درکل مطلب تفاوتی حاصل نشده

است در اینجالت دیگرنمیتوان گفت که درون وبیرون وربط زیرسیگاری است ودر اینجاسئوال نشود که درون وبیرون وربط دوگونه تفسیر شد بلکه درآنجادرون و بیرون وربط زیرسیگاری‌را می‌خواستیم بشناسیم در اینجا ارتباطات استکان وزیرسیگاری را میخواهیم شناسائی کنیم پس منتجه حتماً کل جهان است وزیرسیگاری را هم درآنجاوهم در اینجاگفته ایم حال آنطرفی راکه عوض‌کردیم باید آن طرف دیگرهم متناسب بااوعوض‌شود تاآن تغییر نکند ، این مثال رابرروی اعداد بخوبی میتوان نشان داد اگرمنتجه ۱۰ باشد یك کیفیت هم ۱ باشد مثلاً بیرونش ۷ و ربط هم ۲ است — ۱۰=۷+۲+۱ حالا میخواهیم ۱ را با ۳ بسنجیم کاری به درون وبیرون نداریم در اینصورت اگر بخواهیم ۲ را با ۳ بسنجیم (۱)و(۳)و(٦) میشود که جمع اینها نیزهمان (۱۰) است یعنی هر چه تقسیم بندی درمجموعه تعین در رابطه بکنیم باید کل جهان راوکل مجموعه تعین در رابطه را تقسیم کنیم پس منتجه نباید عوض‌بشود ونتیجه یك چیز ثابتی است ، البته میشود مایك چیزد یگری رامورد تقسیم بندی قرارد هیم (مثلاً درون رامورد تقسیم قرارد هیم) باید بیرون و ربط راهمراه فرمول پائین آورده ، درون رابرداشته و۳ جزء جایگزین آن نمائیم، در اینصورت نیز همه جهان مورد تقسیم است ولی ۳ و ۷ رابعنوان یك منتجه درنظرگرفته ایم که معادل با ۱و۲و۳ است که در درون آن قرارگرفته است . حال این صحبتها به این نتیجه میرسد که قبلاً هم صحبت میکردیم همانگونه که میتوان زیرسیگاری واستکان وربط آند و راعنوان کرد میشود درون زیرسیگاری ، بیرون آن وربط آند و که باز منتجه کل جهان است رامطرح کرد حال درتعاریف از درون وبیرون و ربط میگوئیم درون چیزی است که شیی دارد وسایراشیا ندارند بیرون چیزی است که سایراشیاء دارا هستند وشیی آنرا ندارد . ربط چیزی است که هم درون دارد وهم بیرون دارد یعنی ربط مابین درون است وبیرون یابه عبارت دیگر ربط کیفیتی است که ازدرون این کیفیت هویتش وزمان ومکانش شروع میشود تادرون سایراشیاء استمرار پیداکرده وممتد است . حال ممکن است در اینجا

سئوال شود که آیا آن وجه اشتراك با هریك ازاین وجوه اختلاف آیا اختلاف دارند ؟ در جواب می‌گوئیم نمیتوان اختلاف را نفی کرد اگرهیچ وجه اختلافی نداشته باشند که نمیتوان نام آنرا ربط نامید که این مطلب درتعریف هم ملاحظه شده است سئوال : حالا اگر ایند و با هم تفاوت دارند در اینجا وجه اشتراك چه میشود ؟ ج : وجه اشتراك آن کیفیت دیگرمیشود که درمثال زیرسیگاری واستکان اینمطلب روشن میشود یعنی شما در اینجا دوچیز دیگررا مورد نظر قرارمیدهید دریکجا درون وبیرون و ربط مورد نظر است یکوقت دوکیفیت راآورده اید هرچند یکی ازآن کیفیات قبلاً در بیرون واقع شده بودند دوچیز دیگر راکه با هم مقایسه می‌کنید مگویم که سومین ازآن تفاوت پیدا می‌کند . چراکه آن سومی قبلی نیست هرچندکه این ۱و۲و۳ و آن ۱و۲و۳ هردو یك منتجه دارند که آن منتجه هم کل جهان است .شما تقسیم بندی تان راعوض‌کرده اید که در اینصورت اجزاء دیگرهم باید متناسب باآن تقسیم بندی عوض‌شود تاتعادل برقرارگردد پس‌ازاین بعدکه صحبت می‌کنیم هیچ تناقضی پیدا نشد که دریکجادرون وبیرون وربط برای این کیفیت خاص خاص است وعوض نمیشود ودریکجا هم میگوئیم که بین این جزء وآن جزء یا این درون وآن ربط کیفیت سوم ربط میشود (که معرفی کیفیت سوم بعنوان ربط برای یك کیفیت دیگراست) وقتی ما میگوئیم بین این زیرسیگاری وبقیه عالم یك چیزی ربط استوقتی سئوال شود که بین زیرسیگاری واستکان هم یك ربطی است اینمطلب دریك تقسیم بندی دیگری معنا پیدا می‌کند . در اینجا نظر به وجه اختلاف زیرسیگاری داریم یکوقت است که ما مثلاً زیرسیگاری رابا میکروفون می‌سنجیم، این استکان که درتقسیم بندی قبلی خود وجه اختلاف واقع شده بود درتقسیم بندی که زیرسیگاری را با میکروفون می‌سنجیم این استکان در ارتباطات قرارمیگیرد وخود ربط میشود . نباید گفت که چگونه است که استکان دریکجا وجه اختلاف ودریك جا وجه اشتراك وربط است درجواب باید گفت که اینمطلب بستگی به طرفهای دیگر دارد . خلاصه اینکه یك جهان داریم که باتغییراتش ثابت و

تعین خاصی است آن جهان خاص رابه صورتهای مختلف میتوان تقسیم بندی نمود ولی شرطش اینستکه وقتی تقسیم بندی می‌کنید اجزائی راکه درست می‌کنید روبهم رفته باید کل جهان را درست کنند . حال میگوئید که مامی‌خواستیم این کیفیت رامورد شناسائی قرارد هیم که اگر منتجه همه اشیاء کل جهان باشد چگونه مابه شناسائی این کیفیت دسترسی پیدا می‌کنیم ؟ که درجواب باید گفت این تقسیم بندیها بستگی به موضوع مورد شناسائی شما دارد ، آن چیزی را که میخواهید بشناسید جهان راآنگونه مورد تقسیم قرارمید هید که آن شناسائی برای شما حاصل شود حالا آخرین سئوالی راکه باید پاسخ داد اینستکه درون وبیرون وربط روبهم رفته کل جهان هستند نه تعین یك موضوع خاص ، د راینجا شیی وکیفیت چه بسرش میآید ؟ پاسخ این مطلب راهم قبلاً عرض‌کردم که درون وبیرون وربط روبهم دیگر شیی نمیشود بلکه روبهم کل جهان راتشکیل می‌دهد هرچند تقسیم درون وبیرون وربط سبب شناسائی شیی میشود واین بدان معنا نیست که این ۳ روبهم خود شیی هستند یابیرون شیی که درون شیی یاارتباطات شیی نیست ، برای شناسائی یك شیی ۳ جزء درونی معرفی می‌کنیم، بیرون آنهم آن اشیاء دیگربین آن درون وآن بیرون هم این ارتباطات وجود دارد ، اینمطلب راهم قبلاً عرض‌کرده ام آنچیزی که بذهن ماعادت شده اینستکه ماربط رابعنوان شیی میگیریم . (س : آیاشیی همان شماره (٦) است ؟)

ج : شماره (٦) کل جهان است . بله درمجموعه پائین ترحرف شماصحیح است ولی دردرون و بیرون وربط تعین چیز دیگری نیست ودرذهن ماشیی همان ربط است زیرا وقتی میخواهیم از شیی تعریفی بدهیم ارتباطات آنرا مورد بررسی ودقت قرارمید هیم ، یعنی میگوئیم این شیی چیزی است که بافلان کیفیت فلان ارتباطات رادارد . د راینصورت که بخواهیم بسنجیم شیی همان ربط است ولی درحقیقت شیی فقط ربط تنها نیست ، شیی چیزی است که دردرونش این اجزاء و دربیرونش آن کیفیات واین ارتباطات درون وبیرون راهم داراست . مسامحتاً میتوان گفت شیی

همان ربط است واین مسئله باید در مطالب بعدی رعایت شود ، زیرا بعداً که میخواهیم تقسیمات داخلی ربط راانجام بدهیم، ازیکطرف هم گفتیم که ربط چیزی است که در درونش این اجزاء است یعنی درونش را همعرض خودش اورده ایم درحالیکه درتقسیم بندی بعدی که میخواهیم ربط رامورد تجزیه قرارد هیم آنچیزی راکه میشود سرجای این گذاشت یك تقسیم بندیهای دیگری است ، درون ربط بادرون شیی فرق دارد ، این تسامحی است که به سبب آشنائی والفت ذهن مابه اشیاء دارد والا درتوصیف شیی میبایست بگوئیم این شیی چیزی است که در درونش این اجزاء ودربیرونش آن چیزها و این ارتباطات راهم داراست ، زیرا از تعین در رابطه اینمطلب بدست میاید که شیی چیزی از خودش (بتنهائی) وچیزی از خارج (بتنهائی) وایند وجداومنفصل ازهم نیستند وایند و نحوه ای ربط هم بهم دارند . وقتی مادرون وبیرون وربط رامعرفی کردیم این شیی راتوصیف نموده ایم .

برادرانارکی : صحبت درشناسایی شیی اینستکه مادرمجموعه تعین در رابطه میتوانیم بجای آن این ۳ جزء رابگذاریم .

برادرمعلمی : دراینجا مسامحتاً میتوان آنرا ربط گذاشت همانطورکه بعضی اوقات آنرا مسامحتاً میتوان جای درون گذاشت (س : درمجموعه تعین در رابطه شیی آنچیزی است که میتوان بجایش ۳ درون راگذاشت ؟) ج : البته آن مثالی که من برای ارتباط واقع شدن شیی زدم مثالی اشتباه بود آن مثال درمورد درون بودن شیی بود ، وقتی بجای شیی ، ارتباطاتش را معرفی میکنیم درون راشیی گذاشته ایم ، یکوقت سئوال میشود آب چیست ؟ میگوئیم آب چیزی است که از اکسیژن و هیدروژن درست شده است یعنی آن ارتباط راشیی گذاشته ایم، اینها همه مسامحه است درحقیقت درتعریف آب باید گفت آب چیزی است که در درونش اکسیژن وهیدروژن باینصورت بهم مربوط اند در بیرون آن سایرکیفیات بهم آنگونه مربوطند واین درون وآن بیرون هم

بهم اینگونه ارتباط دارند که این معرف آب است .

برادر تارکی : طبق صحبت شما درون وربط راکه نمیشود جای شیی گذاشت مگر درمساحه بیرون هم که جای شیی نیست ، مجموعه این ۳ تا نیزکه کل عالم است دراین میان پس شیی چیست ؟ البته این مطلب قابل فهم است که وقتی بخواهیم شیی رامعرفی کنیم باید به این ۳ تا معرفی کنیم واینمطلب هم این ۳ تا رویهم کل جهان را نتیجه میدهد قابل فهم است ولی اینکه دراینجاکدام یك رابجای شیی میتوان گذاشت معلوم نیست ؟

برادرمعلمی : هیچکدام راطبق تعین در رابطه نمیتوان جای شیی گذاشت .

برادرسلیمی : ممکن است من درتعریف خودکارهمه جهان رابیاورم درتعریف دفتر هم همینطور، چون درتعریف خودکار یك چیزهائی درون آن ویك چیزهائی بیرون خودکار و یك چیزهائی هم ربط قرارمیگیرد (البته طبق صحبتهای آقای معلمی) وقتی میخواهم دفتر راتعریف کنم خودکاروهمه جهان بیرون قرارگرفته ، چیزهائی هم ربط قرارگرفته واجزائی هم دردرون آن بنابراین اشکال میشود که ما هم درتعریف خودکاروهم درتعریف دفترهمه جهان راذکرکرده ایم پس این تعریف مورد قبول نیست . جواب اینستکه درست استکه درتعریف هرچیزی ما همه جهان را وارد میکنیم ولی مهم اینستکه ما چه چیزی رادر درون قرارمیدهیم وچه چیزی و چه چیزی را ربط قرارمیدهیم ،این مطلب است که معرف شیی است ، درتعین در رابطه بعنوان یك اصل اولیه ما هیچ چیز رانمیتوانیم تعریف کنیم مگردرمجموعه ودر رابطه باکیفیات دیگر پس بصورت کلی هرچیزی راکه بخواهیم تعریف کنیم باید همه اشیاء رادرآن تعریف بگنجانیم منتها فرق اشیاء اینستکه چه چیزهائی رادرون بگذاریم وچه چیزهائی رابیرون ، درونهاوبیرونها و ارتباطات باهم فرق میکند هرچندکه همه اینهارویهم کل جهان است ولی یك قسمتهائی درد رون و یك قسمتهائی در بیرون است ، همه اشیاء درمجموع مثلاً (۱۰) است که ۵ تاازآن درون —

٤ تابیرون ویکی هم از آنها ربط است ودرشیی دیگری ٤ تا درون ٥ تابیرون ویکی ربط ، یاد ر شیی دیگر ٣ تا درون ٤ تابیرون ٣ تاربط است ٠

برادرانارکی : پس فرق تقسیم بندیها است که معرف شیی است زیرا درهرتقسیم نه درون و نه بیرون ونه ارتباط شیی رامعرفی نمی‌کند بلکه شیی درآن وجود دارد ، زیرا باتقسیم بندی دیگری که بیرون ودرون وربط آن تفاوت دارد فرق میکند ٠

برادرحسینیان : دراین مطالبی که فرمودید برای شناسائی یك شیی باید درون وبیرون ربط آنرامورد شناسائی قرارداد وبیرون بمعنای همه عالم غیرازاین شیی وارتباطاتش است آیا شناسائی بیرون یك شیی باین معناست که ماباید همه عالم رامورد شناسائی قرارد هیم ؟ج :بله چه شناسائی وچه تعین) س : آیااثرجهان رابراین شیی باید بشناسیم یاخود جهان رابایـــد مورد شناسائی قرارد هیم ؟ اثر درموضع ربط است وبرای اینکه ربط رابخواهیم بشناسیم بایـــد بیرونش را هم بشناسیم واگر بخواهیم بیرون رابشناسیم ازکجاباید آغاز کرد ؟آیا همه اشیاء بیـرون همعرضند یادرمراتب مختلفی قرار دارد ؟

برادرمعلمی : اینمطلب درسرجای خودش مورد بررسی قرارخواهد گرفت که شناسائـــی کیفیت همانگونه که هست برماپیدانخواهد شد ٠ بنابراین ازطریق احکام (که ارتباطات رابیان می‌کند) احکام توصیفی وتکلیفی شیی شناخته میشود جهت داری علوم هم به همین مطلب بـــاز میگردد ٠

برادرحسینیان : سئوال من اینستکه آیا بیرون درمقابل درون وحدت پیدامیکند (ج :بله) اگروحدت پیدامیکند که دیگر کثرت ندارد درحالیکه مابیرون از شیی باکثرات مواجهیم، خورشیـد سرجای خودش ، سنگ ، آب همه چیز سرجای خودش (ج : آثار بیرون درشیی به وحـدت میرسد) س : پس آثار عالم دراین مکان علت تعین این کیفیت است ، یکوقت است که آثاراشیاء

عالم رامورد بررسی قرارمید هد ۰

برادرمعلمی : اثرهمان تاثیروتاثر است ربط جهان بااین شیی همان تاثیروتاثراست درست است که همه چیز ربط است اماد راین تقسیم بندی اینگونه میشود ۰ پس بقیه اشیاء عالم بیرون شیی اثر وتاثیروتاثر بمنزله ربط وارتباطات شیی هستند کلیه تاثیروتاثرات در این تقسیم بندی درقسمت ربط است چیزهای دیگر راد رقسمت بیرون چیزهائی راکه مربوط به درون است در درون میبریم ۰

برادرسلیمی : یك شیی راکه دریك مجموعه میخواهیم ملاحظه کنیم یااجزائش است یاخود شیی یعنی نمیتوان یك منتجه برای آن قائل شد نمیتوان گفت کل جهان یك اجزائی دارد ویك منتجه ای واین منتجه بااثرجهان هم ارتباط دارد ۰

برادرحسینیان : درهرحال منتجه بااجزاء فرق دارد وجای منتجه هم نمیتوان اجزاء را قرار داد زیرا که منتجه یك خصلت چهارمی است که ازترکیب آن ۳تابوجود آمده است ۰

برادرمعلمی : ۳ جزء یك مرکب منفصل از یکدیگر نیست واساساً اجزاء یك ترکیب نمیتواند واقع شود ودراین تقسیم بندی مابحث شماقرارنمی‌گیرد ، یکوقت ۳ جزء ، ۳ جزء درحین ترکیب اگرخواستید این رابا همعرضهایش (منتجه) مورد شناسائی قرارد هید باید یکی را درفرمول بیاورید (منتجه یااجزاء) اگر همعرضهایش راحذف کردید باید هردو(منتجه واجزاء) رادرفرمول ذکرکنید ۰

برادرحسینیان : اینمطلب قابل دقت است اینکه آیا اگر درارتباط بررسی می‌کنید یامنتجه یا سایر اجزاء وجود دارد به چه معناست آیابه این معناستکه در ارتباط که ملاحظه کنیم (در ترکیب حلوا) یا شکر ــ روغن ــ آرد داریم یاحلوا ۰

برادرمعلمی : اگرگفتید حلواشیرین است بین حلواویك کیفیت دیگر ربط برقرارکردید حالا

این شیرینی حلوا یاخودش رامیاورید یا آرد ــ شکر ــ روغن در ارتباط خاص که حلوا میشود میگذارید ولی یکوقت است که اینهارا در نظر نگرفته وکنار گذاشته اید ، میگوئید آرد وشکر و روغن حلو میشوند که این درست نیست زیرا برای اینکه حلوا درست شود احتیاج به تاثیروتاثراتی از بیرون هم میباشد که در اینجا شماآنهارا حذف کرده اید اگربخواهید حلوا درست شود باید بجای آنها یك چیزی راقرار دهید (در این منتجه) یعنی فشار هوا ، نور ، ... اگر نباشد حلوا تشکیل نمیشود .

برادرحسینیان : یعنی حلوا هم تاثیرات بیرونی وهم تاثیرات درونی آنرا متعین ساخته اند (ج : این مطلب مسامحتاً صحیح است زیرا در اینجاشما حلوا رابه جای ربط قرار داده اید) س : ماد راینجابجای ربط چه بگذاریم ؟ (ج : شیرینی ، رنگ حلوا ، لزج بودن ، ... بیانگر ربط آن شیی بااشیاء دیگر است) س : آیا شیرینی حلوا غیر از ترکیبات درونی اش است ؟ (ج : بله ، درون غیر از ربط است) .

والسلام علیکم ورحمه ال.. وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۴ ـ الگو

برادر معلمی : گزارش چند جلسه ای راکه درخدمت برادران داشتیم عرض میکنم تاسئوالات مشخص شود ۰برای تبیین بیشترفرمول درون ، بیرون ربط یك مقدار بحث داشتیم یك بحثش این بود ه که وقتی یك کیفیت یا شیی راتقسیم می‌کنیم ـ وطبق فرمول تقسیم بندی گفته ایم درتقسیم یك کیفیت سه کیفیت پیدا میشود ـ برای این دوتا تصویر میتوان داد یك تصویر اینست که بگوئیم فرضاً کیفیتی راکه تقسیم می‌کنیم اسمش را یك بگذاریم وآن چیزهائی که تقسیم میشوند بگوئیم ۲و۳و۴ و بگوئیم که هم کیفیت یك راداریم وهم کیفیت ۲و۳و۴ راداریم یك تصویر دیگر آن بود ه که مایك را داریم یادوسه وچهار را داریم ، نه هم یك وهم دو وهم سه وچهار ۰ یعنی یااجزاء هستند یا وحدت ترکیبی ۰ نه اینکه هم اجزاء است وهم وحدت ترکیبی ۰ این دوتصور دریك مطلب با هم اشتراك دارند وان هم این است که حتماً چهارچیز هستند یعنی یك بادو و سه و چهارفرق دارد چهارتاچیز هستند اینجوری نیست که چون بعضی وقتها درمورد یکی داریم بحث میکنیم اینطور تصور می‌کنیم که وقتی میخواهیم بگوئیم یك تفاوت دارد با دو سه وچهار این معنا را پیدا میکند که دو سه وچهار حقیقتاً یك نیستند دوباره باید یك چیز دیگری به آنها اضافه بشوند تایك بشود یایك وقت تقسیم می‌کنیم دوباره در تقسیماتش یك پیدا میشود این تصورات دیگر یااحتمالات دیگری است که فعلاً به آن کاری نداریم در قدم اول آنهارا صحیح ندانستیم که درآن وارد شویم ، فقط این هست که یك چیزی راتقسیم می‌کنیم وسه چیز دیگر به دست می‌آید آیا هم وحدت است وهم اجزاء هستند برای حل مطلب می‌دانیم که یکجااین احتمال درست است ویکجا آن احتمال درست است اگر یك کیفیت راتقسیم بندی بکنیم ودرتقسیماتمان آن را منفصل از سایر اجزاء یا روابط عالم بدانیم این جا " دو" به اضافه " سه " به اضافه " چهار" یك نمیشود چرا یك نمیشود بخاطر اینکه یك روابط دیگری دارد که آن روابط دیگر لحاظ نشده یعنی اختلاف

واشتراکی دارد وروابطی باسایر کیفیتها دارد که آن روابط باسایر کیفیتها در اینجا در نظر گرفته نشده است بعبارت دیگر مثل این می‌ماند که در اینجا آمده ایم تقسیم بندی درونی کیفیت که در این کردیم " یك " تقسیم میشود به دو ، سه و چهار که مثلاً ظاهراً دوسه وچهار مثل اجزائش می‌ماند در این صحبتها فعلاً به بحث درون بیرون وربط کاری نداشتیم این رابعداً میرسیم فعلاً روی بحث دوئیت وربط بود یم گفتیم اگر یك کیفیت رافقط بخواهیم بگوئیم این دارای اجزاء هست یافقط درونش رامی شناسیم یعنی داریم روی پله آن چیزی که این دارد وسایرین ندارند حرکت مـی‌کنیم وچون این فقط به این مرحله محدود نمیشود ویك روابطی باسایر کیفیتها دارد ویـا به عبارتی وجه اشتراکی باسایر کیفیتها دارد وجودش محدود به اینجا نمیشود بنابراین نمیتوانیم بگوئیم که یا " یك " داریم یا دوسه وچهار بلکه هم " یك " داریم وهم " دو ، سه وچهار " و "یك" غیر از دوسه وچهار است " یك " چیزهای دیگری هم اضافه تر دارد آن اضافه هایش چـه چیزهائی هستند چیزهائـی هستند که در ارتباط باکیفیت هم عرض آن وکیفیتهای شامل آن به آن رسیده وما آنها راد راین مرتبه درنظر نگرفته ایم ولی اگر کیفیت رادر ربط دیدیم و منفصلش نکردیم از سایر کیفیتها ، آن جادیگر یامنتجه راداریم یا " دو ، سه وچهار " دوتایشان همراه همدیگر نیستند چرا چونکه وقتی که داریم آنهارابه شرط ربط می‌بینیم آن چیزهای دیگر که بایـد نقش وجه اشتراك یاطرف دیگروجه تغایر رابازی کنند آنها هم درفرمول هستند یعنی آن شکلـی که اینجاکشیده شده یکوقتی است که ما میگوئیم دو ، یعنی دو پنج وشش وهفت تنها نیست بلکه یك اشتراکاتی هم باسه وچهار دارد ، ووقتی که درفرمول پنج وشش وهفت راسرجای دومی‌گذاریم چون سه وچهار درکنارش واقع شده اند آن چیزهای دیگری که می‌گفتیم " دو " آنهارابیشتـر یاکمتر از پنج وشش وهفت دارد ، آن چیزهایی بوده که در ربط باسه وچهار کمتریااضافه تـر پیداکرده بود ، لذا دراین فرمول یادو را داریم یاپنج وشش وهفت راداریم نه اینکه هم دو را —

داریم وهم پنج وشش وهفت • یعنی درتقسیمات رده ای که داریم میگوئیم یك همان دو وسه و چهار است یعنی یك منتجه آنهاست به همین دلیل در رده بعدی میتوانیم بگوئیم " یك "منتجه رده ء بعدی است که مثلاً پنج وشش وهفت ویا هشت و نه ودهٔ که سرجای سه باشند یا یازده و دوازده وسیزده که سرجای چهار باشند چون هرکدام ازاین رده ها همان رده بالاتری هستند که از بعد اجزائش یا ازبعد کثرتش به آن نگاه کرده ایم نه از بعد وحدتش بنابراین به

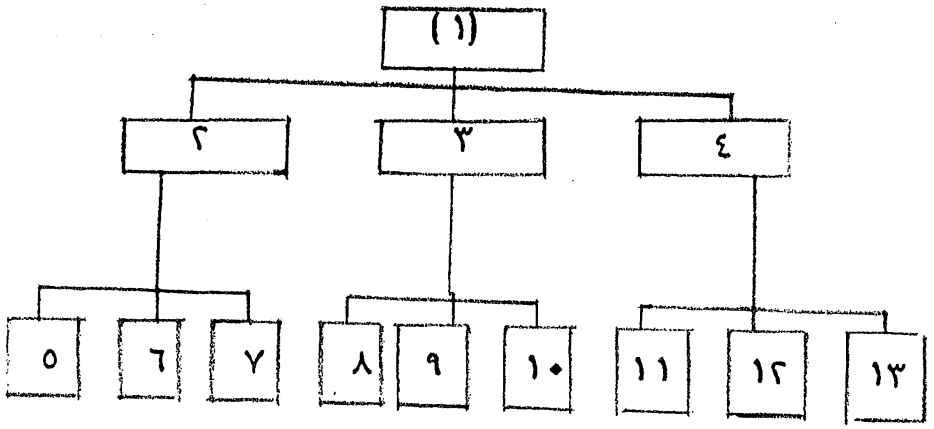

این شرط میتوانیم بگوئیم منتجه همان اجزاء بشرط ربط است ویا منتجه است یا اجزاء، اگر اینکه یك چیزی را ازسایر اجزاء برید یم باید منتجه را با سایر اجزاء فوق بگذاریم چون منتجه یك ارتباطات دیگری با هم عرض هایش داشته که دراین فرمول نیامدهٔ اند و مقدمه اولیه بود •

حجت الاسلام حسینی : پس شما یا منتجه را تنها ملاحظه اش کردید یا اینکه اگر بخواهید شرط ملاحظه اجزاء را در آن لحاظ نکنید ملاحظه اجزاء بیرونی را هم لازم می دانید •

برادر معلمی : آنوقت میگوئیم که یا منتجه است یا اجزاء است اگر اینکه بشرط ربط باشد یعنی اگرهم عرض هایش هم سرجای خود شان واقع باشند , یا منتجه را باید بگذاریم یا اجزاء را , اگر خواستیم آن یك کیفیت را ازجهان ببریم دیگرنمی توانیم بگوئیم منتجه با اجزاء یکی است بلکه اجزاء این اجزاء چیزهای دیگری باید به آن اضافه شود تا این منتجه شود •

بعد بحث دیگری که بصورت مقدمه مطرح بود این بود که ایا ما میتوانیم بگوئیم طبق قانون تقسیمبندی

اگرچیزی راتقسیم بندی کنیم تقسیم بندیهای مختلفی برای آن پیدا میشود یعنی دوئیت وربطی که برای یك کیفیت در نظر میگیریم دوئیت وربط های مختلفی باشد درعین اینکه همه اش یك منتجه دارد ولی مختلف باشند ظاهر مطلب اینست که ابتدائاً بگوئیم این مسئله باتعین در رابطه وباقانون تقسیم بندی جورد رنمی آید . وقتی یك چیزی راکه تقسیم بندی می کنیم باید اجزائش اجزا خاصی باشد ونمیشود عوض شود اگراین حرف درست باشد که درست هم هست این نتیجه را میخواستم از آن بگیرم که پس آنجایی که کل جهان راتقسیم بندی می کنیم نسبت به این استکان میگوئیم درون وبیرون وربط این استکان ودرجای دیگرکل جهان راتقسیم می کنیم ومیگوئیم درون و بیرون وربط این ندارد . ومنتجه هردوی اینهارا کل جهان می دانیم چون برای کل جهان د و اجزاء مختلف (یعنی دوئیت وربط مختلفی قرارداده ایم) این کارصحیح نیست هرچند می پذیریم که این دوئیت وربط باآن دوئیت وربط یکی هستند یعنی یك اجزائی عالم دارد ومابه صورت های مختلف تقسیم بندی کرده ایم ولی چون ظاهرش هم باهم فرق میکند و درون و بیرون یك کیفیت با درون وبیرون یك کیفیت دیگر (یعنی اجزاء تقسیم) باهم فرق میکند این نباید صحیح باشد گفتیم خوب این حرف درستی است اما اگر بیائیم کل جهان راتقسیم بندی کنیم نباید بلافاصله یك شیی پیدا شود ، یك شیی که درهمان تقسیم بندی اولیه پیدایش نمیشود ، بیائیم بگوئیم که فرمول درون وبیرون وربط ازکجاآمده است برای اینکه این کار راانجام دهیم یك وقت است که درجواب اینکه مثلاً استکان چیست ما چون گفته ایم این استکان درمجموعه تعین در رابطه شناخته میشود لذا باید کل جهان راکه مجموعه تعین در رابطه است تقسیم بندی کنیم واین تقسیمات را آنقدر ادامه بدهیم که یکی از اجزاء یاخانه های تقسیم ما این استکان بشود مثلاً بگوئیم دوئیت وربط کل جهان طبق همان شکل که داشتیم بگوئیم کل جهان یك است واینرا تقسیم بندی می کنیم وشاملترین دوئیت وربطی که کل جهان رامی دهند دو وسه وچهار است وهرکدام از دو وسه

وچهار راتقسیم بندی کنیم ویگوئیم شاملترین ارتباطاتی که دو را نتیجه می‌دهند پنج وشش وهفت است ، همینطور سه وچهار راتقسیم بندی می‌کنیم وآنقدر ادامه می‌دهیم تادرجایی استکان پیدا میشود وآنوقت میگوئیم استکان چیزی است که اگر آن راتقسیم بندی رابیشتربکنیم میشود این اجزاء واگرهم عرضهایش رابخواهید میشود این کیفیت هاواگر ربط شاملتر آن رابخواهید میشود این ، ومثلاً از اینجا هم تامنتجه کل جهان پنج مرتبه یاشش مرتبه یا ده مرتبه ترکیب انجام میشود ، گفتیم خوب آنچه طبق کارقبلی صحیح است همین است . یعنی ماباید یك (کل جهان‌را) تقسیم بندی‌کنیم تا همه اجزاء عالم دران پیدا شود وهروقت که یك جزء آن رابخواهند ماطبق آن نقشه ای که در پیش داریم میتوانیم بگوئیم که تحت شمولش چیست و شاملتر آن چیست وهم عرضهایش چیست و ... ولی اینکار ظاهراً مشکل است که مابخواهیم بدانیم کل جهان ترکیب کدام سه عامل است مثلاً بگوئیم حیوانات وگیاهان وبی‌جانها هستند که ترکیب میشوند وکل جهان میشوند خلاصه بنظر میرسد که ما نتوانیم این کار راانجام دهیم وماهم هرتقسیم بندی رادربرنامه ریزی وشناسایی لازم نداریم بلکه مایك چیزهای خاصی رالازم داریم حالا میخواهیم ببینیم آیامیشود ازاین نقشه فرضی که توی ذهن ماهست که کل جهان تقسیم میشود و مرتباً تقسیماتش هم تقسیمات سه تایی میشود تابرسد به یك اجزائی بیائیم یك راه میان بر برایش پیدا کنیم حالا دراین نقشه ای که به اصطلاح بصورت سه تائی تقسیم بندی شده و یك کیفیت خاصی مورد نظر است ، چگونه میشود فرمول درون وبیرون رابرای این گفت ، تایك راه میان بر(نزد یکتر) باشد آیاپیدا شدن فرمول درون و بیرون وربط از همینجا نبوده است یعنی اول کار اگرمی‌خواستیم تقسیم بندی کل جهان رابکنیم که اصلاً درون وبیرون و ربط گفتن در آنجا معنایی نداشت ــ یعنی اینکه کل جهان

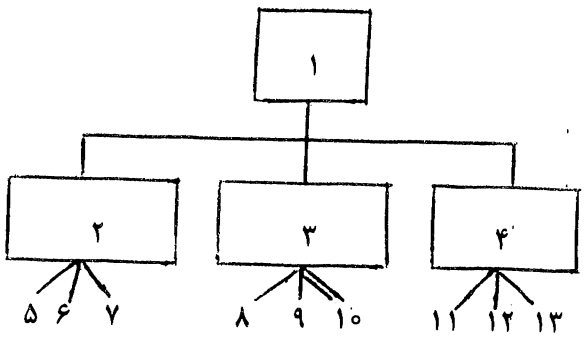

بیرونی داشته باشد وآن هم تحت تعین در رابطه در بیاید وربطش هم بعنوان یك چیزی که تحت تعین در رابطه دربیاید ، که فرض ندارد . بنابراین آنجا (تعین درتقسیم کل جهان) فقط تقسیم بندی اجزاء است ، بنابراین اگرهمیشه ماتقسیم بندی اجزاء می‌کردیم درون وبیرون وربط اصلاً معنایی نداشت ، این تقسیم بندی درون وبیرون وربط وقتی موضوعیت دارد که مابخواهیم باصطلاح میان بر بزنیم و تقسیمات یك کیفیت راطوری انجام دهیم که فوراً به آن منتجه که کل جهان است برسیم یعنی بگوئیم کل جهان میشود درون این کیفیت وبیرون این کیفیت وربط بین این درون وبیرون ، می‌فهمیم کاری که اینجا داریم انجام میدهیم یك کارمیان است نه اینکه بخواهیم ادعاکنیم که شاملترین تقسیم بندی که کل جهان دارد مثلاً استکان است وغیراستکان است وربط بین اینو است ودرمورد نوارهم همین رامی‌گوئیم بعد می‌گویند شمابرای جهان دو تقسیم بندی مطرح کردید . این رامتوجه هستیم که داریم چه کارانجام می‌دهیم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی ماپیرامون ذات حضرت حق جلت عظمته که بهیچوجه تمیز نمیتوانیم داشته باشیم وجز تحیر نسبت به ایشان نمیتوانیم داشته باشیم یعنی ادراك مانسبت به ایشان ناتوان است ، اگر غیرازاین باشد آیاما همه چیزهای دیگر راباد رون وبیرون وربط میتوانیم ملاحظه کنیم یانه ؟ یعنی همه رامیتوان اینطور گفت یعنی برای همه چیز غایت قرارد هیم وبگوئیم غایت رابیرون می‌گیریم یااینکه یك جاهم غایت وشیی رامتحداً ملاحظه کنیم، آنجایی که متحداً ملاحظه کنید آیاچیزی مادون مشیت بالغه میشود ؟ که درآنجاطبیعی است که مانتوانیم حرف بزنیم وهیچ ابزار تقسیم بندی راهم بکارنبریم مادون مشیت ، غایت حتماً خارج قرارمی‌گیرد ، غایت که خارج قرار گرفت صحیح است که بگوئیم بیرون . میخواهم عرض کنم آنجایی که زمان ومکان طرح میشود حتماً درون وبیرون هم هست آنجائی که میگوئید منهای زمان ومکان طرح نمیشود بصورت انتزاعی می‌فرمائید که زمان ومکان نباشد نه واقعی ، واقعیت جهان که زمان ومکان دارد

ممکن است د رتقسیماتمان بگوئیم د راین مرحله ما تقسیم به زمان ومکان نمی‌کنیم ولی نمی‌توانیم‌بگوئیم ند ارد د رهرمرتبـــه از حقیقت هستی که برسیم منهای ذات ذ والجلال که د رآن باره هیچ‌اد راکی ند اریم حتماً زمان ومکان د ارد نهایت زمان ومکان متناسب باخود شان حتماً اینها موجود اتـــی هستند که خدا اینهارا خلق کرد ه است ومخلوق خدا هستند , یکوقتی نبود حتماً برای مطلبی خلق شد ه اند لغواً خلق نشد ه , " برای " چه (برای) ای باشد که موجب حرکت باشد چـــه بگوئید این برای خود ش به نفسه است , میگویم پس شمایك خصلت خاصی راد رآن ملاحظه کرد ید که برای د رمورد آن گفتن صحیح میشود ومصحح د ارد وبهرحال مصحح می‌خواهد وبهرحال ایـــن " برای " به یك نحو هست وبه هرنحوکه باشد به معنی غایت خلقت می‌شود . اگرگفتیـد که بی‌غایت خلقت نمیشود وممکن نیست هیچ چیز ند اشته باشد (معنایش اینست که شماد رون و — بیرون کرد ه اید وغایت همیشه غیرازخود شیی است) میخواهم بگویم اگرشماد وجد ول د اشته باشید وبه یك جاکه رسید بگوئید د یگرباجد ول اول نمیتوانیم کارکنیم د وئیت , د وئیت د رتحلیل رامی‌آورد د وئیت د رتحلیل این میشود که شمامعیار صحتتان د وتامیشود ود وتاشد ن صحت معنایش اینست که هیچگونه اعلام موضعی د رهیچ مرتبه ای نتوانید بکنید اینطور نیست که اگرمابخواهیم میان بـــر بزنیم بشود این اصل راند ید ه گرفت . بایك ابزار است که عالم ازعالم گیاه وحیوان وماد ون اینها تقسیم میشود تامافوق اینهاکه مثلاً عالم ملکوت وعالم نور واینهاباشد نمیشود باد وچیز تقسیم کرد . یعنی همانطورکه شمامیگوئید نمی‌شود گفت بعضی از اینهامخلوق هستند بعضی از آنهاخیـــر احتیاج به خالق ند ارند , که این غلط است عین این هم غلط است که باد و ابزار بخواهید آنها تقسیم بند ی کنید .

براد رمعلمی : پس د راین قسمت مطلب روشن است که " برای " شیی به الا ن شیی فـرق د ارد یعنی چیزی که شیی باید بشود باچیزی که شیی است فرق د ارد ولی اگرگفتیم مامیخواهیـم

یك كل جهان را درنظر بگیریم ومنظورازاین كل جهان این نیست كه كل جهانی كه دراین زمان خاص تحقق دارد یا كل جهان كه ازقبل بوده است تاالان بلكه كل جهانی كه ازقبل بوده و الان هم هست وبعداً هم خواهد شد .

حجت الاسلام حسینی : آیاغرض شماازیك چنین كلی مشیت است ؟ كه دیگرغایت هم درآن منحل است درخارج كه الان مثلاً قیامت نیست كه اگر الان قیامت بود من وشماپای میزان اعمال بودیم والان عالم بهشت بود كه خیالمان راحت بود كه می‌گفتیم انشاءالله تعالی به شفاعت معصومین آنجارفته بودیم وهیچ غصه ای نداشتیم الان كه دار دنیا هست ماواقعیت مطلب را جز درباب مشیت وانجایی كه خارج از حیطه هستی ما هست آنجااحاطه داشته باشدكه دارد ــ دیگر آنجایی كه می‌آید درردهه واقعیت مخلوقات ، خوب واقعیت مخلوقات همین است كه غایت دارد . میخواهید بگوئید مشیت رانمیتوانیم تقسیم كنیم ؟

برادرمعلمی : چرامشیت رامیتوانیم تقسیم كنیم ولی اگرگفتیم كل مخلوقات...

حجت الاسلام حسینی : اگرشمابگوئید باهمان ابزاری كه من دنیاراتقسیم می‌كنم مشیت را نمیتوانم تقسیم كنم میگویم عیبی ندارد ، یعنی من ابزاری ندارم كه عالم به عالم خدای متعال بشوم این عیب ندارد ، ابزاری ندارم كه قادر به قدرت الهی بشوم طوری كه من استغفرالله ــ قدرت خدا رامن فرمانش رابدهم این عیبی ندارد ولی در كه شمامیتوانید ؟

برادرمعلمی : صحبت درهمینجاست وقتی میگوئیم مجموعه تعین دررابطه ، غرضمان مجموعه تعین دررابطه مكانی فقط نبوده یعنی یك شیی كه دررابطه معین میشود اگر بگوئیم فقط اشیاء دراین زمان دراصطكاك باهم به تعادل رسیده اند ، درست نیست بلكه اعم از زمان ومكان است ، اگر كیفیت ومجموعه تعین دررابطه اعم از زمان ومكان بود یعنی همه ابعاد این چیزی كه چیز خاصی شده است متناسب بوده با مشیت حضرت حق یامتناسب بوده است باغرض و

هدف خالق از خلق مخلوقاتش واین چیز درمجموعه زمانی ومکانی تناسب خاصی دارد یك کیفیت خاصی دارد که میتوانیم بگوئیم هماهنگ است پس وقتی داریم جایگاه این کیفیت راپیدا می‌کنیم باید اعم باشد اززمان گذشته وزمان آینده وزمان حال .

حجت الاسلام حسینی : بنحواجمال ولو مااطلاع نداریم ولو راه اطلاع برآن منحصر به احکام واحکام توصیفی است خوب این جور درمی‌آید .

برادرمعلمی : بله حال همین چیزی که ما اول کاردرست می‌کنیم یعنی همه چیز هایی که باید بشود همه چیزهایی که شده است وهمه چیزهایی که الان وجود دارد ، این مجموعه دیگر " بیرون " به معنی چیزی که تحت تعین در رابطه واقع شود ندارد .

حجت الاسلام حسینی : میخواستم همین راعرض‌کنم که این مجموعه اصولاً نباید درتقسیم‌بندی شمابیاید یعنی اگر شمایك مجموعه ای درست کردید که بتوانید لقب علم الهی رابه آن بدهید این نباید درمجموعه شمابیاید خواست الهی ومشیت الهی نباید درابزار شمابیاید آنوقت باید تحلیل شمااز طریق احکام توصیفی وتکلیفی نسبتی به این داشته باشد میخواهم عرض کنم که دراین پایگاه واین موضع واین خواستگاه که باشیم خواستگاهی نیست که منطق شما آنجا کارکند نباید هم منطق شمادرآنجاکارکند درمادون اینکه ، علم تدریجی الحصول شما هست و عالم تغییر وتغایر وعالم تعین در رابطه به این معنای تحقق تدریجی هست ودرآن زمان ومکان دارد ازاینجا شمامیتوانید کارکنید اما قوانین حاکم برزمان چیست آن چیزی که از وحی بدست می‌آید قوانین حاکم برمکان چیست آن چیزی که متناسب باآن زمان از قوانین ثابت حاکم‌برجهان بدست آورده ایم بهرحال شمامیگوئید چون حقیقتی مافوق این عالم هست به لحاظ آن نمیتوانیم تقسیم کنیم خوب اینجا نباید هم بتوانیم تقسیم کنیم ، امایك وقت می‌آئید سراغ این دنیا ، اینجا چرامیتوانید تقسیم بندی کنید وحتماً این دنیازمان ومکان دارد ...

برادرمعلمی : ما این تقسیم بندی را مطرح می‌کنیم وجای آن چیزهایی راکه ما میتوانیم بشناسیم وجای آن چیزهایی که ما نمی‌توانیم بشناسیم وآن چیزهایی که باید ازطریق وحی به آن برسیم درآن تقسیم بندی باید روشن شود یعنی اگرما اول کارتقسیم بندی تعین در رابطه راشامل برهمه زمانها ومکانها نکنیم واز آنجا تقسیم بندی راشروع نکنیم آنوقت نمی‌دانیم که چطور تقسیم‌بندی کنیم یعنی اگر گفته شود غایت راازکیفیت کناربگذارید این یعنی یك مجموعه ازکیفیت هایی که بعداً پیدا میشوند نباید بحساب بیاوریم در اینصورت برنامه ریزی هم نمیتوانیم بکنیم چون در برنامه ریزی هم دومرتبه یك کیفیت هایی هستند که درآینده هستند والان نیستند ، ما دنبال امری می‌گردیم که بین گذشته وآینده وحال ربط برقرارکند .

حجت الاسلام حسینی : غایت رابعنوان بیرون نمیتوانیم بپذیریم یا ۰۰۰۰ ؟

برادرمعلمی : غایت بیرون زمان حال است (وقتی که تقسیم بندی زمانی می‌کنیم) اماوقتی که زمان رادا خل کیفیت بردیم وبعدگفتیم همه جهان باتغییرات وتغایراتی که ممکن است برایش پیش بیاید ویابرایش پیش آمده ویاخواهد آمد مطابق آن چیزی که خداوند بخاطرآن خلق فرموده همه این یك مجموعه است . این مجموعه دیگربیرون ندارد هرچند چیزهایی درآن باشد که ما دیگر آنهارانتوانیم بشناسیم البته بگوئیم بیرون به این معناکه ربطی باخالق دارد بله دارد اما آن ربطی که باخالق دارد چه نحوه است ؟ آیامثل تعین در رابطه است که طرفینی باشد ودوطرف روی هم اثر بگذارند که قطعاً این نیست اگراین بود این هم درمجموعه تعین در رابطه قرارمی‌گرفت نه اینکه ازباب اعتقادات می‌گوئیم این بیرون نیست بلکه فی‌باب خود تعین در رابطه نیست میگوئیم اگر بیرون آن چیزی بود که درست مثل درون تحت تعین در رابطه قرار می‌گرفت پس این مجموعه ای که درست کرده ایم مجموعه تعین در رابطه نیست بلکه یك چیز شاملتر براین بوده که آنهارادرنظر نگرفته اید شاملترین آن چیزی است که دربیرون آن رابطه

یا چیزی که تحت تعین در رابطه باشد نداریم ، بعد میگوئید آن جا چیست میگوئیم آنجا خالق است که این مجموعه رانگاهداشته است وربطی هم که بین خالق واین مخلوقات است یکی ربطی...

برادر پیروزمند : آنجا گفتید که بیرون وربطی که گفتیم اینجا

برادر معلمی : یعنی مسامحتاً اسم آن رابیرون وربط گذاشتیم ولی واقعاً هم سنخ نیستند

برادر پیروزمند : درست است ازاین سنخ نیست ولی آن تعین هم مطابق با همین فرمول متعین شد یعنی کل جهان را هم اگر یك زمان ومکان وتعین ومنتجه ای برای آن فرض کردید در آن تعین هم ازهمین فرمول تبعیت کردید اینطور نیست که بگوئید آنجا این فرمول صدق نمی‌کند میگوئید منتجه خود مجموعه تعین در رابطه متعین است ونمیشود گفت این منتجه بعنوان یك امر نفس فرمول دوئیت وربط در اینجا جاندارد ، بلکه آنهم یك تعینی است این هم یك تعینی است . اینطور نیست که فقط وقتی داخل مجموعه که می‌آئیم این فرمول درون وبیرون وربط مطرح شود آنها هم متناسب با درون وبیرون این تعین واقع شده منتها با این تفاوت که شما هم میگوئید که بیرون آن چیزی که این مجموعه تعین در رابطه رانگاهداشته برای ما قابل شناسایی نیست وحتماً قابل تقسیم نیست وربط آن هم همینطور.

برادر معلمی : یك تفاوتهای دیگری هم دارد . اگرما مثلاً مثل منطق صوری تقسیم بندی کنیم ویگوئیم همه جهان وجود است و وجود تقسیم میشود به وجود واجب ووجود ممکن ، بعد هم یك چیز ما اضافه کرده باشیم ویگوئیم وجود ربطی آنوقت این تقسیم بندی به بیرون ازتعین در رابطه هم سرایت میکند برای اینکه مابین خالق ومخلوق هم یك چیز شاملتری پیدا کرده ایم که آنهم وجود است اگرما آمدیم گفتیم نه ، بین خالق ومخلوق ، وجه اشتراك به معنی چیزی که بتوان آن راتقسیم بندی کرد نداریم، خالق یك سنخ دیگری است ومخلوق یك سنخ دیگری است ووجه اشتراك به این معنا ندارند ربطی هم که بین خالق ومخلوق است باربطی که بین مخلوقات

است تفاوت دارد یعنی ربط طرفینی نیست که این ربط باعث تعین طرفین بشود بنابراین آنجا مسامحتاً میتوانیم بگوئیم فرمول درون وبیرون وربط یادوئیت وربط صدق میکند درحالی که آنجا بیرونش به معنای یك چیزی است که از سنخ روابط نیست وربطش هم همینطور، پس این فرمول آنجا صدق نمی‌کند زیرا همینکه میگوئید ازاین سنخ نیست یعنی این حرف درموردش صدق نمی‌کند یك جور دیگری است .

برادرحسینیان : بنظرمیرسد اشکال بحث به اینجابرگردد که وقتی ما میگوئیم زمان بعد کیفیت است به این معناست که یك شیی راتاآخر دریك چهارچوب قراردادیم ومیگوئیم کلیه تناسبات مکانی وتناسبات زمانی درون این کیفیت ، خود این کیفیت میشود یعنی آن وحدتی راکه درزمان میگوئیم، که کیفیت باتمام زمانی میشود یك چیز ، وحدتی است که تمام زمانهایش راجمع کرده وهمه زمانهایش حضور دارند یااینکه نه ، وقتی میگوئیم شیی زمان بعدش است یعنی این شیی تغییرات خاصی می‌کند وبه جهت خاصی وبطرف غایت خاصی میرود ، اگر بگوئیم زمان بعد شیی است به این معناکه تمام تغییروتغایرات درونش رابیاوریم دیگرآن شیی تغییرنمی‌کند ومیشود همان توصیفی که آقای معلمی فرمودند که غایت هم درون شیی باید ملاحظه کرد آنوقت همه عالم رابایدتقسیمات درونی کرد اما اگربگوئیم غایت جدای از زمان شیی است وزمان بطرف غایتی است این " تغییرات خاص " یعنی زمان بعد شیی است آنوقت آن تقسیمات بیرون، که غایت رابیرون شیی بگیریم ظاهراً توصیف میشود . یعنی میخواهم ببینم زمانی راکه میگوئید بعد شیی است به کدام معنامی‌گوئید بعد شیی است ؟

حجت الاسلام حسینی : بذهن میرسد که مهمترین مطلب دربحث اینست که آیابرای شناختن یك چیز زمان ومکانش راحذف می‌کنیم وآن رادریك مجموعه گذشته وآینده وفعلی می‌بینیم وجایگاهش رامشاهده میکنیم به این معناست که اگربخواهیم آن را بازمان بگیریم دیگرآینده اش معلوم نیست

یا اینکه آینده اش را هم میشود این نحوه تصور کرد که یك نحوه کشش است بطرف یك مقصد ، وباید یك کیف خاصی را بپیماید تا به آنجا برسد اگرما اینطور گفتیم که یك نحوه کشش خاص است خصوصیت کشش را میتوانید ازهم عرضهایش وگذشته وآینده والی آخر پیدا کنید ولی اینطور نیست که مثلاً الان که یك نحوه کشش وجاذبه ویك نحوه تعلقی دارد اینها زمان ومکانش همه با همدیگر درخود این است درخود این نمیتواند باشد ، بعبارت دیگر، این متناسب با مشیت است غیر از اینست که خود این کل مشیت باشد خود این که نمیتواند مشیت باشد بلکه متناسب یا غیرمتناسب را میتوان عنوان کرد ، اگر این را بخواهیم بگوئیم همینطورکه آقای حسینیان می‌گویند زمان را میتوانیم بگوئیم به معنی داشتن خصوصیتی که کیفیتهای خاصی برای آن لازم است وارتباطات خاصی است نه به معنای اینکه این الان یك جایگاهی درکل دارد بنحوی که یك بار میتوان برید ه ازاونگاهش کرد ویك بارهم درآن نگاهش کرد اینطورکه حس می‌کنم شما یکبار شیی را می‌برید درتابلو ویك بار کاملاً از آن جدا می‌کنید ، تابلو علاحده میشود خود این هم علاحده .

برادرمعلمی :ما تقسیم بندی که می‌کنیم یك باراول شیی را درتعین می‌بریم (یعنی در تابلو می‌آید) بعد خود آن تعین را درعین داشتنش (نه منفصل) تقسیم بندی زمانی می‌کنیم یا تقسیم بندی مکانی می‌کنیم (درهمان تابلو بزرگ) همانطور راجع به سایر اشیاء وروابط هم‌همین کار را انجام می‌دهیم اگر اینکار را نکنیم شما برای این وضعیت فعلی آن هم نمیتوانید این حرف را بزنید یعنی اگر گفتیم این شیی از اینجا به آنجا می‌رود ، میگویند کدام شیی میرود همینکه دست بخواهید روی این شیی بگذارید چیز دیگری شده است .

حجت الاسلام حسینی : شما درحقیقت آن تابلو را تقسیم زمانی ومکانی می‌کنید .

برادرمعلمی : یعنی آن تابلو یك تعیناتی دارد میخواهیم بگوئیم اگرزمان را بعد کیفیت قرار دهید ، شیی ، شیی نخواهد بود یعنی شما می‌فرمائید استکان تغییرمی‌کند وپشم شیشه

میشود ، میگویم همینطورکه میگوئید استکان راباتغییراتش استکان می‌گفتید یك کیفیت شاملتری وجود دارد که استکان وپشم شیشه شدن دوگوشه ٔ از آن است ، یعنی همه این کیفیتها جریان هستند نه اینکه بطور فیکس کنارهم باشند چون جریان هستند دردرون خود شان تغایر و وجه اشتراك وجود دارد بنابراین همینکه میگوئیم استکان درست است که تغییرمی‌کند وپشم شیشه میشود ولی یك جریان دیگری داریم که استکان بودن وپشم شیشه بودن وقبل ازاستکان هم سنگ سلیس اجزاء آن هستند ...

حجت الاسلام حسینی : خود آن که دیگر زمانی ندارد .

برادرمعلمی : چرا ، خود آن هم یك زمان درونی دارد که اینها هستند یعنی این جریان جریانی است که ابتدایش سلیس است وسطش استکان است وآخرش پشم شیشه است .

حجت الاسلام حسینی : آیابرای این تابلومی‌توانید غایت ذکر کنید ؟

برادرمعلمی : حالا همین رابزرگ می‌کنیم تابه کل جهان برسد وقتی میگوئیم کلیه مخلوقاتی که حضرت حق خلق میکنند همین جهان میشود دوباره چیزد یگری به آن اضافه نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : سئوال ما همینجاست ، اگرگفتید که برای کل جهان تغییر لازم نیست ...

برادرمعلمی : نه تغییرات که همراهش هست ، اینطور عرض کنم بهتراست که اگرماگفتیم اول هیچ چیز نبوده است بعد خداوند این کیفیت هارااینطور خلق فرموده وکیفیت ها اینطور تغییر می‌کنند وبعدش هم عالم برزخ میشود عالم برزخ هم اینطوری است بعدش هم بهشت و جهنم میشود وبهشت وجهنم هم اینطوری است همه ٔ این مجموعه راکه درنظر بگیریم آیا این مجموعه دوباره تغییرمیکند ؟

حجت الاسلام حسینی : سئوال اینکه اگرتغییرنمی‌کند ما هم همراه شما هستیم یعنی این کل

چیز د یگری نمیشود ۰

برادرمعلمی : یعنی " مخلوقات خدا به این نحو" ، "مخلوقات خدا به نحو د یگری" نمیشود ۰

برادرامیری : مسیر عدل ، مسیر ظلم نمیشود ۰

حجت الاسلام حسینی : جهتش عوض نمیشود غیرازاینست که زمان ازآن حذف می شود ۰

برادرمعلمی : زمان د ر د رونش وجود دارد ۰

حجت الاسلام حسینی : بسیارخوب ولی زمان برای کل وجود ندارد ۰

برادرمعلمی : برای کل هم د رد رون کل زمان وجود دارد ۰

حجت الاسلام حسینی : یعنی تابلود راین جهت راه هم میرود یاد یگر بس است ۰

برادرمعلمی : زمان د رخود ش است یعنی راه رفتن هاد ر د رون خود ش آمد ه است ، اگر میگوئید خود ش یك چیز د یگری بشود ه ، نمیشود ۰ حالا یك کارد یگری می کنیم میگوئیم علی فرض اینکه این کل یك کل د یگری میشود میگوئیم این کل که تبد یل به یك کل د یگری شد ویك راهی هم به هم د ارند ، مااین سه تاراکل جهان میگوئیم آیااینهم باز عوض میشود عیبی ندارد باز مجموعه بالا تر راکل جهان می گیریم ، تاکجاعوض میشود ۰ غایت راعوض کرد ۰

حجت الاسلام حسینی : آنوقت اگرکلمه جهت غایی رابیاورید د یگرنمیتوانید بگوئید ۰۰۰

برادرمعلمی : جهت که جزو کیفیت هاست ۰

حجت الاسلام حسینی : جهت غایی ادامه دارد مادام که خدابخواهد الی ماشاءالله ۰۰

برادرمعلمی : ادامه داشتنش مسئله ای نیست شمااین کیفیت رااززمانش جدامیکنید میگوئید امروز میشود فردا ، فردا هم پس فردا میشود دوباره مامیگوئیم امروز ود یروز وپس فردا را یك مجموعه می کنیم میگوئید آنهم یك فردایی دارد ماانطور نمیگوئیم بلکه میگوئیم کل آن چیزهایی

که شده است والان هست ومیشود این کل که دیگر نمیشود عوض شود .

برادرپیروزمند : یعنی برای زمانش انتها قائل میشوید .

برادرمعلمی : نه انتها قائل شدن نیست میتوان گفت که یك مجموعه است ولی مجموعه اش بسته نیست آن یك حرف دیگر است ولی اینکه این مجموعه ، مجموعه خاصی میشود که زمان می آید درد رون خودش سخن دیگری است واین مطلب ، مطلب صحیحی است که زمان معنا پیدا نمی کند یعنی وقتی میگوئیم استکان ، تغییراتی که استکان می کند نسبت به استکان بودن استکان که اثر ندارد یعنی آنرا اعم از تغییراتش گرفتیم والا اصلاً نمیتوانیم حرف بزنیم تابگوئیم استکان می گویند عوض شد وچیز دیگری شد کدام رامیگوئید استکان اولی یا دومی ؟ اگرفرمودید من یك چیزی رامی گویم که هم اولی رابپوشاند وهم دومی رامی گویم اگراین صحت داشت درسیستم شاملتر آن هم میشود ویك وقت هم میشود کل جهان یعنی گذشته وآینده وحال آن همه اش باهم است

برادرجاجرمی : یعنی وحدت ترکیبی کل عالم رابه امرثابت بگیریم دیگرزمان نیست ...

حجت الاسلام حسینی : مهم همین است که ثبوت مال جهت است ؟یا ...

برادرمعلمی : مال جهت است مگرجهت خالی از کیفیت است .

حجت الاسلام حسینی : وحدت ترکیبی حتماً نسبت دارد به جهت درست است ولکن آیا این عین جهت است ؟

برادرپیروزمند : ثبوت جهت هم مال وحدت ترکیبی است .

حجت الاسلام حسینی : خوب آنها یك بحث هایی است که الان موضوع بحث ما نیست .

برادرامیری : اصلاً چرامابتوانیم بگوئیم کل جهان و معنای آن چیست آیالازمه آن همین نیست که زمان رابعد کیفیت بدانیم ؟

حجت الاسلام حسینی : اگرکسی می گفت غرض از خلقت چیست آیااین حاکم برکل جهان

است ؟ غرض از خلقت داخل جهان مطرح است یا خارج ازآن ؟ غرض از خلقت چیست ؟

برادرامیری : خوب اگرکل جهان رادریك مرتبه جداکنید وغرض آن جزو خودش نباشد یعنی خدا از اول تاآخر میداندکه چکارمیخواهد بکند ماآنرا کل جهان میگوئیم یایك قسمت آن را — نادیده میگیریم ۰

حجت الاسلام حسینی : جهان موضوع تقسیم شماست ولقب کل رامیآورید یا هستی ؟

برادرامیری : هرچیزکه برای غایت است ۰

حجت الاسلام حسینی : اگر جهان رامیگوئید درجهان نباید غایتی باشد بلکه جهان باید میل بطرف غایت داشته باشد ۰

برادرامیری : تفسیر از غایت اینجا مهم است که اگر گفتید غایت این دفتر، اینست که خودش به یك مرتبه دیگر برسد آیا اینست ۰

حجت الاسلام حسینی : قبل ازآن کل جهان به چه چیزی اطلاق میشود وکلمه کل راهم که میآورید به چه چیزی میگوئید آیاجهان رابرابر باکلمه هستی میگیرید ۰

برادرامیری : خیر، جهان رامخلوقات میگیریم ۰

حجت الاسلام حسینی : اگرمخلوقات است که باید غایت خارج ازآن باشد ، میگویند مخلوق راخلق کرده اند برای این غایت ۰

برادرامیری : ولی آیابه آنجامیرسد ؟

حجت الاسلام حسینی : آنوقت دوتا صحبت است اینکه آیاجهت غایی است یعنی برای اینکه دراین جهت سیرکند آفریده شده ، آنوقت دیگر رسیدن نداریم ۰

برادرامیری : مامیگوئیم بهرحال به آنطرف که میرود چه بگوئید الان میرسد یا نمیرسد ولی برای آن جهت وغایت خلق شده ودرآن مسیر حرکت میکند ۰

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم ببینیم که اگر هدف از خلقت نفس تغییر شد ، ابتهاج — فوق ابتهاج وابتهاج فوق ابتهاج ... شما کجا میتوانید آنرا تمام کنید .

برادرامیری : خوب کل این مسیر یك مسیر است یا چند مسیر است .

حجت الاسلام حسینی : مسیر یکی است غیر از اینست که بتوانید آنرا فیکس کنید وآنرا در یك آنکادره ببرید اگر گفتیم ابتهاج بی نهایت دائم التزایده است آنوقت شما نمیتوانید برایش نهایت بگذارید مرتباً میرود بطرف ابتهاج بیشتر .

برادرامیری : ما میگوئیم بهرحال مسیر ظلم با مسیر عدل تفاوت دارد .

حجت الاسلام حسینی : ماکه نگفتیم تفاوت ندارد پس شما میگوئید جهت محفوظ است غیر از اینست که غایت خاصی داشته باشد ، حد جهتی با حد من جمیع الجهات فرق میکند یك جهت را شما قرار داده اید ومیگوئید این با ظلم فرق دارد بله یك بعدش را مقید میکنید ولی بعد امتدادش را مقید نمی کنید مثلاً یك تابلو دارید یك وقت میگوئید بعد امتدادش را می بندم بعد اختلاف — جهتش را هم می بندم در یك تابلوی دیگر می گوئید خیر، من بعد اختلاف جهتش را می بندم ومیگویم عدل است اما بعد امتدادش آزاد است .

برادرامیری : شما وقتی بخواهید امتداد را ببندید با نبندید بهرحال آیا این جهان است که میخواهد امتداد پیدا کند یا نه ؟

حجت الاسلام حسینی : وقتی میگوئید آن " جهان " که میخواهد امتداد پیدا کند معنایش اینست که کل جهانی را علاحده فرض می کنید وامتدادی علاحده .

برادرامیری : پس بنابراین مجموعه تعین در رابطه یا کل جهان در اینجا مطرح نیست بلکه شما آن رابرید ه اید اینجا کل جهان نگوئید چون اگر کل جهان گفتید باید همراه با تمام زمانش باشد .

حجت الاسلام حسینی : مفهوم کل راشما چگونه تعریف می‌کنید اگرآنرا یك مفهوم محدودی معرفی می‌کنید درآن فرض صدق نمی‌کند مفهوم مجموعه اتان اگر مجموعه ای بسته است اصلا صدق نمی‌کند ودرباره یك چیز ذهنی دیگر دارید صحبت می‌کنید ، مهم اینجاست که زمان راکه می‌گوئید بعد کیفیت است . کل راچه تعریف می‌کنید غرض ازکل چیست ؟ درمجموعه تعین در رابطه کل یعنی چه ؟

برادرامیری : کل یعنی یك چیز همراه بازمان ومکانش .

حجت الاسلام حسینی : پس مجموعه بازاست یابسته است بنابه این تعبیر .

برادرامیری : اگرکل جهان رادرنظر بگیرید .

حجت الاسلام حسینی : مافعلاً کل تنهاراکار داریم نه کل جهان (س : کل درکجا) پس برای کل دومعنا قائل میشوید .

برادرامیری : قطعاً ، یك وقتی است که درپائین میگوئید کل ، یك وقت هم کل جهان را مورد نظر دارید این فرق میکند .

حجت الاسلام حسینی : پس تعاریفتان ازکل مختلف است حال چند تامعنا ازکل دارید .

برادرامیری : یك کل درمجموعه تعین در رابطه است یك کل هم خود مجموعه تعین در رابطه است .

حجت الاسلام حسینی : بسیارخوب پس شمابنابه تعریف شرح الاسمی خودتان گفتید که از اول حرفتان چیست بنابراین وقتی برای مجموعه جهان معنای بسته بودن می‌کنید ووقتی برای اجزاء بازبودن معنی می‌کنید حالا تعین در رابطه به کدام صدق میکند ؟ میگوئید اینجایش مصداق تعین د ررابطه است که بسته است .

برادرامیری : نه معنای بسته بودن نیست .

حجت الا سلام حسینی : این کلی که د ومعنایش قائل هستید چگونه است ۰

برادرامیری : وقتی میگوئیم این خود کار یك کل است به این معناست که درون مجموعه تعین در رابطه یك جزئی رادرکناربقیه اجزاء درنظر داریم ۰

حجت الا سلام حسینی : این اصطلاحات شماراخوب متوجه بشویم تامعنارامنقل شویم اول کلمه کل رابگوئید یعنی چه ؟ مجموعه به چه معنا ۰

برادرامیری : کل دارای اجزاء وابعاد خاصی است , کل یك مرکب است ۰

حجت الا سلام حسینی : خوب کل برابر بامرکب است (بازمان ومکان) آیادرهمه جا همین معناراد ارد (ج :بله) آیاکلی که بازمان ومکان آیاحرکت هم دارد ؟ (ج ــ نه) پس این کل نیست (س ــ چرا) چون می‌فرمائید که حرکت ندارد ودرهیچ مرتبه ای تغییرندارد پس آنچه که زمان ومکان دارد وماد نبالش می‌گردیم ازقبیل این‌مجموعه وکل نیست حالا تعین درروابطه میخواهد چکار کند ؟

برادرامیری : تعین در رابطه میخواهد یك قسمت از زمان یك چیز راباقسمت دیگر رابطه اش راپیداکند ۰

حجت الا سلام حسینی : زمانی اینجانیست ۰ شمایك تابلوی بزرگ پیداکردید که ثابت است که عکس های داخل آن هم ثابت است حالا شما این رامیخواهید چه کنید ۰

برادرامیری : خوب این یك رتبه ازجهان است یك رتبه ازکل است ۰

حجت الا سلام حسینی : توجه کنید یعنی درهیچ مرتبه ای زمان وتغییرندارد تفسیرشما ازکل دوری از زمان دارد آنهم درتمام مراتب ۰ یاکل رامی‌گوئید درمراتب مختلف معانی مختلف داریم عیبی ندارد اما این تعبیرتان ازکل آیادریك مرتبه ای هم میرسد که تغییری داشته باشد ؟ که نه ۰

برادر رامیری : ما میتوانیم روی زمانش بایستیم یعنی یك قسمت از زمانش رامد نظرقرارد هیم ۰

حجت الا سلا م حسینی : پس بفرمائید که کل راد اربد به معنای د ومی بکارمی برید یعنـــی یك تابلو پراز عکس ، به همه اش میتوان گفت کل ، برهرکد ام ازآنها هم میتوان گفت کل ۰

برادر را نارکی : بعد می گویند روی یك قسمت این تابلوکه می ایستیم نسبتش رابا قسمت هـای د یگر د رون تابلو رامی توانیم پید اکنیـم ۰

حجت الا سلام حسینی : این نسبت هاکه هیچگونه تغییری د رآن نیست اسم زمان چگونـه اینجامی آیـد ۰

برادر رامیری : ماازاین بعد نمیتوانیم بشناسیم فقط خد ابابد بگوید که جایگاه اساسی اشیاء چیست) ۰

برادر را نارکی : زمان را همین نسبت هامی د انیم یعنی کل الا نش یك قسمت است ۰

حجت الاسلام حسینی : د راینجاده الا نی است وده بعد ی ، بلکه مجموعه ای از نقـــاط مرتبط به هم وبعد والا ن و آیند ه اینها نیستند همه غلط است یك تابلو بسته است وهمه چیز هم د ر آن ایستاد ه وهرچه د رباره کلش میگوئید د رباره تك تکش هم میگوئید صحیح است نسبت به کلـش بگوئید هیچ زمانی ند ارد ود ست روی یك نقطه اش هم بگذ ارید وبگوئید زمانی ند ارد ۰

برادر پرور : یك کیفیتی رااگرازسایرکیفیات جد الحاظکنید یك کل است امادر ارتباط بـــا سایر اجزاء کل نیست اگرکیفیت رامیخواهید د ر ارتباط باسایرکیفیت هالحاظ کنید کیفیتی جد ا ی از سایرکیفیات که همان کل باشد نمیتواند تبیین شود ۰

حجت الا سلام حسینی : پس یك کل بیشتر نـد اریم ۰

برادر پرور : وقتی گفتیـد کل آنجا تعد د نیست بلکه وحد ت است ۰

حجت الا سلام حسینی : خیلی خوب ، فقط مایك کل د اریم اجزاء هم که کل نیستند اگـر

فرمایش حضرتعالی مورد تائید باشد وحدت ترکیبی برابر کل است ولقب کل برای هیچیک ازاجزاء صحیح نیست .

برادرپرور : اگرکیفیت راجدای از سایر اجزاء لحاظش کنید یک کل است ولی کیفیت در ارتباط باسایرکیفیتها اگرلحاظ شود دیگرکل نیست .

حجت الاسلام حسینی : خوب دیگرلحاظ دوم وسومش دارای اشکال میشود وقتی کیفیت را جدای از سایر اجزاء لحاظ کنید جداکه وجود ندارد .

برادرپرور : جداوجود ندارد امابرای شناخت مامجبوریم اینکار رابکنیم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی یک کاری رابکنیم که درخارج وجود ندارد ویک چیز دیگری رابشناسیم .

برادرپرور : نه درخارج وجود دارد دریک لحظه زمانی ومکانی یک تعین خاصی دارد .

برادرجاجرمی : همه استدلال دراینست که جهت از زمان شیی میگیرند که اگرجهت جوف شیی آمد وزمان بعد شیی شد .

حجت الاسلام حسینی : ماکه الان کاری به جهت واینها نداریم، تااینجای مطلب که اینطور شد که بااین حرف تعین در روابطه هیچ بدرد نمیخورد ، زیرازمان رانمیتواند تفسیر کند .

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۵ ـ الگو

برادر معلمی : بدنبال مباحث الگو که داشتیم ، توجه به یک مطلب ضروری است وآن ـ اینکه اگرالگوی تعینی که درذهن افراد است مقداری روشن نشود ، بقیه مباحث قابلیت ادامه ندارد . طرحی که ارائه شد این بود که اگرزمان ومکان دوبعد کیفیت باشد کیفیت با زمان و مکان خودش درجایگاه خاصی که دارد حضور پیدا میکند ، یعنی اگر مایک کل که مبین مجموعه کیفیات تحت تعین یا مجموعه روابط اعم از زمانی ومکانی باشد رادرنظر بگیریم، چنین کیفیتی دیگر نمیتواند تغییر کرده وبه کل دیگری تبدیل شود وبحث تغییر در مورد آن صدق نمی‌کند البته این به معنی نفی حرکت ونبودن حرکت نیست بلکه بدان معنی است که اگر حرکتی هم باشد در بطن وجوف همین کیفیت مطرح شده است ولذا لازمه چنین کلی این نیست که حرکت از حرکت بودن بافتد واصولاً معنای " زمان بعد کیفیت است " نیز چیزی جزاین نیست وهیچ گریزی هم از آن وجود ندارد .

حجت الاسلام حسینی : آیااین امر راباتوجه به " دوئیت وربط بینش " است که درست کرده اید یااینکه از جای دیگری بدست آورده اید ؟

برادر معلمی : این مطلب مفهوم والگوی " تعین دررابطه " است . یعنی مامباحثی داشتیم که حاصلش " تعین در رابطه " بوده است . حال وقتی درمجموعه تعینش در رابطه (که یک مجموعه ای است که تحت امر ثابت متعین میشود) میگوئیم یک کیفیت در رابطه متعین شده است بدان معنی است که نسبت به گذشته وحال وآینده اش متعین شده است . یعنی وقتی خداوند یک کیفیتی راخلق فرموده که فرضاً اینمقدار بعد زمانی داشته باشد وبعبارتی درچنین زمان ، ثانیه یا وهله ای خلق شود ودریک چنین ثانیه ای هم ازبین برود ، این امر متناسب است با همه چیزهای دیگری که در عالم خلق فرموده است والا اگربخواهد دارای این تناسب نبوده و

یافقط باگذشته یاوضعیت فعلی اش متناسب باشد ، نه تنها در تعین در رابطه که برچنین معنایی هم اشکال وارد خواهد بود .

البته اینکه مجموعه تعین در رابطه برای بشر قابل شناسایی بصورت تبیینی نیست ، درجای خود ش بحث درستی است ولی اگربخواهیم از مجموعه تعین در رابطه زمان راجدا کنیم میشود مجموعه تعین در رابطه استاتیك که درحقیقت دیگر " تعین در رابطه " نیست علاوه براین، کسی هم که میخواهد زمان را ازکیفیت جدا کند ، در وهله مجبور است که زمان راد اخل کیفیت ببرد . یعنی وقتی گفته میشود " این کیفیت دراین جهت حرکت کرده وبه آن مقصد میرسد " درا ینجا یك حد اقل زمانی بعد آن کیفیت که مد نظر است گرفته شده است وبدون این حد اقل هیچ اشاره ای بآن کیفیت نمیتوان نمود چراکه خود کیفیت درحال تغییر است ولذا همینکه بآن اشاره میکند معلوم میشود که آن رابایك تغییراتی یك کل گرفته است ولذا جای این سئوال هست که آیاچگونه است که در اینجا میتوان زمان رابعد کیفیت دانست و گفت این کیفیت حرکت کرده وبآن مقصد میرسد ولی درکل عالم چنین نیست ؟ کیفیت یك امر بریده از زمان نیست بلکه یك جریان است . یعنی بجای اینکه بگوئیم کیفیت یك شیی است تابذ هنمان خطور کند که این شیی در دالان زمان حرکت میکند ، بهتراست اینطور بگوئیم که هرکیفیتی یا هررابطه ای یك جریان است که البته این جریان رادر دل یك جریان دیگر میتوان سنجید وگفت این جریان کوچك جزئی از آن جریان بزرگتر است ودرچنین حالتی چون این کیفیت را نسبت به زمان بیرونی اش ودردل یك کیفیت وجریان بزرگتری ملاحظه می‌کنیم، تغییر برای ماملموس میشود ولی وقتی که زمان را داخل آن آورده وخود ش رایك جریان می‌بینیم ، خود این جریان دیگر تغییرند ارد چراکه تغییرد اخل خود ش آمده است وتغییر کرد نش غلط است .

حجت الاسلام حسینی : اینکه بدون قبول یك امر ثابتی تغییر قابل تفسیر نیست دقیقاً

برابر با این مطلب است که بدون قبول تغییر هم وجود امر ثابت قابل قبول نیست ولذا معنایش نسبت بین ثبوت وتغییر است واین غیر از التزام به احد از آنهاست ۰

برادرمعلمی : دربحث تعین در رابطه هم ثبوت تنها مطرح نیست بلکه صحبت در اینست که تغییر داخل جریان بوده وهرکیفیت یك جریان است یعنی هرکیفیت تغییراتش همراه خودش است ونمیشود کیفیت را ازتغییرجدا نمود وگفت این کیفیت این تغییرات رامی‌کند بلکه باید گفت این جریان البته انتزاعاً میتوان گفت این کیفیت از اینجابه آنجا میرود و اینطور فرض‌کنیم که زمان یاتغییرات جدای ازکیفیات هستند اما درحقیقت(چونکه مسیرحرکت یك کیفیت خالی از تکیف نیست ومسیر داخل خودکیفیت است , ووقتی از اینجابآنجامیرود این فاصله پرازکیفیت است) میتوان چنین گفت که این یك جریان بزرگتری است که هیچ جای این جریان خلاء نیست بلکه درهمه جای آن کیفیت هست که این کیفیت تغییراتی داشته ولی تغییراتی دردرون خودش بوده است ۰ بنابراین می‌گوئیم زمان بعد کیفیت است و نه اینکه بگوئیم زمان بعد ازکیفیت است یعنی زمان در داخل خود کیفیت است و نه اینکه مثل دالانی باشد که کیفیت درآن حرکت کند ۰

حجت الاسلام حسینی : آیافی‌الجمله فرمایش حضرتعالی اینست که اول وآخرووسط شیی‌ء باهم خلق میشود ؟

برادرمعلمی : نه , باهم بودن آنهابدین معنا نیست ۰

حجت الاسلام حسینی : یعنی آیااتصال مطلق نیست ووحدت مطلق ندارد ؟

برادرمعلمی : به اینکه خلق ازناحیه حضرت حق چگونه است وفرضاً باهم‌هست یا نیست کاری نداریم ۰

حجت الاسلام حسینی : آیادرواقع نفس‌الامر من الان درعالم جنت هستم وقیامت گذشته است یاچنین نیست ؟

برادرمعلمی : همینکه میفرمائید " الان " بدان معنی است که به مقطعی از زمان اشاره می‌کنید والان که ما هستیم، قطعاً قیامت نیست ، کما اینکه زمان حضرت آدم هم نیست امروز من هم دیروز من نیست کما اینکه فردای من هم نیست .

حجت الاسلام حسینی : ولی آیا در نزد خدای متعال الان ظهور رخ داده وقیامت شده و همه چیز تمام شده است ؟

برادرمعلمی : اینکه نزد خداوند چگونه است را ما نمیدانیم وتنها میدانیم که آن را میدانند

حجت الاسلام حسینی : اینکه خداوند یا پیامبر میداند یك حرف است ولی آیا الان دیگر گذشته وتمام شده است ؟ آیا الگو هم بدست آمده است ؟

برادرمعلمی : برای خدا وپیامبر وائمه که الگو تمام است والگوی خلقت را داشته اند .

حجت الاسلام حسینی : ولی آیا اینکه الگو را داشته اند بدان معنی است که الان بهشت هم دیگر رسیده وتمام شده است ؟

برادرمعلمی : آنها میدانسته اند که چه کسی به بهشت میرود وهریك ازکیفیات هم از کجا حرکت کرده وبکجا میرسند .

حجت الاسلام حسینی : در اینصورت آیا اختیاری هم مطرح میشود ؟

برادرمعلمی : اختیارهایی را هم که انسانها مینموده اند میدانسته اند ولذا وقتی درجنگ بودند حضرت میفرمودند من این فرد را نمی‌کشم چون میدانم که درفلان نسل او یك فرد خوبی متولد میشود .

حجت الاسلام حسینی : آیا الان هم متولد شده است ؟ (س : ه) اگر نه ، چه تفاوتی دارد ؟ اگر بناست از نسل این فرد یك مسلمان بیاید ، خوب آن نسل الان هم هست ومیتوانند آن نسل را نکشند ولی بقیه را بکشند ، یعنی فرضاً حضرت علی ابن ابیطالب (ع) میدانند که

درنسل این فرد ۷۰ کافر است و ۷ مسلمان لذا میتواند ۷ مسلمان رانکشد ولی ۷۰ کافررابکشد و دنیا رانجات دهد ۰

برادرمعلمی : اولاً , الان زمان فعلی این کیفیت است ولی فردای آن چیز دیگراست ثانیاً , چنین برنامه ای قرارنبوده که دردنیا پیاده شود والا ائمه اینکار رامیکردند کما اینکه در زمان حکومت خودشان هم حضرت علی کفار را می‌شناختند ولی اینکار را نکردند ۰

حجت الاسلام حسینی : بهرحال آیا اینکه زمان بعد کیفیت است یعنی چه ؟

برادرمعلمی : وقتی ما میگوئیم فلان کیفیت تغییرمیکند , ما نمیتوانیم این کیفیت رامطلقاً از زمان ببریم ولذا یك جریان رادرنظر گرفته ایم , چه این جریان راثانیه , وهله , دقیقه وغیره بگیریم ۰ مثلاً وقتی گفته میشود " حسن تغییرمی‌کند " خود حسن عبارتست از یك کیفیتی با زمان خاص خودش ۰ حال همانگونه که میتوان این جریان را یك کیفیت لحاظ نمود وزمان راهم همراه آن مطرح کرد , یك جریان بزرگتر از آن راهم میتوان یك کیفیت لحاظ نمود , مثلاً گاهی است که میگوئیم " حسن یکساله تغییر میکند " وگاهی است که میگوئیم " حسن از ابتدای تولد تامرگ تغییرمیکند " که این هم یك کیفیت است ۰ فرضاًکریم خان زند ازبین رفته است ولی در نظر ما " کریم خان زند " مفهومی است که شامل کودکی تامرگ اوست وهمه اینهارایك چیز گرفته ایم در چنین صورتی زمان رادا خل خودش برده ایم ,البته قبل وبعد ازمرگ هم تغییر میتواند مطرح شود ولی در دل یك کیفیت شاملترکه فرضاً میتوانیم چنین بگوئیم که این فرد قبل از تولد مثلاً گندم, گلابی وغیره بوده که بعداً به انسان تبدیل شده است وبعد از مرگ هم جسم او به خاك تبدیل شد وخاك به درخت مبدل گردید و از بعد روحی هم فلان تغییرات رادارد , که همه این تغییرات شامل براین جریان است ۰ ابعاد کوچکترزمانی کریم خان زند راهم‌میتوان مطرح نمود ۰

حجت الاسلام حسینی : زمان رابعد کیفیت دانستن چند شکل میتواند باشد : یك شکل آن اینست که ما اصلاً مفهوم زمان را ازبین ببریم یعنی اینطور بگوئیم که اول وآخر آن یك چیزاست ویك امتداد هم هست ودیگرتغییر هم ندارد . این یکی است چه کوچك وچه اینکه آنرا بزرگ و بزرگ کرده تا به یك وحدت ترکیبی برای کل برسیم درهرحال قضیه زمان درکار نیست . آیا غرضتان از " زمان بعد کیفیت است " یك چنین چیزی است ؟

شکل دیگرآنست که بگوئیم خلق کشش میشود وکشنده چیزی رامی‌کشد واز مرحله ای به مراحل دیگر کمال می‌برد بعبارت دیگر کشیده شدن از مرتبه نقص به کمال هم یك تعبیردیگری است در روشن شدن مفهوم " دربعد کیفیت بودن زمان " بگونه ای که مال هرچیزی هم برابرباخودش است یعنی دراینجا مایك چیزی ملاحظه می‌کنیم که دارای یك کشش واضافه شدنی ورسیدن از مراحل نقص به یك کمالی است ولازمه این هست که حتماً ترکیب ووحدت ترکیبی باشد ، چراکه ممکن نیست که این به کمال برسد الا اینکه درآن تغییر باشد وتغییر ممکن نیست الا اینکه ترکیب باشد وترکیب ممکن نیست مگراینکه وحدت ترکیبی باشد . حال باتوجه به " کشش وکشنده " دیگرگفتن اینکه این کشیده شدن تحت یك قانون ویك مشیتی است که ثابت است ودرآنجا هم اصلاً بحثی اززمان نیست ودرآن قانون (امرثابت) یادرنفس مشیت بالغه حق تغییری حاصل نمیشود زیرا درآن مرتبه حقیقت فعل هست وبه صفت فعل ودرحقیقت مشیت واراده وخواست خدای متعال تغییری نیست" اشکالی ایجاد نمی‌کند واین مطلب حرفی است غیرازاینکه بگوئیم " درماکه آثار مشیت هستیم تغییر نباشد " آنچه محل کلام ماست اینست که ما ازآثارمشیت هستیم وآثارمشیت خلق وایجاد میشود و ایجاد یعنی بردن یك شیی درمراحل کمالات . بنابراین همه صحبت ما درمرتبه ای است که صحبت از تنزیه نیست وما نمیتوانیم خودمان راتنزیه کنیم، اشیاء را نمیتوانیم تنزیه وتقدیس کنیم ولی خالق آنهارا تنزیه وتقدیس می‌کنیم ونسبت به آن تغییروتغایرمعنا ندارد کما اینکه نسبت به ما

حذف تغییروتغایر معنا ندارد ۰

پس اگر کل بعنوان مشیتی است که نسبت بآن تغییروتغایر معنا ندارد ویك امرخاص است که معرف اراده وخواست ومشیت اوست ، چون درآنجا تغییروتغایر معنا ندارد ادراك ما هم به آنجا نمی‌کشد چراکه ادراك ما تابع تغییروتغایر است ونفس ادراکمان هم درحال تغییروتغایر است لذا نسبت به او فقط تنزیه می‌کنیم ولی نسبت به اشیاء وخود مان نه فقط تنزیه نمی‌کنیم بلکه حتماً اقرار واعتراف به تغییروتغایر هم می‌کنیم ۰ اصلاً صفت " مخلوق بودن " باصفت " تغییر و تغایرداشتن " همراه است کمااینکه باصفت " ترکیب داشتن " ، "جزءداشتن "و"کل داشتن " همراه است ۰ لقب "کل " درجایی صحیح است که لقب " احد " صحیح نباشد ، آنجایی لقب "کل " صحیح است که لقب " جزء" هم صحیح باشد وآنجایی که جزءوکل باشد ، تغییر و تغایر هم حتماً باید باشد ولذا زمان رابابد بگونه ای معنا نمود که درعین حالیکه زمان هرشیی برابر باتغییرات خودش است حذف معنی زمانی هم نباشد ۰ یعنی مخلوق بمااینه مخلوق حتماً تغییر وتغایر دارد ، سیر دارد ومحتاج به افاضه است ۰ ولی اگر بنابود که مثلاً هرچه که لازم بود که من تاکاخر کار داشته باشم، الان بالفعل میداشتم، دراینصورت دیگرمحتاج به افاضه نبود م بلکه یك بارد فعتاً افاضه شده بود وتمام هم شده بود و درچنین صورتی آیادیگر دعاکردن بچه معناست ؟ چراد عابکنم ؟ یعنی اگرمن همه چیز دارم آیادعاکردن سجده کردن، پرستیدن ، بطرف او حرکت کردن وغیره برای چیست وچگونه موضوعیت می‌یابد ؟ اگرفرض این باشد که " غنای متناسب باخودم راداشته باشم بگونه ای که قابلیت اضافه ونقصان نداشته باشم وبعبارتی با همه جریانم دفعتاً واحده خلق شده باشم " آیا چه کسری دارم که دعاکنم نه اضافه بمن میشود و نه کم میشود وحال انکه مرتبه دعاومغفرت وغیره درجایی است که قابلیت اضافه ونقصان مطرح باشد ۰ بنابراین اگرقابلیت نقص واضافه برداشته شود ، قابلیت افاضه هم موضوعیت نمی‌یابد واگر

قابلیت نقص و اضافه باشد احتیاج به تفضل وعنایت اوهم هست ، احتیاج به مغفرت هست تا نقص حاصل نشود ، احتیاج به تفضل وبخشش ورا فت وکرم هست تا اضافه شود .

بنابراین نمیتوان مطلب را بگونه ای ارائه داد وکل وجزء رابگونه ای معنا کرد که در آن هیچگونه تغییری فرض نداشته باشد ، یعنی گفتن اینکه " تحت یك قانون ثابت است " غیراز اینست که " این خودش همان امر ثابت است " .

برادر معلمی : با این تعبیری که بنده عرض کردم تغییر از کیفیت سلب نمیشود بلکه ما تغییر را هم داخل کیفیت بردیم ونه بیرون آن .

حجت الاسلام حسینی : اگر تغییرات داخل خود من باشد آیا من دیگر "واجب" نیستم؟

برادر معلمی : نه ، بدان معنی است که وقتی کیفیتی خلق میشود ، با تغییراتش خلق میشود .

حجت الاسلام حسینی : اگر من با تغییراتم یعنی با همه آن چیزهایی که بعداً باید بمن بدهند ، دفعتاً خلق شده ام ، آیا دیگر من چه تغییری دارم؟ همه چیز را دارم .

برادر معلمی : اینکه دفعتاً خلق میشود به این معنا نیست که دیروز وامروز وفردایش در امروز جمع شده باشد وبا دیروز وامروز وفردایش در دیروز جمع شده باشد بلکه وقتی میگوئیم کیفیت دارای تغییراتی است وبا تغییراتش مد نظر است اینگونه نیست که آخر واول آن داخل همدیگر برود . مثلاً وقتی ما میگوئیم این کیفیت خاص طول دارد ، قطعاً اینطرف وآنطرف آن با هم فرق میکند وهرکدام هم جای خود شان را دارند ونمیشود یکی جای دیگری قرار بگیرد . لذا وقتی گفته میشود این شیی را با طول و عرضش ساخته اند ، طولش یك امتداد است کما اینکه عرضش هم یك امتداد است ودیگر کسی نمیتواند بگوید که حال که طولش یك امتداد است بدان معنی است که همه اش در نقطه اول یا آخر جمع شده باشد .

حجت الاسلام حسینی : آیا تمام طول با هم خلق شده یا اینکه تمام طول خلق نشده است ؟

برادرمعلمی : وقتی که میخواستند کیفیات راخلق کنند توجه داشته اند که وقتی این کیفیت رابا تغییراتش خلق میکنند باآن مطلب خاصی که اینهابواسطه آن خلق شده اند تناسب داشته باشد . یعنی اینکه " به این فرد باید اینقدر تفضل شود " ویا " نصیب این فرد به این اندازه از مراتب تفضل میشود "و... هم در اینجامطرح هست .

حجت الاسلام حسینی : اگرهمه اینهاآنجاباشد ودرکنه مشیتش هم هیچ تغییری حاصل نشود , مطلبی مورد قبول است ولی این ربطی به شیی ندارد .

برادرمعلمی : وقتی دارند شیی راخلق میکنند باتوجه به همین است ولی گاهی است که ما میگوئیم همه زمان این شیی تمام شده است .

حجت الاسلام حسینی : اینکه ازابتداء تمام نقاط آن تناسب دارد درست است ولی این غیر از اینست که " همه آنهارا همین الان دارد " .

برادرمعلمی : ما هیچوقت نمیگوئیم همه چیز راالان دارد , کمااینکه هیچوقت نمیگوئیم همه طول این کیفیت دریك نقطه آن خلاصه میشود بلکه این کیفیتی است که بعد وجودی آن درهمه این طول گسترده است .

حجت الاسلام حسینی : ولو اینکه همه مراتب آن ایجاد نشده باشد ؟

برادرمعلمی : ولواینکه مابگوئیم مراتب مختلفش با هم فرق دارد وایجاد هم میشود , قیوم هم دارد , خالق هم دارد , اینهااشکالی ایجاد نمی‌کند .

حجت الاسلام حسینی : پس بنابراین آن کلی که مورد نظرتان هست همان مشیت حضرت حق است که از مصب کلام خارج است ودرتقسیم بندی مانمی‌آید .

برادرمعلمی : ماو مراحل بعدی میگوئیم قدرت شناسایی این راداریم ولذا بصورت مفروض ومجهول آن رامطرح می‌کنیم وسپس میگوئیم احکام متکفل معرفی آن هستند .

حجت الاسلام حسینی : آیا موضوع تقسیم ما چیست ؟ ما د نبال چه هستیم؟ ما بد نبال تغییر وضعیت موجود به وضعیت مطلوب ود نبال جریان احکام خدا د رزمین هستیم، لذا موضوع صحبت ما از آنجایی است که تغییر ملاحظه میشود .

برادر معلمی : د رهمین موضع هم آن مطلب وجود د ارد ، یعنی وقتی ما میگوئیم " موضعما ن برنامه ریزی وتغییر است " ما همه تغییر را یك چیز گرفته ایم . یعنی وقتی میگوئیم " تغییروضعیت اقتصاد ی ایران ازاین حالت بآن حالت " بد ان معنی است که این حالت و آن حالت ومسیر بینش را یك چیز میگیریم والا تا یك چیز واحد ی را مطرح نکنیم نمیتوانیم بعد اً تقسیم بند ی کرد ه و فرضاً بگوئیم آیا از اینجا به انجا رفتن چه مسیری را می طلبد ؟ پس اول خود این را یك چیز ثابتی گرفته ایم که برای آن د یگر تغییر را مطرح نمی کنیم والا برنامه ریزی ممکن نیست .بهمین د لیل اول کار آن را (که از اینجا باید بآنجا برویم واین هم مسیرش است) ثابت میگیریم وبعد د ر د ل آ ن امر ثابت است که تغییرات معنا پید ا میکند ومیتوانیم بگوئیم د ر د ل این جریان ثابت (ونه د ر آین ثبو ت) فرضاً این امور وضعیت اقتصاد ی عوض میشود ولی عوض شد ن اینها یك مسیرویك جریان است که آن جریان ثبوت د ارد ود یگر نمیتوان آن را متغیر د انست وتنها د رصورتی میتوان برای آن تغییر قائل شد که آنرا جزء یك جریان یاکل د یگری قرارد هیم که فرضاً بگوئیم وضعیت اقتصا د ی ایران از سال ٦٧ به ٦٨ واز سال ٦٨ به ٦٩ تغییر کرد . د ر اینصورت سال ٦٨ ، یك جزئی است از سال ٦٨ تا ٦٩ ویك قسمتی از یك جریان است وچنین امری هم همیشه مبتلابه ما میباشد وهرچه هم کوچك شود کیفیتی که مد نظر قرارمیگیرد کیفیت منهای ز مان نیست بلکه یك جریان است ، مثلاً وقتی میگوئیم امروز بعد از د یروز است ، امروز خود ش د ارای بعد است ولواینکه ما آن را یك چیز گرفته ایم . همینطور وقتی میگوئیم " وضعیت اقتصاد ی د راین ساعت با ساعت بعد ی فرق د ارد " خود آن وضعیت اقتصاد ی که بعد آن ساعت است هم با زبعد زمانی د ارد .

حجت الاسلام حسینی : بهرحال آیابین مبداء ومقصد تغایری هست یا نه ؟

برادرمعلمی : مبداء ومقصد تغایر دارند کما اینکه بین اول وآخرطول یك کیفیت تغایرهست

حجت الاسلام حسینی : درایصورت آیاصحیح است که یکی (مبداء) را "فعلی" ودیگری (مقصد) را " آتی " لقب داد ؟ (ج : بله) اگر صحیح است , مطلب تمام میباشد .

برادرمعلمی : ولی بعداً اگر حالت " فعلی " و " آتی " رابا هم آوردیم وگفتیم این یك جریان است و باتعمیم آن همه تغییرات جهان را از اول تاآخری که باید بشود (اعم ازاینکه آخرجهان , بمعنای انفصال باشدکه بعد از آن دیگرهستی ممکنات تمام شود یااینکه هستی ممکنات تمام نشود) همه این جریانات یك جریان است ولذا برای آن دیگر گفتن تغییرمعنا ندارد . واینکه میگوئیم " برای آن دیگر تغییر معنا ندارد " اگرچه از آنطرف درهمه کیفیات جاری میشود ولی عیبی هم ندارد .

حجت الاسلام حسینی : فقط یك عیب دارد وآن اینکه " معنی زمان راحذف میکند "

برادرمعلمی : زمان راداخل کیفیت می‌برد ونه اینکه حذف میکند ودرایصورت هرکیفیتی درزمان ومکان خودش قفل وثابت میشود وثابت شدن کیفیت درزمان ومکان خودش عیب نیست بلکه عین تعین در رابطه است چراکه باتغییراتش قفل میشود ونه اینکه تغییر ندارد .

حجت الاسلام حسینی : بدین معناست که شما ازیك موجود یك فیلم گرفته اید (مثل فیلمهایی که از غنچه تاگل شدن آن میگیرند) ودرایصورت دیگرصحیح نیست که بگوئید اینها تغییر می‌کند .

برادرمعلمی : هریك از آنها نسبت به بعد از خودش که سنجیده شود تغییر است ولی اگر کل آن را بلحاظ کل بودنش (ونه در دل یك کل دیگر) سنجیدیم , این نمیتواند تغییر بکند چرا که درایصورت هرکیفیت درعین حالی که یك چیز است (ونه الان آن نسبت به فردایش)

باید یك چیز دیگری هم باشد .

حجت الاسلام حسینی : اینکه تغییر حتماً باید به ثبات برگردد مطلب تمامی است ولی آیا ثبات هم به تغییربرمی‌گردد تمام است ؟

برادرمعلمی : آن نیز تمام است ، وقتی ما میگوئیم هرکیفیتی " خودش خودش است " بدان معنی است که " دیگر نمیتواند عوض شده وغیرخودش باشد " یعنی تغییرنمی‌کند بلکه درزمان ومکان خودش قرار دارد ، ولی این به معنی آن نیست که تغییری درکار نباشد بلکه مبین اینست که این یك جریان خاص است که جایگاه خاصی دارد واین جایگاه عوض نمیشود ولذا میگوئیم کیفیت خودش ، خودش است . حال ممکن است سئوال شود که " پس تغییرچطورمیشود " که میگوئیم تغییرهم در داخل این هست وهم خارج آن ، یعنی اگر نسبت به خارج ملاحظه اش کنیم تغییر معنا میدهد واگر درون آن ویك جزء آن را نسبت به جزء دیگرملاحظه کنیم تغییر معنا میدهد ولی خودش ثابت است .

برادرحسینیان : آیاآن دوجزء در درون آن ایستاده اند وثابتند ؟

برادرمعلمی : این یك جریان است وجزء منهای جریان نیست وجریان باشیی فرق دارد یك وقتی است که ما میگوئیم هرشیئی سرجای خودش ایستاده وثابت است که دراینصورت اصلاً زمان وجود ندارد ولی یك وقتی است که میگوئیم هرجریانی سرجای‌خودش ایستاده وثابت است و این نافی زمان نیست .

حجت الاسلام حسینی : آیاوقتی لقب " شیی " را دراصالت شیی مطرح می‌کنیم اینگونه نیست که آن رابرای یك ذاتی که باخصوصیات ملاحظه می‌کنیم عنوان می‌نمائیم ؟ دراینصورت اگر گفتیم آن خصوصیت کثرت دارد وده تا خصوصیت نیست بلکه ده هزار خصوصیت است یا صد هزار یا یك میلیارد خصوصیت است آیا آن راازاصالت شیی خارج میکند ؟ چه بگوئید پنج خصوصیت

دارد وچه بگوئید پنجاه میلیارد خصوصیت دارد فرقی نمی‌کند ، شما هم چه متکثر به تکثر تمام مراتب امتداد بگیرید یا کمتر از آن فرقی نمی‌کند وایا این همان اصالت شیی نیست ؟

برادرمعلمی : قائلین به اصالت شیی اینگونه که بنده عرض‌کردم نمی‌گویند .

حجت الاسلام حسینی : اگرتمام امتداد خصوصیات شیی است وکل بما انه کل ازسن تولد تامرگ یك چیز است ، این بدان معنی است که شما یك ذاتی راثابت فرض‌کرده اید یا یك شیئی راثابت فرض‌کرده اید منتهی باپنج میلیارد خصوصیت وگاهی هم خصوصیات کمتری برای آن مطرح می‌کنید . مثلاً یك وقت میگوئید دایره چیزی است که انحناء ۳۶۰ درجه داشته باشد و یك وقت است که میگوئید بجای پنج خصوصیت که دایره راتعریف کند پنجاه میلیارد خصوصیت مطرح میکنم ولی درهرحال کثرت خصوصیت مطلب رااز اصالت شیی خارج نمی‌کند ، شما یك کل فرض می‌کنید از بدو تولد تامرگ و این کلی که امتداد دارد چیزی نیست جز یك ذاتی که دارای فرضاً پنجاه میلیارد خصوصیت است وکثرت خصوصیت موجب این نمیشود که این ازشیی بودن در بیاید ودرهرحال این هم اصالت شیی است منتهی تفاوتش باچیز دیگر به همان پنجاه میلیارد خصوصیت است .

برادرحسینیان : دراینجا اصالت امتداد یا اصالت جریان مطرح است .

حجت الاسلام حسینی : چرا اصالت جریان است ؟ دراینجا صحبت از جریان وتغییرنیست بلکه صحبت از کثرت است .

برادرحسینیان : کثرتهای مربوط بهم درزمان .

حجت الاسلام حسینی : کثرت‌خصوصیات متصله یك وحدت مطرح است یعنی یك شیی یا یك ذات داریم که پنجاه میلیارد خصوصیت دارد ویك ذات هیچ فرقی ندارد که باپنج خصوصیت ثابت گرفته شود وباپنجاه میلیارد خصوصیت ، درهردوحالت اصالت شیی است .

برادرمعلمی : آیاوقتی شمامیفرمائید زمان خارج ازکیفیت است , آیاآن چیزی راکه میگوئید تغییر میکند , داخل خودش یك میلیمم زمانی برده اید وقائل هستید یانه ؟ اگر برای آن زمان قائل نشوید که هیچگاه به هیچ کیفیتی نمیتوانید اشاره کرده ودست روی آن بگذاریدچراکه درجواب اینکه " آیا آن چیزی که تغییر میکند چیست " تابخواهید بآن اشاره کنید خودش تغییر کرده است وچیز دیگری شده است , ولی اگر برای آن قائل به زمان میشوید ...

حجت الاسلام حسینی : کیف تعلق است ودرنفس تعلق حالت جریان هست نفس کشش است وهیچوقت درنفس کشش نمیتوانید ثبوت ببینید چراکه دارد دائماً کشیده میشود .

برادرمعلمی : آیانفس کشش تغییر میکند ؟

حجت الاسلام حسینی : اگرذات آن چیزی نباشد چزکشش , جاذبه دراینصورت دیگر نمیتوان برای آن جذب حرکت قائل نشد , برای جذب نمیتوان قائل به تغییر وتغایرنبود .

برادرمعلمی : همه این امور درتعین در رابطه هم مطرح استوت وهمگی برای رابطه هم صدق میکند منتهی سئوال اینست که وقتی این تعلق , رابطه , شیی یاهرچیز دیگر تغییر میکند , آیازمان داخل وبعد خودش هم هست یانه ؟ اگر زمان راداخل خودش نبرید نمیتوانید بگوئید این چیز تغییر میکند چراکه تامیخواهید بآن اشاره بکنید آن تغییر کرده است (طبق همان حرف خودمان که هیچ کیفیتی خالی از زمان نیست) واگرهم زمان راداخل آن بردید و میلیمم زمانی راداخل آن مطرح نمودید وگفتید تغییرمیکند دراینصورت همانگونه که این یك جریان است بقیه اش راهم میتوان یك جریان دانست وهیچ فرقی ندارد .

ازبعد دیگری هم میتوان این حرف رازد و آن اینکه اگرماگفتیم این کیفیت تغییرمیکند بفرض که کیفیتی درگذشته مطرح باشد دراینصورت آیامیتوان آنرا یك جریان گرفت ؟ مثلاً یك فردی که از دنیارفته است رااگر درنظر بگیریم اگرچه هنوز روح او زنده باشد ودرعالم برزخ ادامه حیات دهد

وجسم او هم قبلاً مواد ی بود ه وبعد هم به مواد د یگر تبد یل میشود واد امه د ارد ولی د رهرحال آیااین فرد خاصی که اسمش انسان ماد ی بود و ازبین رفته است راصحیح است که بگوئیم تغییر میکند ؟

حجت الا سلام حسینی : سئوالی که حضرتعالی میفرمائید چون ذ هن مابه اصالت شیی عادت د ارد ، میفرمائید آیااین اصالت شیی چگونه میشود آیازمان درآن هست یانه ؟ ولی اگر ما گفتیم نسبت بین تغییروتغایر است اصلاً معنای اصالت ربطی یااصالت تعلق د رمعنای کاملترش اینست که تعاریف شیئی غلط است که مورد سئوال قرارگیرد ود راینجا خود سئوال مورد اشکال قرارمیگیرد ، یعنی شما نمیتوانید بپرسید که آیازمان درآن هست یانیست چراخود گفتن اینکه " آیازمان درآن هست یانه " برخاسته از اینست که ما میتوانیم شیی رایکباربد ون زمان ومجرداً ملاحظه کنیم ویکبار میتوانیم یك کل که د ارای د ه یابیست خصوصیت است ملاحظه کرد ه واسم این بیست خصوصیت رازمان بگذ اریم • چون اصالت شیی ذ اتاً بازمان سازگار نیست مجبوربد زمان را از آن حذ ف کنید تاسئوالتان د رست د رآید •

بنابراین اینگونه سئوال کرد ن د رست نیست چراکه نحوه وکون بود ن آن نسبت بین تغییروتغایر است • نسبت بین ثبوت وحرکت است • نه حرکت انتزاعی محض است ونه ثبوت انتزاعی محض و د راینصورت وضع سئوال عوض میشود •

برادرمعلمی : ما هم همین راد اریم عرض میکنیم وسئوالمان اینست که توضیح د هید که آیا یك چیزی رامیگوئید تغییر میکند یانمی‌گوئید واصلاً " چیزی که تغییری میکند " موضوعیت ند ارد ؟

حجت الا سلام حسینی : چه نحوه تغییری وچه نحوه چیزی ؟

برادرمعلمی : هرآنچه که باشد وبه هرنحوه مثلاً آیامیتوانیم بگوئیم این کود ك بزرگ شد یعنی تغییر کرد ؟ یاآن انسان پیر شد یعنی تغییر کرد ؟ یااین شیی پوسید ه شد وآن دانه

روئید ؟ آیا اینها تغییر هست و اینها را میتوانیم بگوئیم یا نه ؟ آیا گفتن این امور اصالت شیی است؟ اگر بتوانیم این مطالب را بگوئیم، آن چیزی که بآن اشاره کرده ومیگوئیم : پوسیده شد ، روئیده شد ، جوان شد ، پیر شد ، بزرگ یا کوچك شد وغیره ، آیا هنگامیکه بآن اشاره میکنیم چنانچه بخواهد باتعین در رابطه جور در بیاید مگر نباید خود همان هم زمان بعدش باشد ؟ مگر بدون زمان است ؟ آیا میتوان گفت این یك چیز ثابتی بود وبعد هم بزرگ شد وبعداً تغییراتی کرد (یعنی قبل از تغییر وبعد از تغییر ثابت بود) ؟ یا اینکه هما نموقع هم که بآن اشاره میکنیم، یك تغییر و یك جریان رابرایش قائلیم ؟ اگر این معنا را در جزء آن بتوان مطرح نمود در کل آن نیز باید صادق باشد واین در حالتی است که بخواهیم از جزء شروع کنیم .

اگر از جای دیگری هم بخواهیم شروع کنیم وقتی میگوئیم : این شیی کوچك بود وبعد بزرگ شد ، یا اینجا پدیدار شد وانجا ازبین رفت ، چنانچه این " پدیدار شدن وازبین رفتن " را یك جریان ویك کیفیت گرفتیم، هرچند که در دل خود این کیفیت ، کیفیات دیگری هم وجود داشته باشد ، برای خود این جریان دیگر نمیتوان قائل به تغییر شد .

حجت الاسلام حسینی : بنابر اصالت تعلق یا (بفرمایش حضرتعالی) اصالت ربط ، نه شما میتوانید به امر مکانی خاص تکیه کنید وبگوئید " این شیی " ونه به امر زمانی خاص بلکه نسبت اینها را ملاحظه می‌کنید وقتی میگوئیم واقعیت مطلب کیف تعلق یا گونه ای از کشش است ، "گونه " و " کشش " هردو با همدیگر متحد نند .

برادر معلمی : این همان حرف ماست چراکه متحد بودن " گونه " و " کشش " بمعنی این است که زمان وکیفیت متحد است وزمان داخل کیفیت میرود .

حجت الاسلام حسینی : ولی نه به اینصورت که یك شیی را با پنجاه میلیارد خصوصیت در نظر بگیریم و بگوئیم " این یعنی زمان شیی " چراکه " اینگونه ای از کشش " مرتباً فرق دارد و

احتیاج به افاضه دارد .

برادرمعلمی : حرف ما هم نافی مطلب فوق نیست .

حجت الاسلام حسینی : شما میگوئید " یك چیز یعنی اینکه پنجاه میلیارد خصوصیت با همد یگرشده یك چیز" .

برادرمعلمی : ولی نه بمعنای همزمانی که همه آنها دریك زمان جمع شده باشند بلکه این کیفیت وجودی گسترده درزمان است وبعبارتی (هرچند اززاویه ای شاید درست نباشد ولی شاید بتوان چنین گفت که) اینها پشت سرهمد یگر درزمان واقع میشوند (اگرچه همین پشت سرهم گفتن نیز درست نیست) مثل طول یك کیفیت است که همانگونه که میتوانیم بگوئیم این کیفیت طول دارد وهمه طول آن دریك سانت آن جمع نمیشود که فرضاً اگر ده سانت طول دارد نمیتوان در سانت سوم ایستاد وگفت سانت وهم آن هم درسانت سوم وجود دارد بلکه این کیفیت دارای ده سانت طول است ووجوداً دراین ده سانت گسترده است (س : همه شان هم با هم خلق نشده اند) وهمه آنها هم با همد یگر وبه این معناکه درسانت سوم باشند نیستند بلکه سانت سوم سرجای خودش است وسانت دهم نیز سرجای خودش است .عین همین راد ررابطه بازمان نیزمیتوان مطرح نمود .

برادرجاجرمی : یعنی میفرمائید با هم بودن رااگرازموضع زمانی ملاحظه کنیم، ازآن موضع همه اینها هستند ولی اگر ازآن موضع نگاه نکنیم هرچیز درزمان خودش است (س : اگراز موضع مخلوقات نگاه کنیم چطور؟) هرمخلوق درزمان خودش است .

حجت الاسلام حسینی : آیامخلوقات دارای تغییروترکیب وغیره هستند یانه ؟

برادرجاجرمی : از موضع امرثابت همه چیز درجای خودش هست وآنجا مشخص میشود که ترتیب وتبد یلها چگونه است وچه چیزی کنارچه چیزی وچه چیزی بعد ازچه چیزی است اینها از آن موضع مشخص است .

برادر رحسینیان : یعنی از آن موضع تعین پیدا کرده است .

برادر رمعلمی : مثلاً وقتی میگوئیم " روز ۳۱ فروردین سال ۶۷ " این روز دیگر عوض نمیشود ودر همین حال در درونش ساعاتی وجود دارد که دارای ۲۴ ساعت میباشد ، لذا وقتی میگوئیم این عوض نمیشود بدان معنی نیست که در درون آن هیچ تغییراتی وجود ندارد ویا قبل وبعد از آن چیز دیگری خلق شدنی نیست .

حجت الاسلام حسینی : از مفهوم " درونی " که شما طرح میکنید ، من اینگونه می‌فهمم که مثل یك کتاب است که درون آن صفحاتی است ودرون صفحات هم کلماتی است ودرون کلمات هم نقاطی است . حال آیا با چنین تعبیری دیگر چگونه میتوان گفت درون آن تغییر هم وجود دارد ؟ نه تنها اصل این کتاب عوض نمیشود که داخل آن هم عوض نمیشود ، کلمات همگی سرجای خود شان هستند وتغییر هم موضوعیت ندارد .

علاوه براین باید دقت نمود که آیا مصب کلام هم همینجاست یا نه ؟ یعنی وقتی ما میگوئیم باید نظام تعلق را ملاحظه ودسته بندی نمود ومراتب آن را مشاهده کرد ، آیا این دسته را باید ملاحظه نمود ودسته بندی کرد (به میزان که بتوان بدست آورد) ؟ آیا چنین چیزی لازم است یا اصلاً این مطلب از باب صحبت ما خارج است چراکه نه میتوان بآن نسبت تغییر داد ، نه میتوان نسبت ترکیب داد بلکه یك وحدت ویك کل خاصی است که درآن هیچ تبدیل وتغییری نه داخل آن ونه خارجش ، نه نسبت به منتجه اش ، نه نسبت به مجموعه اش ونه نسبت به اجزائش موضوعیت ندارد کتابی است مثل لوح محفوظ که به هیچ جای آن چیزی کم وزیاد نمیشود ویك وحدت هم دارد ونه میتواند دوتا شود ونه داخل آن حرکتی مطرح است .

برادر رمعلمی : چیزی که ما عرض کردیم تغییرات داخلی را نفی نمیکند یعنی هرکیفیتی به کیفیت دیگر تبدیل میشود .

حجت الاسلام حسینی : در آن مرتبه که فرضاً عمر پنجاه ساله کریم خان زند راملاحظه می‌کنید که دیگر تبدیلی در کار نیست ، عمر پنجاه ساله او مثل یك نوار فیلم متصل است که تا آخر کشیده شده است .

برادر معلمی : این امر به تنهایی ندارد که حسن آن هم هست ولی در هرحال اگرما کیفیت را همراه با زمانش ونسبت به غایتش مد نظر قرارند هیم ...

حجت الاسلام حسینی : در اینجا غایت هم موضوعیت ندارد چراکه غایت را داخل در کیفیات آورده ومتحد باآنها میشود ومبداء ومقصد همه یکی میشوند .

برادر معلمی : ماول درمورد تعین یك کیفیت صحبت می‌کنیم ود راینجا هرتعینی که شامل بر زمان ومکان باشد نسبت به تعینات دیگر این مجموعه جایگاه خاصش مشخص میشود وبعد از اینکه جایش روشن شد به درون آن میپردازیم و درون هم به این معناست که این کیفیت زمانی و مکانی دارد .

حجت الاسلام حسینی : در اینجا دیگرنمیتوان گفت درون زمان ومکان دارد بلکه تنها میتوان گفت : این کیفیت نیز ازیك مجموعه خصال مشخص میشود .

برادر معلمی : بفرض هم که چنین بگوئیم ، بعد ازاین امور است که برنامه ریزی وعمل معنا پیدا میکند ومیتوانیم بگوئیم این کیفیت باید به آن کیفیت تبدیل شود تااین جریان ، جریانی باشد که فلان تعین را نتیجه دهد وآن تعین دردل سایرتعینات تناسب داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : شما میتوانید بگوئید تناسباتشان اینهارابه وحدت رسانده است یعنی میتوانید بگوئید تناسبات علت وحدت اینهاست ولکن نمیتوانید بگوئید این دیگربا آن مسیر حرکت وتغییر دارد ، اماتناسبات حرف درستی است، نسبتهایی حاکم بر اینهاست . یعنی از وحدت تابه کثرت رسیده واز کثرت به وحدت ، این متکثربه این نسبتهاشده و وارونه آن راهم

که ملاحظه کنیم از این نسبتها به آن وحدت میرسد .

برادرمعلمی : وقتی این وحدت متکثر به این نسبتها شده ، چنانچه این نسبتها نسبتهای زمانی باشند ودرطول زمان وپشت سرهم بگربیایند ...

حجت الاسلام حسینی : دراینجا دیگرزمانی ودرطول زمان نداریم .

برادرمعلمی : میتوان اسم زمان را هم نیاورد ولی بهرحال اینها پشت سرهم هستند .

حجت الاسلام حسینی : کلمه پشت سرهم نیز دراینجا درست نیست .

برادرمعلمی : بعنوان یك کتاب هم که ملاحظه کنید ، پشت سرهم بودن موضوعیت دارد وصفحه یك آن باصفحه دو فرقی دارد ویکی قبل از دیگری است .

حجت الاسلام حسینی : ولی اگر صفحات راوارونه بخوانیم یك صفحه هستند .

برادرمعلمی : کتاب راکه نمیتوان وارونه خواند اگر لغات راوارونه بهم بچسبانیم معانی دیگری که اکثراً مبهم است درست میشود .

برادرامیری : دراینصورت باید تناسبی هم درکارنباشد تابتوان چنین نمود .

برادرمعلمی : یعنی عدم تناسب میشود چراکه این یك حرکت است که باید اولش اینجا و آخرش آنجا باشد ونمیتوان آن راعکس کرد وجای اول وآخرش راعوض نمود چراکه اگر اول و آخرش تغییر کرد یك جریان دیگرمیشود .

حجت الاسلام حسینی : آیاغرضتان ازکلمه " جریان " جاری شدن چیزی ازمرتبه ای به مرتبه دیگراست یااینکه غرضتان متکثر شدن یك وحدت به یك کثرات متعددی است که مثلاً از آن پنجاه هزار خصلت بیرون میآید وهمگی باهم هستند ؟

برادرمعلمی : دراین جریان همگی نمیتوانند " باهم " به این معناکه همه کیفیات دریك زمان جمع شوند ، باشند بلکه هریك درزمان خود شان گسترده اند ، وباهم بودن آنها مثل این

است که بگوئیم همه طول این ضبط صوت در بعد ، نقطه وسانت سوم آن جمع شده باشد .

حجت الاسلام حسینی : کسی نگفته در سانت سوم جمع شده اند بلکه صحبت در اینست که اگر از بالا نگاه کنیم همه را با هم می‌بینیم .

برادر معلمی : اگر کسی بتواند بالای زمان ایستاده و آن را ملاحظه کند هم واقعاً همه آنها را با هم می‌بیند وشاید هم علم معصومین وعلم امامت چنین بوده که از موضع شامل زمان همه تغییرات را با همدیگر میدیده اند ولذا میتوانسته اند بگویند که در ۲۰۰ سال آینده چه اتفاقاتی می افتد .

حجت الاسلام حسینی : اینکه اگر کسی بالای زمان بایستد همه تغییرات را می‌بیند درست است ولی آیا این باخود شیی هم همان است یا این که خواست مشیت ، لوح ، امر ثابت یا هر تعبیر دیگری می‌باشد ؟ یعنی از پایگاه امر ثابت همه اینها هستند وحاضرند ولی این ربطی به جریان بودن آنها ندارد ودر اینجا دیگر نمیتوان صحبت از زمان کرد . از پایگاه امر ثابت زمان معنا ندارد .

برادر معلمی : اگر از پایگاه امر ثابت زمان معنا ندارد ما باید در یک مرتبه کیفیت را به امر ثابت ودر تعین در رابطه که تحت امر ثابت است بنریم وبعد از آنست که به زمان ومکان میرسیم . یعنی یک بار باید بگوئیم این کیفیت با همه تغییراتش یک چیز است که جایگاهش در مشیت امر ثابت وتعین در رابطه فلانجاست وبعد چنین گفت که حال که این یک جریان است وجایگاهش هم اینجاست آیا در درون آن چه خبر است ؟ یعنی وجه اختلاف و وجه اشتراک را با هم ملاحظه کنیم، وقتی ما میگوئیم برنامه پنجساله ایران ، در اینجا یک چیز واحد دیده ایم که اسم آن را " برنامه پنجساله " گذاشته ایم ولی اختلافاتی هم در درون آن مطرح است ، در اینجا یکبار آن قسمت ثابت را در دل سایر چیزها می‌بینیم ودر اینجا دیگر معنا ندارد که بگوئیم آن تغییر میکند

ویکبار دیگر که به تغییرات آن می‌پردازیم، صحبت از زمان موضوعیت می‌یابد یعنی یکبار به ثبوت آن میپردازیم وآنرا درمجموعه تعین در رابطه ملاحظه می‌کنیم ویک باربه تغییراتش میپردازیم وآنرا درزمان ملاحظه میکنیم ۰

درنمودارهایی که قبلاً مطرح شده واز " درون، بیرون وربط " استفاده میشود، درآنجا هم همین کار را صورت داده اید، یعنی یکبار که گفته دید درون وبیرون وربط، درون را اعم از زمان ومکان مد نظر داشته و بازمان ومکانش یک چیز گرفته اید وسپس گفته اید نسبت به سایرکیفیات عالم چنین جایگاهی دارد، بعد درتبه بعدی همین درون را از لحاظ زمانی یامکانی تقسیم‌بندی نموده اید، یعنی آن جریان راازبعدی تقسیم کرده اید ودراینصورت اجزاء زمانی ومکانی پیداشده اند ۰

حجت الاسلام حسینی : ازفرمایش جنابعالی، همه اش رامتوجه شدیم جزمفهوم " جریان " آیاغرض ازجریان جاری شدن است یامتکثر شدن ؟ بعبارت دیگرآیاواحدی است که به پنجاه هزار یاپنجاه میلیارد متکثر میشود یااینکه چیزی است که از شکل اول به شکل دوم یااز کیف اول به کیف دوم جاری میشود ؟ آیادرجریان وجود تعاقب وتوالی امری ضروری است یا وجود تکثر ؟

برادرمعلمی : آیاآن چیزی که میفرمائید ازکیف اول به کیف دوم جریان پیدامیکند، وجه اشتراکی هم دارد (س : بله) آیاآن وجه اشتراك دراین حرکت ثابت است ؟

حجت الاسلام حسینی : مثل آب است که درلوله حرکت میکند اگرمنظورتان اینست که لوله یعنی مسیر ثابت است، بله ثابت است ۰

برادرمعلمی : آیاوجه اشتراك مسیر است ؟

حجت الاسلام حسینی : اینگونه که شما مطرح میفرمائید بله ۰

برادرمعلمی : حضرتعالی که نوع دوم آن رامیفرمائید چگونه است ؟

حجت الاسلام حسینی : اگرتحت امر ثابت است , عیبی ندارد که امرثابت ثبوت دارد زیرا وضعیت قانون در حفظ قانونمند مثل وضعیت لوله برای آب است وقانونمند مجبور است که تحت قانون باشد .

برادرمعلمی : درخود بحث تغییر وقتی میفرمائید زمان وجریان وحرکت یعنی اینکه "این یك چیزی است وبعداً چیز دیگری میشود " ...

حجت الاسلام حسینی : ولی جهت آن تغییر نکرده است .

برادرمعلمی : قبلا گفته ایم که وقتی تغییر پیدا میشود یك وجه اختلافی مطرح است و یك وجه اشتراکی حال آیاوجه اشتراك وآن چیزی که دوامر متوالی رابهم ربط میدهد جهت است ؟

حجت الاسلام حسینی : وقتی که جهت درمرحله حاکم بودن است , مثل بودن است ولی وقتی درخود شیی می‌آید خصلت خاصی که آب دارد است که به آن قابلیت میدهد که درآن لوله جاری شود .

برادرمعلمی : آیاآن خصلت خاص دراین دوحالت (متوالی) ثابت است؟ (س : بله) ما هم همین رامیگوئیم .

حجت الاسلام حسینی : آن خصلت است که باب قابلیت جریان در لوله رامیدهد ولذا اگر این خصلت راندا شت چنین سیالاتی هم نبود , بهمین دلیل اگرشماجلودها نه لوله بجای آب سنگ قرارد هید جاری نمیشود .

برادرمعلمی : آیاوقتی درعینیت میگوئیم این کیفیت تبدیل به آن کیفیت شد ومابین آنها انفصال هم نیست , در اینصورت همان خصلت است که بین ایندووجه اشتراك است ونه قانون آن .

حجت الاسلام حسینی : قانونش دارای یك قانونمندی است که ایجاب میکند که ازآن قانون

تبعیت کند .

برادرمعلمی : آن قانونمند یك کیفیت است وآن کیفیت وجه اشتراك مابین این دوکیفیت متوالی است وهم دراین زمان هست وهم درآن زمان لذا میتوانیم بگوئیم آن (وجه اشتراك) یك جریان است که این دو زمان برای آن علی‌السویه هستند یعنی درهرد و زمان گسترده است وچون هرکیفیت دیگری هم سرجای خودش هم وجه اختلاف است وهم وجه اشتراك این مطلب درباره اش صادق است . یعنی در بعد زمان گسترده است وزمان هم مخلوط باآنست .

حجت الاسلام حسینی : به این خصلت نه میتوان نسبت تغییری داد ونه میتوان نسبت تغایری داد . لذا اینکه بگوئید دراولی ودر دومی هست درست نیست .

برادرمعلمی : اصولاً بودنش اینگونه است که یك جریان است واز اولی تا دومی امتداد دارد .

حجت الاسلام حسینی : حرف شمابدان معنی است که بودنش به نحوه ای است که برای آن اولی ودومی علی‌السویه است ودرمساوات محض است .

برادرمعلمی : یك وقت است میگوئیم یك چیزی است که دراین دو زمان وجود دارد ویك وقت است که میگوئیم چیزی است که این دوزمان جزء وجودی آن هستند ونه اینکه یك چیزی باشد که در دو نقطه گذاشته شده باشد . یعنی تامیگوئیم ربط یا کیفیت ، بمعنی چیزی است که زمان بعدش است واز یك زمانی تازمان دیگر حضور دارد .

حجت الاسلام حسینی : آیابدان معنی نیست که تغایر برای آن بی‌معناست ؟

برادرمعلمی : تغایرهم دارد چراکه وجه اختلاف ووجه اشتراك توأم با همند یعنی جایش را همیشه عوض میکنند وهمه جا هستند .

برادرجاجرمی : آیادریك برنامه پنج ساله همین کاری که آقای معلمی میگویند صورت

نمی‌گیرد ؟ یعنی همه برنامه پنج ساله در یک کلمه خلاصه میشود وبعد این کلمه به تکثرکه می انجامد , نحوه ترتیبها وتوالیهای مختلفی که در درونش پیدا میکند مشخص میکند که مثلاً در سال اول این چیزها باید با هم ترکیب شوند تاسال دوم این چیزها بوجود آیند وسال دوم هم همینطور .

حجت الاسلام حسینی : تاسال دوم نداریم .

برادر رجاجرمی : ازموضع آن کلمه شامل که هدف برنامه ریزی اینست که فرضاً به این رشد برسیم, از آن موضع چون این کل ثابت است نشان میدهد که زمان اول چه چیزهایی باید باشد و زمان دوم چه چیزهایی و زمان پنجم چه اموری باید مطرح باشد تاآن هدف حاصل گردد . یعنی چون برای رسیدن به آن چیزی که درمجموعه دنبال آن هستیم, آن کل بعنوان یک وحدت ترکیبی ثابت وبعنوان کل جریان در یک کلمه دیده میشود , مشخص میکند که در اینجا ها چه باشد .

حجت الاسلام حسینی : اینکه اموری ثابت است درست ولی ربطی به برنامه دارد .اینکه زمان ومکان هم باآن مشخص میشود ربطی به برنامه ندارد , آن غیراز مخلوق است .

برادر رجاجرمی : بهرحال باید آن رادرمدل ملاحظه بکنیم یعنی باید ازامر ثابت شروع کنیم وجایگاه همه اشیاء رامعین بکنیم و وضعیت خودمان را هم در وضعیت موجود معین کنیم . اگر ما بخواهیم حرکتمان به آن جهت ثابت نسبت داشته باشد باید مشخص شود که کنارما چه ترتیبهایی وجود داشته باشد تادرآینده توالیهای خاصی که متناسب باآن وحدت ترکیبی حاکم برکل عالم باشد بوجود آید .

حجت الاسلام حسینی : این فرمایش جنابعالی بافرمایشی که جناب آقای معلمی میفرمایند فرق دارد , ایشان میگویند بین حالت اول وحالت دوم یک چیزی است که هم میتوان دوئیت را به

تمام خصوصیت) بآن نسبت داد وهم میتوان وحدت (به تمام خصوصیت) رابآن نسبت داد در ـ حالیکه اینکه بآن هم دوئیت وهم وحدت را نسبت بد هیم غیر از اینست که بگوئیم نسبت بین دوئیت و وحدت است ۰ یعنی یك وقتی است که میگوئید حقیقت اشیاء به دوئیت است وبه وحدت بلکه نسبت بین ایندوست ، نه زمان است ونه مکان بلکه نسبت بین آنهاست ولی یك وقت است که میگوئید هم میتوان به آن زمان راحمل کرده وهم‌مکان را ۰

والسلام علیکم ورحمه الله ۰۰ وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۶ ـ الگو

برادر معلمی : در ادامه بحثی که دیشب داشتیم درمورد اینکه بچه نحو میشود زمان بعد کیفیت باشد تاجائیکه ممکن باشد توضیح بفرمائید که اگرما نخواهیم زمان راداخل کیفیت ببریم وقتی که میگوئیم یك کیفیت تغییرمیکند آن کیفیت راکه میخواهیم بگوئیم تغییر میکند منهای زمان در نظر گرفتیم یااینکه یك زمان هرچند جزئی در داخل آن در نظر گرفتیم یعنی بایك تغییراتی یك چیز است که بعد میگوئیم تغییر میکند , اگر این کار برای یك زمان کوتاه ممکن باشد چرابرای یك زمان ممتد بلند تری ممکن نیست که اسم او راهم بگذاریم یك کیفیت و زمان بعدش باشد ؟

حجت الاسلام حسینی : یکی از احتمالاتی که به نظرمیرسد این است که وقتی که میگوئیم نسبت بین کثرت ووحدت ومثلاً تعلق راتوصیف می‌کنیم امری است بین کثرت و وحدت که به لحاظی تعلق به وحدت دارد وبه لحاظی که جدای از آن لحاظ اول نیست وعین لحاظ اول است تعلق به کثرت دارد یعنی صحیح است گفته بشود : " بین وحدت وکثرت " نه سلب هرد وبصورت حقیقی ممکن هست ونه اثبات هرد و برآن . اگرهریك از کثرت ووحدت راازعناوین متقابله ملاحظه کنیم و بصورتی که " یاوحدت است یانیست " مطرح شود که نیست وحدت برابر با کثرت باشد و نیست کثرت هم برابر باوحدت باشد یعنی جزء متضاد هایی باشندکه متقابل هستند اگرابنگونه فرض کنیم‌می‌بینیم که هیچکدام از اینها نیست وصحیح است که بگوئیم بین اینهااست , ولی اگر کثرت معنایی که صحیح باشد نسبتش‌به وحدت ووحدت به کثرت وبه معنای بین آن بشود مطلبی راملاحظه کرد ولو لحاظش مشکل است الا اینکه به توصیفات نفیی یااثباتی یك مقداری توجه شود تابتوان مثلاً بین این دوتارابه ذهن آورد . حالا اگر بگوئیم بین هست چه خاصیتی دارد اولین خاصیتش این است که دیگر در امور انتزاعی گیر نمی‌افتیم که بگوئیم که این حرکت میکند واین را که می‌گوئید یك زمانی را در بر دارد نه زمان داخلش هست ونه خارجش آن معنای بین بودن در

این مرتبه هم واقع میشود یعنی صحیح است که بگوئیم شیی نسبت بین داخل وخارج این قرار دارد , یعنی نه زمان داخلی راازمان خارجی میبریم ومیگوئیم کل ساکن است الا به لحاظ کل بزرگتر ونه آن را در زمان طوری جاری میدانیم که به اصالت شیی برگردد یعنی شیی باشد و بیرونش فقط زمان باشد بلکه درون وبیرون به این معنا نیست الا نسبت بین درون وبیرون آن زمان است حالا اگر یك چنین چیزی فرض شد که مفاهیم کلاً مفاهیمی است که بین قرارگرفته باشد یعنی باید حتماً دوتا متقابل پیدا کنیم ونسبت بینش رابیان کنیم واز آن زمانش راسلب کنیم آن وقت توصیفمان از برابری زمان هرچیز باخودش عوض میشود اول توصیفمان از " چیز" عوض میشود بین دونسبت قرار دارد نه درون است ونه بیرون بلکه شیی میتواند نسبت بین درون و بیرون باشد آن وقت تعلق هم ایجاد نسبت بین کثرت ووحدت میتواند باشد , نفس خودش امری که بین کثرت و وحدت است فرض میشود وآن وقت میتواند معنی جریان را دارا باشد ولی نه بصورت اصالت شیی به ذهن میرسد که اگر گفتیم که یك کل خودش زمان ندارد داخل خودش زمان دارد وبیرون خودش هم به لحاظ زمان بزرگتر زمان دارد ولی خودش ثابت است , نتوانسته ایم زمان را معنا کنیم ولی اگربه معنای بینیت وبین وحدت وکثرت و نسبت گرفتیم هویت این شیی که هویت متعلق به آن میگوئیم میشود که هم داخلش زمان است وهم درخود کل زمان است وهم در اجزاء زمان است وهم خارجش زمان است • بین زمان قرار دارد نهایت زمان کل نسبتی است که نه آن زمان زمان اجزاء است ونه زمان خود شامل است بلکه زمانی است بین زمان داخلی و زمان خارجی ونه نسبتش این جوری است که بگوئیم همه رابا هم میتوان بصورت ثابت یکی گرفت که مفهوم زمان قابل طرح نباشد ونه به معنای خارج که بگوئیم یك چیز بی زمان است که تغییرد رآن حاصل نمیشود وصرفاً آن را درچیزهای دیگرمی گردانیم وخودش تغییرنمی کند من به ذهنم می آید به دلیل مانوس بودن مابه اصالت شیی معنای بینونیت در بین وحدت وکثرت ومعنای بینونیت بین جبر و

اختیار وغیره کلاً تفاهمش مشکل میشود درحالیکه مفاهیم بین رابانفی طرفین در خیلی از جهات ومعارف میتوان ملاحظه نمود .

برادرمعلمی : چند مطلب دراین رابطه هست یکی درمورد کیفیت که می فرمائید که هرکیفیت خودش زمان دارد نه فقط نسبت به اینکه بگوئیم اجزاء آن زمان دارد یابعنوان یك کل بزرگتر زمان دارد بلکه خودش هم زمان دارد واین درهرد و احتمالی که مطرح است مساوی است یعنی آنجائیکه میگوئیم درونش تغییر است نه اینکه درونش به عنوان اجزاء درونیش بلکه درونش بعنوان اجزاء زمانیش نه به عنوان اجزائش که مثلاً بگوئیم که آب اگر تغییر بکند خودش زمان ندارد و یکی زمان تغییرات ئید روژن واکسیژن است ویکی هم زمان تغییرات آب دریك مجموعه دیگرولی خودش برای خودش تغییر نداشته باشد زیرااین مطلب به این معنااست که آب بودن آب عوض نمیشود وحال آنکه اینگونه نیست بلکه بدان معنی است که آب اگرتغییراتی میکند از بعد زمانی که نگاهش بکنیم اجزاء زمانیش (نه از بعد ترکیبی واجزاء ترکیبی اش مثل هیدروژن واکسیژن) مطرح است به این عبارت هردوتا احتمال دراین مشترك هستندکه اجزاء دارای زمانند (یعنی تغییر میکنند) خودکیفیت باخودکل هم (کل به این معنا) دارای حرکت وزمان است (یعنی تغییر میکند) خودش هم در دل یك مجموعه شامل تری قرارداردیاجزئی وعضوی از مجموعه شاملتر هست وباز دارد تغییرمیکند ولی همه این تغییرات منهای وجه اشتراك نیست , منهای به اصطلاح ثبوت نیست وباید برای هرجریانی ثبوت وتغییرهمراه باهمدیگرباشند . درقسمت دوم هم که فرمودید هرمعنایی راماباید بین سلب بیاوریم این برای آغاز درست است ولی وقتی که ما میخواهیم از آن کار بکشیم همیشه نمیتوانیم اینکار راانجام بدهیم یعنی اگرماخواستیم یك کیفیتی یا یك برنامه خودمان راتقسیم بندی کنیم نمیتوانیم بگوئیم برنامه ما مثلاً چیزی هست که نه شرقی است ونه غربی واگر بگوئید چه چیزی است بگوئیم یك چیزی استکه نه شرقی ونه غربی بعد هم

چیزی راکه ته شرقی است وته غربی تقسیم بندی کنیم مثلاً بگوئیم اقتصاد ، سیاست وفرهنگ دارد ومثلاً اقتصاد آن چیزی است که ته سیاست است ته فرهنگ وفرهنگ آن چیزی است که ته اقتصاد است وته سیاست اگرهمیشه فقط سلب وسلب وسلب باشد نمیتوان کار کرد لذا برای آغازش از سلب شروع میشود ولی باید به آن ایجابش تکیه کرد تابتوان برنامه ریزی کرد ۰

حجت الاسلام حسینی : وقتی شما میگوئید یك کاغذی رافرض کنید که از ۱۹ سانت بیشتر باشد واز ۲۰ سانت کمتر باشد آیا نمیتوان چنین کرد ؟

برادرمعلمی : چراولی وقتی که میخواهیم تعریفش کنیم آیا همه جا همین جوری تعریف می‌کنیم یعنی آیا تمام تعریفهایی که درالگو ودرجد ولی که می‌کشیم است را همین جوری تعریف می‌کنیم یااینکه یك قدر یقینی هست ؟ همان جایی که ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : تعاریفی را که می‌دهیم وقدرمتیقنهایی راکه ذکرمی‌کنیم قاعدتاً فاصله بین حدین هست که ذکرمی‌کنیم وته حد خاص ۰ قدرت بیان حد حقیقی برای ما شاید نباشد و وصف حقیقی رانتوانیم بگوئیم بین حدین را همیشه تعریف می‌کنیم و مشکل مطلب هم همین است که کسی که مطلب از ریشه دستش نباشد میگوید یابگویید این جوری یابگوئید اون جوری بعد هم میگوید بگوئید این مصداق را جزو کدامشان می‌نویسید که من هم بگویم مصادیق خاص جزئی آنها رانمیتوانیم معین کنیم که جزو این قرارمی‌گیرد یاجزو آن قرار می‌گیرد درعین حال باید درکل یعنی به نحو غالب برنامه تان اثر داشته باشد نه اینکه خیال کنید که مثلاً برابری حقیقی وتطابق عینی تعینی باخارج پیدا می‌کند نه آن درخارج متعین است وته شما اطلاعاتتان نسبتش به آن برابر یقینی دارد ۰ بنابراین یك سری از اطلاعات راحذف می‌کنید وبه تعاریفتان میرسید واین شما را ملزم می‌کند که یك سری از مصادیق راحذف کنید وروی یك دسته آن اکتفاکنید وآن دسته غالبی هست که تدریجاً هم میزان رشدش بیشترمیشود ۰

برادرمعلمی : بنابراین علی رغم اینکه سلب هست یك ایجابی هم وجود دارد یعنی سلب بین دوتا چیزخاص است یعنی اگر آن چیزهابین ۱۹ و ۲۰ است خود آن ۱۹ و ۲۰ دوتا چیزخاص است که برای آن تعریف داریم

حجت الاسلام حسینی : حالا اگرکسی بگوید که خود آن ۱۹ و ۲۰ هم بین ۱۸ و ۲۰ واقع شده است وخود ۲۰ را هم همینگونه الی آخرمعین کند شما نمیتوانید فصل واقعی وحقیقی ببینید یعنی گاهی است که میخواهید مثلاً به خط مفروض بین مثلاً موسسه وخیابان راکروکی بکشید وآنچنان می‌گویید گویابسیار دقیق است ومثل پنیری که باکارد قاچ می‌کند است که آن راقاچ کرده بگوئید آن خیابان است واین هم موسسه مفید ، ولی هنگامیکه درعمل بنا بند می‌کشد تادیوار آن رابکشد قطعاً یا مقداری از زمین موسسه توی خیابان می‌افتد یااززمین خیابان درموسسه می‌افتد . حالا شمامیگوئید شرعاً باطل است این ساختمانی که می‌کنید این بناماموربود که روی این خط مفروض‌ذهنی ساختمان بسازد اگر قسمتی اززمین رابیندازد توی‌خیابان ضرر زده واگراز شهرداری هم بگیرد بیندازد اینجااوهم حق ندارد واگر هم کاری که به او نگفتیم بکند که مزد ندارد واگر بگوید چرامزد ندارم می‌گویم زیرا روی خط مفروض‌نساختید وجای دیگه آنرا ساختید وحالا که این راساختید به ماربطی ندارد مارامدیون هم کردید مشغول ذمه هم کردید اما ملاحظه می‌کنیم که عرفاً اینگونه عمل نمیشود بلکه می‌روند ومی‌سازند ومزدشان رامی‌گیرند عین همین درهمه جا هست توی نماز خواندن هم هست توی دعاخواندن هم هست نمیشود تطابق حقیقی داشته باشد پس اوصاف هیچ جا وصف حقیقی ندارد واگروصف حقیقی نداریم واد راکمان همیشه روبه رشد است وخاصیت آن اینست که وصفش وصف نامعین است ، تعین آن ازقبیل چه تعینی میتواند باشد . حالا یك صحبت هست که آیا ما اطلاعمان برابری یقینی ندارد ویااصلاً برابری یقینی درخارج نیست ؟ در خارج نسبتی است بین کثرت ووحدت ولی برابری حقیقی به آن

معنایی که شمابگوئید یك شیی بصورت دوئیت حقیقی وتغایر محض انتزاعی باشد چه کاردارد در خارج باشد نیست ٠

اصلاً چنین چیزی درخارج نیست ؟ بخواهد قدرمتیقنش دست ماباشد نه اینکه اطلاع ما نسبت به آن یقینی نیست بلکه خود نفس اوهم اصل عدم تعین وتشخص درباره اش صادق است وبه این معنا در خارج وجود ندارد فرمایشات مبارك حضرت تعالی که میفرمائید جریان دیگری در دل جریان بزرگتر منحل است هم همین معنا رامی‌رساند یعنی عدم تعین رامی‌رساند ولی بعد به خود کل که میرسید کار رامتعین می‌کنید درحالیکه اگرعدم تعین هست خوب همه جای آن اصل عدم تعین جاری است وکل شما هم بگونه ای نیست که مرز خاصی داشته باشد البته میتوان برای آن بصورت مفروض ذهنی انتزاعی مرز قائل شد ٠

برادر پرور :این مطلبی که شمامی‌فرمائید مصداق همین حرف است یعنی آن هم تعین ندارد ودراینصورت مفاهمه کنارمیرود وفاتحه مفاهمه راباید خواند ٠

حجت الاسلام حسینی : میتوان معنای مفاهمه وآن جوری که حضرت عالی عنایت می‌کنید قبول نکرد ، مفاهمه همان کاری است که الان داریم انجام میدهیم ٠

برادرپرور : ماهنوز از مفاهمه تعریفی نداده ایم وحرفمان اینست که وقتی شمامیگوئید در خارج عدم تعین است ، این مطلب درباره حرف خودتان هم صادق است ٠

حجت الاسلام حسینی : شمابنابر یك تعریف است که میگوئید مفاهمه نمیشود والا چرا نشود شمایك چیزی رامفروض می‌گیرید ومیگوئید این آن نیست مثلاً برای مفاهمه اینطور تعریف میدهید که انتقال مفهوم به غیر با این خصوصیات خاص وبعد میگوئید این نمیشود ولذا امامیگوئیم آن تعریفتان است که نمیشود وبه مفاهمه وگرنه مفاهمه صورت میگیرد والان هم داریم باهم‌حرف میزنیم

برادرجاجرمی : آیا آن جایی که امر ثابت راپذیرفتیم ماراملزم نمی‌کند که یك تعین ثابت

را آخرسر درشاملترین کل حتماً داشته باشیم آیا این امر ثابت ما را ملزم به یك چنین الگویی نمی‌کند؟

حجت‌الاسلام حسینی : خوب باید ران تأمل کرد وما هم‌الان باجزم چیزخاصی را نمی‌گوئیم فقط احتمال رامطرح می‌کنیم تا دوستان تأمل بکنند استفاده بکنیم .

برادر پیروزمند : آیاوقتی فرمودید نسبت درنسبت بین وحدت وکثرت متعین میشود منظور کیف تعلق بود ؟

حجت الاسلام حسینی : کدر کیف تعلق معنای کیفش رامعنایی که بابینونیت نسازد نگیرید .

برادر پیروزمند : بنابراین صحبت شما دریك جامی‌فرمائید کیف تعلق اشیاء اصل نسبت بین وحدت وکثرت است وجای دیگر می‌فرمائید حاصل نسبت بین درون وبیرون است حال آیاآن وحدت وکثرت باد رون وبیرون چه رابطه ای دارد ؟آیاکثرت رابرابر درون گرفتید ؟

حجت الاسلام حسینی : خیر، کثرت یك عنوان مقابل وحدت است که تا شیی متکثر نشود تغییروتغایر نمیتواند دران ملاحظه بشود اماوحدت یك امر دیگری است. تاثبات نباشد تغییر محال است وتاتغییر هم نباشد امر ثابت راشما نمیتوانید بیان کنید ، میخواهیم بگوئیم ثباتش و وحدتش از قبیل تغایر نیست (از قبیل احد ازکثرات) بلکه ازقبیل وحدت کثرات است یك وقتی شما میگوئید که " اگر امرثابت نباشد تغییرمحال است واگر تغییرهم نباشد تغایرمحال است پس تغایروتغییر هردوازثمرات وجود امرثابت است " بالعکس آن راهم ذکرمی‌کنیم " اگرامر ثابت باشد ، بدون تغییروتغایرنمیشود "یعنی اگر یك ممکنی هم ایجاد شد بدون " برای " وبدون " تعلق" یا بدون محدودیت به نفسه (اگرمخلوق باشد) نمیتواند باشد چراکه مخلوق نمی‌تواند چنین باشد آن وقت است که مجبورید بین این دوتارا ملاحظه کنید .

برادر رامیری : غایت را چگونه تعریف می‌کنید ؟

برادر پیروزمند : یعنی تعین حاصل نسبت بین وحدت وکثرت است ؟

حجت الاسلام حسینی : تعین یا جریان متعین مطرح است ۰

برادر پیروزمند : آن وقت جریان متعین حاصل بین وحدت وکثرت است ووحدت به این معنا به همان صحبت آقای معلمی میل پیدا میکند یعنی وحدت را باید یك چیز ثابت قرار دهید ۰که بالا باشد وکثرات پائین وبعد نسبت بین ایند و جریان تعین شود ۰

حجت الاسلام حسینی : اگرفرمودید که تغییر بدون ثبات وبدون امرثابت ممکن نیست پس شما امرثابت را از تغییرمی بینید ۰

برادر پیروزمند : بله یعنی حضورش از تغییر پیدا است

حجت الاسلام حسینی : حضورش از تغییر پیدا است یعنی چه ؟آیامعنی وحدتی راشما دارید میگوئید ؟ یعنی آیاوجود امرثابت برابر باوجود وحدت یا چیز دیگر(وحدت حاکم برکثرت) است ؟ در قدم اول باید این دوتامعلوم بشود که وضعشان چه جوری است آیاامر ثابت همان وحدت است ؟

برادر پیروزمند : به فرض که بگوئیم همان وحدت است اشکال خودتان به آقای معلمی پیش میآید که همه چیز قفل شده وجای خودش ایستاده است ۰

حجت الاسلام حسینی : وحدت وکثرتی که درلوح محفوظ مطرح است یك صحبت است ولی اینکه خلقت اشیاء به او نسبت دارند وبریده ه از آن نیستند یك چیز دیگر است ۰

برادر پیروزمند : بهرحال می پذیریدکه یك چنین وحدتی درعالم وجود دارد ۰

حجت الاسلام حسینی : درمرتبه مشیت وجود دارد نه درمرتبه عالم خدایی است واراده و مشیت هم دارد ولی این توی عالم نیست ۰

برادر پیروزمند : یعنی پذیرفتیدکه این مجموعه یعنی جریان مشیت یك وحدتی است۰

حجت الاسلام حسینی : اگرگفتیم کده فعل حاکم برمخلوقات است , این معنایش این نیست

که عین مخلوقات است اگرگفتیم نسبتی ورابطه ای که خالق به مخلوق دارد تغییرنکردنی است این معنایش این نیست که این مخلوقات همان رابطه هستند بلکه مخلوقات چیز دیگری هستند آب را می‌خوریم ولی مشیت‌خدا را نمی‌خوریم ۰

برادر پیروزمند : پس امرثابت را می‌گیرید وحدت ، وحدت حاکم برجهان ؟

حجت الاسلام حسینی : بله وحتماً جهان مخلوق هم متعلق به اواست ، تابع محض او است واینها نمیتوانند از او تخطی بکنند ۰

برادر پیروزمند : یعنی آن جهت ثابت وحدت حاکم برجریان است ؟یعنی امرثابت را در یکجا فرمودید ثبات درجهت وجای دیگرمی‌فرمائید وحدت حاکم برکثرت ۰

حجت الاسلام حسینی : این مشیت با همه کثراتش یك وحدت دارد اینجا هم شما اشکال مختلف دارید این تابلو کاری به جهان اصلاً ندارد اماجهان یك چیز دیگر است که خلق شده است که حقیقت آن جهان ایجاد نسبتی است بین وحدت وکثرت که هم میتواند تعلق داشته باشد به وحدتی که در اینجا هست وهم میتواند تعلق داشته باشد به کثرتی که در اینجا هست هم عین تعلقش به وحدت است وهم عین تعلقش به کثرت است جاری میشود درکثرت به دلیل تعلقش درکثرت وخود این جریان امکان می‌یابد به دلیل تعلقش به وحدت یعنی امکان تعلقش به وحدت ، عین تعلقش به کثرت هست ونسبت بین این دوتا است ۰ این آن وقت غیراز آن است واین اصلاً یك چیز دیگری است ۰

برادر پیروزمند : غیراز آن که باشد دراین یك چیز متغیری است که ما دستمان هم به آن میرسد می‌بینیمش ولیکن نظام و جریان عالم مطابق همان چارت مشیت است ودیگر کموزیاد نمیشود ۰

حجت الاسلام حسینی : این تعلق به آن دارد وبه اینکه عین آن باشد آن نیست اگر شما یك آهن ربا گرفتید اینجاویك آهن را هم گرفتید جلوش وگفتید این آهن کشیده میشود به طرف —

این آهن ربا و ازاین آهن ربا به آن آهن رابطه ای است معنایش این نیست که این آهن ربا شد همان .

برادر پیروزمند : پس این که میگوئید کثرتهای عالم مطابق باکثرت نظام مشیت است .

حجت الاسلام حسینی : عالم نسبت بین است ارتباط دارد به کثرات اینجا همانطوری که ارتباط به وحدت دارد .

برادر پیروزمند : ارتباط دارد یعنی چه ؟

حجت الاسلام حسینی : ارتباط دارد یعنی اینکه تعلق دارد نه اینکه عین همان کثرات در این هست .

برادر پیروزمند : یعنی کثرتهای اینجا مطابق کثراتهای آن نیست یعنی کثرت ندارد .

حجت الاسلام حسینی : نه خیر اینجا صرفاً حالت تعلقی است حالت وابستگی است وابسته است به کثرات همان جورکه وابسته است به وحدت وابسته بودن غیراز خود کثرات است میگوئید این کشیده میشود به این طرف ، میگویم وابسته است به این ، درجوهره این فقط وابستگی قرار داد شده است نه هیچ کثرتی قرارداده شده و نه هیچ وحدتی وصرف وابستگی است اگر وابستگی شد آنوقت میتواند قدرت جریان پیدا کند اگر بگوئید خود این را داراست اگرخود این همه کثرات راداشته باشد متغیر ممتنع است وخود این باید واحد همه مراتب باشد ودراینصورت چرا تغییر کند ؟

برادر پیروزمند : برای اینکه درست متوجه بشوم آیا این مدل زمان مشیت را که برایش کشیده برای اینکه رابطه اش باآن مشخص بشود آیا برنامه تغییر جهان رامعرفی میکنید ؟ یعنی اینکه میگوئید رابطه دارد مفهوم رابطه چیست ؟ آیا میخواهید بگوئید این که چه زمان ومکانهایی در عالم وجود داشته باشد (یعنی چه تغییر وتغایرهایی وجود داشته باشد) دراثررابطه بااوپیدا

میشود ۰

حجت الاسلام حسینی : اگرآن رامثلاً یك کانال واین رامثل آب بگیریم آب درکانال جاری است و خصوصیات آنال با آب ربطی ندارد البته این مثال بسیاربدی است چراکه آب خودش یك هویتهای مستقلی ازکانال دارد ۰

برادرپیروزمند : خوب پس اگر حرکت این باشد همان جوری که ماایجامیتوانیم مشیت رایك مجموعه بسته فرض کنیم همین میتواند توی جریانی عالمی که میخواهد به سمتی میل بکند منتقل میشود ۰

حجت الاسلام حسینی : اگرگفتید که عالم مخلوقات خودش همه چیز رادارد حرکت محال است اگر گفتید تدریجاً بنا است که حرکت واقع بشود امادرچنین چیزی حرکت دیده نمیشود و زمان معنا ندارد ۰ کثرت ووحدت غیراز زمان داشتن است ، زمان معنی توالی است ، تعاقب است تدریج است کثرت معنایش تعدد است ۰ تعدد درش توالی که نیست درمکان ترتیب است یعنی عقب وجلو و این طرف وآن طرف مطرح است ۰ اطراف رادرمکان میتوانید بگوئید ولی درزمان شمابه صرف مراتب نمیتوانید اکتفاکنید درزمان باید توالی راقائل بشوید (نه فقط ترتیب را) شماتعریفی راکه از زمان میدهید (درآن جایی که میگوئید کل همه اش رادارد) عین تعریفی است که از مکان میگوئید ، تعریف از مکانتان مگرترتیب نیست ؟ چیزهایی کنارچیزهایی واقع شده اند ، هرچیز درجایی وجود دارد ، آن جایی که میگوئید زمان راهمه رابا همدیگرملاحظه می‌کنیم ، خوب هرچیز درجایی وجود داردگاه دیگر چکاره است که جایگاه می‌آورید ؟ درجایی وجود دارد یعنی اطرافش چیزهای دیگری هستند جایی دارند وحال آنکه جایگاه باید معنی تدریج و تعاقب راهم بیاورد ۰ اگرمعنی تعاقبی را از تابلو مصوره ازکل عالم حذف کنید معنای جای داشتن و مکان داری راذکر کردید واگرمعنای مکان داری رابیاورید وزمان راحذف کنید در

قدم دوم مجبورید مکان را هم حذف کنید مگراینکه به معنای کثرت ووحدت باشد واصلاً چنین معنایی نباشد .

برادرپیروزمند : مابیشترتوجهمان براین است که صحبت حضرت عالی رابیشتر متوجه بشویم صحبت درباره مفهوم وحدت بود فرمودید نسبت بین وحدت وکثرت تعین راداده یعنی جریان تعین راداده است .وبعد گفتید درمشیت کثرتهاووحدتهای عالم است .

حجت الاسلام حسینی : دراینجا دیگه زمان نداریم نه زمانش درونش‌هست زمان دراینجا نداریم .

برادرپیروزمند : آن وقت صحیح است که اینرا قانون تغییر بگوئیم ؟

حجت الاسلام حسینی : قانون حاکم برتغییر غیراز قانون تغییر است .

برادرپیروزمند : پس این یك مجموعه ای‌است از قوانین که تغییرات کل عالم رادر خودش منعکس‌کرده است یعنی وقتی که صحیح است که یك مجموعه بسته ای از قوانین رابعنوان قوانین حاکم بر تغییر قرار بدهید متغیری هم که تحت این قانون میخواهد عمل بکند همان شکل میشود

حجت الاسلام حسینی : اگربرای آن متغیرهم همان هویت راقائل بشوید که درآنجا هست این هم تغییر برایش محال است لذا میگوئیم همه کثرات راداردیگرزمان ندارد می‌گوئید ساعت دومی باساعت سوم وساعت اول فرق دارد میگوئیم اگرهمه ساعتهاباهمدیگر (مثل تابلو) هستند و واجد همه مراتب هستی‌اش‌است دیگر تغییری ندارد اگر میگوئید این وجدان تدریجاً حاصل میشود این یافتن واین دارا شدن تدریجاً حاصل میشود معنی تعاقبی رامیرساند ومعنی تعاقبی معنی زمانی است ودیگرنمیتواند صرف تعلق این به این باشد (صرف تعلق نه وجود خصوصیت که وجود خصوصیت غیر صرف تعلق است) اگروجود خصوصیت نباشد وصرف تعلق باشد معنایش‌این است که آب راتوی قوری بریزم شکل قوری میشود ، توی استکان شکل استکان میشود

توی گلدان شکل گلدان میشود ، توکاسه شکل کاسه میشود لذا اگر گفته میشود : آب چه شکلی دارد ؟ شکل کاسه یا شکل گلدان ؟ میگویم تا آن را توی چه ظرفی بریزیم ، اگرصرف تعلق شد کششی میشود که این کشش دارد دراین کثرات جریان می‌یابد یعنی ایجاد نفس کشش است نه کشش خاصی به شکل خاصی ، خصوصیت ازاینجابرای کشش دیکته میشود ۰این کشش دارد به این وخصوصیت ازاین بآن وارد میشود مثلا آب به بدنه ظرف کشش دارد (روی جاذبه چون اگر جاذبه درکاربود شکل ظرف را نمی‌گرفت وهمان شکلی که بود درمی‌آید ولی حالا چون به جاذبه ربط دارد شکل ظرف است)

برادرپیروزمند : وقتی که شما می‌آئید آنجا یك مجموعه قوانینی رادریك مجموعه بسته قرارمی‌دهید ومیگوئید اینها معرف قوانین حاکم برجریان عالم هستند ، عالم هم همان جوری که می‌فرمائید حرکتش به واسطه همین قوانین خصوصیت پیدا میکند پس هروقتی که اینجاتوانستید یك مجموعه بسته برایش فرض بکنید یعنی اگرصحیح شدکه برای قوانین حاکم برتغییر عالم یك مجموعه بسته فرض شود صحیح است که متغیری که تحت این قانون هم حرکت میکند توی یك مجموعه آنکادره قراربدهید ۰

حجت الاسلام حسینی : این یك اشکال دیگر است از موضع دیگری که آیاجهان انتهادارد یا ندارد و به این موضوع ربطی ندارد اما درعین حال میگوئیم دروحدت وکثرت گاهی کثرات متناهیه هستند وگاهی کثرات نامتناهیه اند لذا وحدتی راکه شما میگوئید گاهی وحدت رابین کثرات متناهیه ذکرمی‌کنید وگاهی می‌گوئید وحدت بین کثرات غیرمتناهی است کثرات مبهم میشود نه نامتناهی حقیقی مرز قراردادن وگفتن اینکه تااینجامرز است خودش فصل است ومبهم است یعنی میزان ادراك کثرت درحد ادراك ما نیست ۰

برادرپیروزمند : واگر کثرت مبهم شد حاصل از کثرت هم مبهم میشود ۰

حجت الاسلام حسینی : معنای وحدتی با معنای کثرتش متقابلند درعین حال که این معنای انتزاعی هم از آن نمیشود یعنی هرکدام از اینها رااگربخواهید حد حقیقی اش راذکر کنید ممکن نیست هیچ فرقی ندارد چه آن موقع که میگوئید قوطی کبریت چه چیزی است وبعد می‌گوئید قوطی کبریت چیزی است که اندازه آن ۳ در ٤ است ، حال می‌گوئید ۳ چقدراست ؟ اگربخواهید مرز حقیقی رامعین کنید آخرکار مجبور میشوید قوطی کبریت نسازید واین مثل همان دیوارمد رسه است ولی اگر گفتید بین این دوتاواقع شد این عین همان وحدت وکثرت است .

برادرپیروزمند : پس وحدتی که میگوئید نسبت بین آن وکثرت چی میشود وحدت مشخصی نیست ، یك وحدت مبهمی است ؟

حجت الاسلام حسینی : بله حتماً همه تعاریفی که داریم ازاین قبیل است هیچ تعریف مبینی نداریم تعریف وقضاوتی که می‌کنیم هم همینطور است نسبت حکمیه راگاهی می‌گوئید بعنوان قضاوت من مطرح است وگاهی میگوئید به عنوان علم من است درهرحال باید دقت شود که آیا واقعاً میتوانیم معنای زمان داخل شیی رابگیریم وزمان رابعنوان کثرات عنوان کنیم یااینکه این بازگشتش به اصالت شیی است ؟ مایك ماهیتی داریم که باد وتاعلامت شناخته میشود یك ماهیت هم ممکن است داشته باشیم که باپانصد هزارعلامت شناخته بشود یا باپنج میلیارد علامت شناخته بشود این معنی حرکتی دارد یامعنی اصالت شیی ؟وحتی شما میگوئید درون واجد پنج میلیارد ویژگی است این پنج میلیارد ویژگی همه اش شده باهم یك کل یك واحد ویك ماهیت .

برادرسلیمی : وقتی که شمابحث درون وبیرون رابیان می‌کردید اگرپرسیده شود درون یك کیفیت چیست و بیرونش چه هست یامثلاً خودش ربط دارد یانه میگوئیم وقتی ازخود این کیفیت صحبت میشود یکی از ابعادش زمان است یعنی ابعاد آن رابیرون نمی‌بریم بلکه این یکی ازارکان خود کیفیت است .

حجت الاسلام حسینی : معنای اینکه بعد خودش هست رادارید می‌کنیم ببینیم آیا معنای بعد خودش هست چیست ؟ منظور از بعد وکلمات " ب و ع و د " چیست ؟ اینکه می‌گوئید جریان یعنی چه ؟ آیا جریان بودن بمعنی نفی حرکت است ؟ آیاکثرات متصله را جریان میگذارید ؟

برادرسلیمی : اگر یك چیزی حرکت نداشته باشد کیفیت هم ندارد شیئیت ندارد ۰

حجت الاسلام حسینی : پس بنابراین اینگونه نیست که کثرات متصله یك وحدتی درست بکند یعنی آیا معنای امتداد کثراتی است که به وحدت رسیده اند ؟

برادرسلیمی : وحدتشان چیزی غیر ازاین کثرات نیست ازیك بعد مثل یك خط منحنی است و ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : آیااین خط منحنی یکی هست و جریانی هم درکارنیست ؟ به اعتبار کثراتش می‌گوئید این جریان است ؟ به چه اعتباری می‌گوئید این جریان است ؟

برادرسلیمی : همین جوری که توی مکان میتوانیم این رابه خط نمایش بدهیم ۰

حجت الاسلام حسینی : آیامیخواهید تعاقب رابیاورید یانه ؟

برادرسلیمی : تعاقب رامی‌آوریم ۰

حجت الاسلام حسینی : اگرمیخواهید تعاقب رابیاورید دیگرجاهای مختلف وجاداشتن را نمیخواهید بیاورید بلکه معنای گاه داشتن رامیخواهید بیاورید وآن معنا معنای تعاقبی است و بااین بیانتان نمی‌سازد ۰

برادرسلیمی : اگرمابخواهیم این جوری تصحیح کنیم آن وقت باید یك جوری هم بگوئیم که این کیفیت اصل موجودیتش به آن حرکتی که دارد هست یك جوری هم باید بکنیم که آن اصل موجودیت خود شیی را به خطر بیندازد ۰

حجت الاسلام حسینی : این معنایش این است که درمعنایی که ازشیی دارید تامل کنید و نه اینکه بنده دست از طرحم بردارم، شما دست بردارید .

برادرسلیمی : فرض اولیه ما این بوده است که اگر شیی بصورت استاتیك شود دیگر شیی نیست یعنی اصلاً شیئی نداریم که زمان نداشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : شما درمعنای شیی تصرف می‌کنید ولذا چرابنده برگردم وچرا شما برنگردید ؟

برادرسلیمی : شما هم همین نظر رافکر می‌کنم داشته باشید وغیرازاین نیست ؟

حجت الاسلام حسینی : معنای خصوصیت قائل شدن یعنی چه ؟ نسبت بین کثرت و وحدت نهایتش اینست که آن خصوصیت قائل شدن شما را زیر سئوال میبرد .

برادرسلیمی : ما اصلاً نمیخواهیم خصوصیت شیی رابه آن معنابگوئیم بلکه میگوئیم اصلاً اگر خصوصیتی هست باید همراه بازمان باشد وقتی میگوئیم این، این خصوصیت رادارد این را باید همراه بازمانش بگوئیم وهیچ کیفیتی رابدون زمان نمیشود لحاظ کرد این خصوصیت درعالم هست .

حجت الاسلام حسینی : غرضتان از زمان چیست ؟ آیاتوی کل دارای زمان باشد یابیرونش یانسبت بین درون و بیرون ؟ زمان داشته باشد یعنی چه ؟

برادرسلیمی : یعنی یك نحوه حرکتی داشته باشد .

حجت الاسلام حسینی : یعنی چه ؟ یك نحوه حرکت داشته باشد یعنی چه ؟ یعنی این واجد مرتبه بعد نباشد یاواجد باشد ؟

برادرسلیمی : واجد باشد .

حجت الاسلام حسینی : اگر واجد باشد پس دیگرچه چیزی حرکت میکند ؟

برادر معلمی : در مورد این مطالبی که فرمودید شاید اگر از یک مقداری عقبتر شروع کنیم بهتر باشد به نظر میرسد که کثرت در مقابل واحد است نه در مقابل وحدت یعنی در جوف وحدت این معنا هست که یک متغایرینی هستند که در عین تغایر یک واحدی را هم تشکیل دادند اگر می‌گفتیم " کثرت و واحد " قابلیت جمع شدن نداشتند ولی همینکه میگوئیم " وحدت" یعنی چیزهایی هستند که با همدیگر مختلفند ولی در یک بعدی هم با همدیگر اشتراک دارند حالا در مورد این معنا چند تا احتمال میشود مطرح کرد که ببینیم کدام آنها صحیح است . یک وقت میشود گفت که " کثرت است ونه وحدت بلکه یک چیز دیگر است " یک وقت میشود گفت " هم کثرت است وهم وحدت " و یک وقت میشود گفت " از بعدی کثرت است واز بعدی وحدت" احتمالهای دیگری هم میتوان مطرح کرد که بگوئیم " فقط کثرت است " یا " فقط وحدت است " که اینها قطعاً غلط است وبا مباحث قبلی‌مان ناسازگار است زیرا " فقط کثرت " بمعنی انفصال مطلق و " فقط وحدت" بمعنای اتصال مطلق است واین دوتا غلط است . اما سه احتمال دیگر: اگر بخواهیم بگوئیم " نه کثرت است ونه وحدت " آیا این به چه معنا هست ؟ اگربخواهیم بگوئیم " هم کثرت است وهم وحدت " به چه معنا است واگربخواهیم بگوئیم " ازیک طرف یعنی باصطلاح دوطرف یک مطلب است که ازیک طرف کثرت دارد ولی ازیک طرف دیگر وحدت دارد " یعنی چه ؟ درهرحال حالا این مسئله کثرت و وحدت هم اعم از زمانی ومکانی است یک وقتی کثرت و وحدت زمانی رامیگوئیم ویک وقتی هم کثرت و وحدت مکانی رامیگوئیم و فرقی هم ازاین بعد ندارد که یک طول یایک جریانی راازبعد زمان تقسیم کنیم یایک طول یایک کل مکانی راازبعد مکانی تقسیم بندی کرده ویگوئیم " کثیر و وحدت " که این بحث ظاهراً مقدماتی تر از آن بحثها هست که اگر روی همین قسمت نظرتان رابفرمائید میتوان بحث را ادامه داد .

حجت الاسلام حسینی : آیاازبین سه احتمال " نه کثرت است ونه وحدت" , " هم کثرت

است هم وحدت " و " از بعدی کثرت و از بعدی وحدت " نظرشما قول سوم است ؟

برادر معلمی : بله اما ما میگوئیم کثرت و وحدت مربوط به یك چیز است . از بعدی کثیر است و از یك بعدی واحد است . به عبارتی هم وحدت است وهم کثرت و هرکیفیتی وهمه آن چیز های دیگری هم که قبلا گفتیم همین طوری بوده است .

حجت الاسلام حسینی : سئوال این است که آیا نسبت بین وحدت وکثرت است یا از بعدی مثلا کثیر واز بعدی واحد است ؟

برادر معلمی : در تعریف همین لغت " نسبت " است که این چیزها راگفتیم اول میگوئیم " نسبت بین کثیرووحدت است " ولی آیا نسبت بین کثیرووحدت یعنی چه ؟

حجت الاسلام حسینی : یعنی امری است که نه میشود به آن کثرت را به لحاظ کثرت انتزاعی نسبت داد ونه میشود وحدت رابه لحاظ وحدت انتزاعی بآن نسبت داد یعنی نه یکپارچگی و نه تعدد (هیچکدام) رانمیتوان به لحاظ انتزاعی به آن نسبت داد پس بنابراین حقیقتش حقیقی است که موصوف به این دوتا نسبت و درعین حال نمیتوان این دوتارا ازآن سلب نمود . و نه بتوان از آن سلب کرد ونه بتوان به آن نسبت داد , نمیتوانید بگوئید " هم کثرت است وهم وحدت " بلکه امری است بین اینها . به عبارت دیگر" نسبت بین وحدت وکثرتی " را که ما میگوئیم هم " نسبت بین وحدت وکثرت " نسبت به حقیقت این جهان است (ونه در باب مشیت) که هم دارای کثرت است وهم دارای وحدت و کثرتش هم براساس وحدت است .

برادر معلمی : بحث مشیت که یك بحث دیگری است .

حجت الاسلام حسینی : در بحث مشیت میخواهیم بگوئیم که کثرت اصلاً مبتنی بروحدت است اصل و زیربنا درآنجا وحدت است ولکن تعلق راکه می‌گیریم نسبت بین آن زیربناوروبنای آن یعنی نه زیربناست ونه روبنا بلکه چیز دیگری است .

برادرمعلمی : آن بحثی که درمشیت وضع چه جوری است آن یك بحث دیگراست ۰

حجت الاسلام حسینی : آن چیزی که میخواهید بگوئید درباره اشیاء زمان دارد اربد میگوئید یا درباره آن تابلو ؟

برادرسلیمی : چیزی که داریم می‌گوئیم وچیزی که میخواهیم بشناسیم یك شیی هست که تغییر وتغایر دارد ۰

حجت الاسلام حسینی : پس اشیاء عالم را دارید میگوئید واگراشیاء عالم هست نه معنای کثرتی دارد ونه وحدتی بلکه نسبت بین آنهاست و صرف تعلق هم هست وصرف تعلق یعنی نه درآن هویت کثیر است (ونه درآن خصوصیات کثیراست) ونه ابایی ازخصوصیات کثیر دارد ۰

برادرمعلمی : وقتی که میگوئیم کیفیت وجه اختلاف و وجه اشتراك دارد ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : اگرشماگفتید ازخصوصیات کثیر ابا ندارد ودارای خصوصیات کثیر هم نیست ۰۰۰

برادرمعلمی : اگر این معنارابفرمائید یك معنای جدید است درحالیکه قبلا که بحث می‌کردیم می‌گفتیم که هرکیفیتی در درونش وجه اختلاف و وجه اشتراك است وخودش هم نسبت به یك کیفیت دیگری اختلاف و اشتراك دارد ۰

حجت الاسلام حسینی : اختلاف واشتراك دارد یعنی چه ؟

برادرمعلمی : یعنی اینکه یك تغایری باشیی دیگری دارد و واقعاً تغایر دارد یعنی واقعاً این یك چیزی دارد که او ندارد واوهم یك چیزی دارد که این ندارد ۰

حجت الاسلام حسینی : این به لحاظ تعلقش هست که این جوری است نه به لحاظ حقیقتش ۰

برادرمعلمی : ولی ازهمدیگرجدا نیستند یعنی وجه تغایر یك چیزی نیست که برود یك

گوشه شیی بایستد و بعد وجه اشتراك هم یك گوشه دیگر ازشیی بایستد این وجه تغایر و وجه اشتراك با همدیگر هستند .

حجت الاسلام حسینی : با هم بود نشان معنایش همین است که کسب خصوصیت (عین کسب وحدتش) از امر دیگری میکند که این خودش محض تعلق است ومحض تعلق نه در آن خصوصیت وحدتی است ونه کثرتی ، نه ابایی از کثرت دارد ونه خصوصیات کثیر دارد . متعلق هست و کسب از متعلق خودش کسب خصوصیت میکند .

برادر معلمی : آن بحث تعلق که کیفیت هیچ چیزی از خودش ندارد یك بحث دیگر است و آن بحث درمجموعه تعین در رابطه نیست بلکه آن تعلق مجموعه تعین در رابطه به خالقش هست امادر مجموعه تعین در رابطه که می‌گفتیم یك شیی هم یك چیزی ازخودش دارد وهم یك چیزی از دیگران ...

حجت الاسلام حسینی : تعلق به مشیت دارد .

برادر معلمی : تعلق به مشیت یعنی از مجموعه تعین در رابطه بیرون میرویم .

حجت الاسلام حسینی : مشیت ابایی ندارد که ناظر به کثرات باشد به خلاف خالق .

برادر معلمی : عیب ندارد ، منظور این است که مایك وقت دربحث مجموعه تعین در رابطه داریم صحبت می‌کنیم ویك وقت میگوئیم ازاین مجموعه میخواهیم بیرون برویم حال اعم از اینکه بین اینجا تا خالق هم صد تاپله بخورد ومشیت ، فعل اراده ، اختیار، هم مطرح شود تابعد به خالق برسد . به آن قسمتش اصلاً کار نداریم وآنهایك بحث دیگراست امادرخود مجموعه تعین در رابطه آیاوقتی می‌گفتیم " کیفیت در رابطه متعین میشود " به این معنا نبود که " کیفیت در ربط زمانی ومکانی متعین میشود "؟ویعنی تعین اعم از زمان ومکان است، شامل بر زمان ومکان است اگرمابخواهیم شناسایی بکنیم چه مابخواهیم شناسایی بکنیم وچه کیفیت

بخواهد تعین داشته باشد مگرنباید ازتعین شروع بکنیم ؟ اگرمابخواهیم برنامه ریزی بکنیم مگر نباید ازتعین شروع بکنیم به این گونه که اول آن جریان و آن برنامه را یك واحد بگیریم و آنرا ثابت بدانیم یعنی آن بعدش که تغییرمیکند وآن وجه اشتراکش که ازاین کیفیت شروع میشود وبه کیفیتهای دیگری میرسد را اصلاً مورد نظر قرارندهیم ۰

حجت الاسلام حسینی : برنامه مسیرمطلوب است غیر از آن چیزی است که درمسیرجاری میشود برنامه از قبیل مشیت من است ۰ این مشیت چه ربطی به شیی دارد ؟ مشیت ، شاء اراده ، خواست و اختیار گاهی است که درمورد خالق است وگاهی است درمورد من است ۰ در مورد مشیت من عیبی ندارد که بگوئید وحدت وکثرت دارد (در رتبه خیلی خیلی نازله اش) ولی این چه ربطی به شیی دارد ؟

برادرمعلمی : نه منظور این هست که وقتی که ما میخواهیم برنامه ریزی کنیم ازاین مشیت خودمان شروع می‌کنیم حالا به مشیت حضرت حق کاری نداریم ۰

حجت الاسلام حسینی : شما میگوئید ما اول یك " شاء" میخواهیم که درآن " شاء" نباید تغییر باشد ۰

برادرمعلمی : مایك برنامه می‌ریزیم(فرض‌کنید یك برنامه پنج ساله) به این که آیا این پنج سالش با همدیگر در ذهن ما می‌آید باز نمی‌آید اصلاً کاری نداریم ۰ وحتماً هم این جوری‌هست که برنامه پنج ساله هم ناگهان توذهن آدم نمی‌آید وآن هم خودش مراحلی دارد ۰ اما بعد که من این برنامه را پیاده می‌کنم یك وقت هست میگوئیم برنامه پنج ساله آیده ویك وقت میگوئیم برنامه پنج ساله گذشته ، وقتی که ما این برنامه رابه ذهن می‌آوریم یاوقتی که اون برنامه رامحقق می‌کنیم ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : شیئی که متعلق به برنامه است یك حرف است ، فعل شمایك‌چیز

است و برنامه یك چیز دیگر .

برادر معلمی : یعنی آن چیزی که محقق میشود .

حجت الاسلام حسینی : غرضتان از آن چیزی که محقق میشود چیست ؟ فعل شما که محقق میشود وتصرفاتی می‌فرمائید ویك تغییراتی هم در آن چیزی که متعلق به برنامه شما است پیدا میشود ولی حرکت آن حرکت متوالی است .

برادر معلمی : خوب متوالی باشد ما که نگفتیم متوالی نیست حرف ما اینست که ما یك برنامه‌ای می‌ریزیم ومیگوئیم که این کیفیتها را این جوری تغییر می‌دهیم تا این کیفیتها به این نحوه بشوند مثلاً این اکسیژن را می‌ریزیم روی هیدروژن تا آب درست بشود وبعد آب را کنار گچ قرار میدهیم تا فلان بشود در این برنامه ریزی که چیزی غیر از این نیست برنامه یك مقدارش فعلهای ما هست ویك مقدارش عکس العملهایی است که کیفیتها از خود شان نشان میدهد یا تغییراتی است که به تبع اعمال ما در اینها پیدا میشود .

حجت الاسلام حسینی : بفرمائید که به میزانی که در مشیت بالغه تعلق اینها به مشیت ما واگذار شده است یعنی تعلق مراتب مختلف دارد واین هم یك مرتبه نازله اش است یعنی آنها متعلق است تغییراتشان به تغییرات در " شاء " من وتغییرات من هم مثلاً در یك جای دیگر معین میشود .

برادر معلمی : ما فرض می‌کنیم که یك کسی که برنامه ریزی می‌کند برنامه ریزی را یك جوری می‌کند که آن برنامه ریزی قابل تحقق باشد نه اینکه بیاید کیفیتها را یك جوری تغییر بدهد که خدا آنها را آنطور قرار نداده باشد زیرا در اینصورت برنامه اش اجرا نمیشود وشکست میخورد ما به این برنامه کاری نداریم بلکه ما یك برنامه می‌ریزیم وتوجه هم داریم که این کیفیتها را خدا برای یك هدف خلق کرده ویك قابلیتهایی در اینها قرار داده که از آن قابلیت خودش ما

نمیتوانیم آنهارا برید ه وبه جای دیگری ببریم مایك برنامه پنج ساله بایك برنامه یك ساله در ذ هنمان درست می‌کنیم سپس آن را محقق می‌کنیم و این برنامه پنج ساله اعم از فعلهای من هست واعم از عکس العملها وتا ثیر وتا ثراتی هست که کیفیتها توی برنامه پیدا میکنند بعد که آن کیفیتها تحقق پیدا کرد ند ما میتوانیم بگوئیم برنامه پنج ساله ما (یعنی اجرا وتحقق آن برنامه پنج ساله) یك کیفیت است یك وجود است که آن کیفیت و وجود زمان بعد ش هست یعنی میگوئیم سال اولش اینجوری است وسال پنجمش اینجوری است مثلاً نسبت به یك چیزی که گذ شته و آسانتر میشود گفت میگوئیم اول وضعیت اقتصادی این جوری بود بعد فردا صبح این جوری شد ، این تغییر پیدا شد ، این تغییر پیدا شد واین تغییر پیدا شد تابه اینجارسید ۰این تا به اینجارسید ن بمعنی این نیست که دیگر درآن بسته شد ودیگربعدازآن تغییر نیست بلکه یك تغییرات دیگری هم پشت سراین هست وآن تغییرات هم بااین تغییرات یك ربطی دارند ولی این برنامه خاص را (نه فقط مشیت آن را بلکه اجرای آن را) میشود یك کیفیت گرفت ویك کیفیت هست ۰

حجت الا سلام حسینی : گرفتنی راکه ما میگیریم ومفروض می‌کنیم باحقیقت آن چیزی که متغیر میشود دوتا است ۰

برادر معلمی : نه خودش راما میگوئیم این برنامه پنج ساله یك کیفیت است یعنی یك تعین دارد که این تعینش باتعینات قبل وبعدش وباتعینات هم جوارش تا ثیروتا ثراتی دارند که آنها حالا فعلاً مورد بحث نیست بلکه مورد بحث خود این تعین است ومیگوئیم خود این تعین زمان بعدش است یعنی وجودی دارد که گسترده است یعنی برنامه پنج ساله است یعنی پنج سال طول کشیده تااین محقق بشود یعنی هر تکه از وجودش توی یك زمانی هست توی سال اول — وجودش این جوری است سال دوم این جوری است ، سال سوم اینجوری است ، بعد هم بازخود آن سالها هم خرد میشود ۰

حجت الاسلام حسینی : آیا اینها مترتبند یا متوالی ؟ آیا اینگونه است که این ترتب دارد و قسمت سال اول و قسمت سال دوم را با هم می‌بینیم ، ؟

برادر معلمی : نه اینها هیچ وقت همراه هم نیست یعنی هرکدامشان در زمان خود شان هستند .

حجت الاسلام حسینی : آیا میگوئید اولی ازبین میرود وبعد دومی حصول پیدا میکند ؟آیا شما نسبت به شیئی که متعلق به برنامه شماست دارید صحبت می‌کنید یا نسبت به ادراك از آن حرکت ؟

برادر معلمی : نسبت به خود شیی داریم صحبت می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : خود آن شیی که اینطور نیست که همه آنها با هم باشند

برادر معلمی : ما هم نگفتیم که همه آنها با هم هستند ما میگوئیم که اعمالی که درسال اول انجام شده است درسال دوم آن برنامه ء اجرا نشده است .

حجت الاسلام حسینی : چیزی که درخارج است نه پنج سال دارد نه یك روز دارد ونه یك لحظه شیئی امر متعلق است . امر متعلق چه ربطی دارد که زمان را داخل آن ببرید ؟امر متعلق بین زمان ومکان قرار دارد یعنی نسبت بین زمان ومکان است ولذا شیئیت آن شیئیت تسامحی است ، نسبتی است ونه اینکه خود شیی باشد .

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۷ ـ الگو

برادر معلمی : در جلسه گذشته به این نتیجه رسیدیم که بهتر است اول اشتراکی را که در مطالب است ذکر کنیم تا شاید بهتر به نتیجه برسیم در این مورد دو مطلب هست یکی در مورد خود عینیت است که روشن است در عینیت هم تغییر هست وهم تغایر، هم چیزها با هم تفاوت دارند وهم اینکه چیزی ثابت نیست ومرتب هرکیفیت ورابطه ای تغییر میکند ولی آن چیزی که مورد بحث ما بوده است اینستکه ما میخواستیم یك الگوئی برای برنامه ریزی درست کنیم ۰ آنچه که در جلسات قبل فرمودید مثلاً در مورد مشیت حضرت حق اینجور بود که هرچند میگوئیم که ما اصلاً نمی دانیم وضعیت چه جوری است ولی در آنجا میشود گفت که مشیت یا در رتبه امر ثابت همه چیزها با هم هستند ، حالا ما به آن مرتبه کار نداریم وبه برنامه ریزی خودمان می پردازیم ۰

حجت الاسلام حسینی : اصلاً در مرتبه " شاء " یعنی خواستن درخواستن باید همه مراتب با هم باشد غیر از بوجود آمدن خواسته که مثلاً حتماً در مورد ما تدریجی است وما خود ما ن جزء تغییروتغایر هستیم یا خود این خواست جزء اموری است که بهرحال یك وقتی هم حادث شده ویك وقتی هم این خواست ازبین میرود ۰ نفس خود خواست هم جزء عالم تغییروتغایر است خودش هم مرکب است هم پیدایش آن هم رفتن آن وهم همه چیزش تغییرمیکند ۰ این درخواست خاصیتش اینستکه همه این مجموعه های بزرگ ۰۰۰

برادر معلمی : همین مطلب هم مورد نظرماست که در عینیت هم تغییروتغایر وجود دارد یا این کیفیتهائی که به وجود می آیند وجودشان یك وجود تدریجی است ۰ در بحث برنامه ریزی یا خواست ما نه خواست حضرت حق ، می بینیم وقتی میخواهیم برنامه ریزی کنیم برنامه ریزی پنج ساله یا یك ساله ، کوچك یا بزرگ درست است که خود برنامه ریزی هم مراحلی دارد ممکن است بگوئیم اول تعیین هدف می کنیم بعد تعیین وضعیت شناسائی موجود می کنیم ۰ بعد راه رفتن از موجود

به مطلب را درست می‌کنیم که اینها مراحل آن است ومابه آن کار نداریم ولی آخرکار که این مطلب درست شد ما یك برنامه ای داریم که در آن برنامه ما همه ٔ چیزها با هم حضور دارند وهرکدامشان هم یك زمان ومکان خاصی در برنامه دارد (نه در عینیت) هرکدام بعد زمانی ومکانیشان خاصی است که مشخص است که ازچه زمانی شروع و به چه زمانی ختم میشود بعد ازچه فعالیتی شروع وقبل ازچه فعالیتی خاتمه پیدا میکند ٠

حجت الاسلام حسینی : در برنامه نظریه زمان داریم یا زمان در آن است ؟

برادر معلمی : نه اینکه خودش تغییر میکند به این معناکه زمان توی آن است و زمان خودش تغییر میکند ٠

حجت الاسلام حسینی : اصولاً معنی تغییری در آن است یا تغایری به لحاظ زمان ؟ — لحاظ زمان میکند وتغایرد رست میکند (در مراحل اولیه وثانویه) یا اینکه درونش زمان است ؟

برادر معلمی : به لحاظ زمانی تغایرهای زمانی رامشخص میکند ٠

حجت الاسلام حسینی : تغایرهای زمانی دارد همانطورکه تغایرهای مکانی دارد یعنی موصوف به یاء نسبت هستند به لحاظ زمان ومکان ، نه اینکه خود زمان ومکان آنجا باشند ٠

برادر معلمی : بله ، ولی بعد زمانی ومکانی کیفیت در آنجا نشان داده میشود که این کیفیت فرضاً اگر یك واحد داشته باشیم بعد زمانیش پنج روز است وآن یکی سه روز است وهمراه با اینکه این فعالیت باید وقوع پیدا کند آن دو فعالیت دیگرهم، هم عرضش باید وقوع پیدا کند ولی آن یك فعالیت دیگر نمیتواند وقوع پیدا کند باید بعد ازاینها باشد ٠ حالا اگر در برنامه ریزی دنبال چنین چیزی می‌گشتیم یعنی یك برنامه یا مدل والگومیخواهیم که در آن همه کیفیتها در مدل حضور داشته باشند و زمان ومکانشان هم معین شده باشد ، آیا در اینجا میتوانیم بگوئیم که جایگاه یك کیفیت در برنامه (جایگاه به لحاظ زمان ومکان) مشخص میشود به این ترتیب که قبل و

بعد وهم عرضهایش مشخص میشود و تعین در رابطه دراین ماکت کوچکی که درست کردیم کاربرد دارد • یعنی هرفعالیتی متعین میشود به لحاظ سایرین وبه لحاظ خودش ، یعنی با دیگران وخودش روی هم باید آن غرض وهدفی راکه ما داشتیم تامین کنند بنابراین هم دیگران به این می‌گویند دراینجا باید چه فعالیتی انجام شود وهم خودش از خودش چیزی دارد ، یابه عبارت دیگر خودش به اضافه سایرفعالیتها باید آن غرضی خاص رابدهند بنابراین در اینجا ماکلیه فعالیتهائی که باید انجام شود راباایکه از لحاظ زمانی با هم اختلاف دارند همراه با هم در اینجامی‌آوریم وبین آن یك فرمول تعادل می‌نویسیم • مابین این کیفیت وسایرکیفیتها ، درمرحله اول که تعین برنامه ای آنهارادرنظر داریم کار به زمان ومکان نداریم یعنی تعینی (فعل و انفعالی ــ فعالیتی) راکه درآنجاگفتیم همراه بازمان و مکانشان یك چیزگرفتیم • یك مثال صبح خدمت برادران عرض‌کردیم گفتیم در برنامه ریزی جدیدکه انجام میدهند یك محور زمان می‌کشند بعد هرفعالیتی رابصورت یك خط نشان میدهندکه آن کشیدگی و مقدار طولی که یك خط دارد بیانگر اینستکه این چقدر زمانش طول می‌کشد بعد این خطهاراکه هرکدام نمایشگر یك فعالیت است جوری برنامه ریز باید تنظیم کندکه کمترین زمان طول بکشد تااین پروژه تمام شود واو باید بتواند محاسبه‌کند که مثلاً اگر یك ساختمان را بخواهد بسازد نگاه میکند اولین فعالیتی که میخواهد انجام شود چیست ؟ بعدآیا همراه آن هم میشود فعالیت دیگری هم شروع شود ؟ اگر نمیشود آنجایك فعالیت خاص داریم • بعد همینجور فعالیت بعدی و بعدی • درعین حال مثل موقعی که برای ساختمان سازی دارند کف را موزائیك میکنند میتوانند دیوارها راسفیدکنند وسقف راهم میتوانند قیرگونی کنند • این سه حالت میتواند دریك زمان واقع شود بعد از روی این زمان کل پروژه راکه برابر باطولانی ترین زمان است هرکدام از زمانها یك خط میشود طولانی ترین خط زمان‌کل این پروژه میشود ومیگویند این خانه سازی درعرض ٦ ماه تمام

میشود و زود تر از آن نمیشود چون فعالیتهارا اینجوری کنارهم می‌گذارند . بنابراین درآنجا هم ماکیفیتهارابازمان ومکانشان دیدیم وقتی آنجایك فعالیت داریم به اسم سفیدکاری اتاقها ، که جایگاه خاصی دارد وباید بعد از شالوده وشفته‌کاری وکاه‌گل انجام گیرد . آنجائی هم که میگوئیم سفیدکاری ، آن یك فعالیتی است که یك بعد زمانی دارد یعنی دفعتاً واقع نمیشود بلکه یك ساختمان سه هفته طول می‌کشد تاسفید شود ، ولی ما این سه هفته رایك فعالیت گرفتیم اول کار که تعادل تعینهارادرنظر می‌گیریم این زمان ومکانی هم که این دارد قاطی خودش است یعنی وقتی میگوئیم سفیدکاری یعنی سه هفته کار . بعدش به این فعالیت که میرسیم در تقسیم بندی فرضی می‌کنیم تقسیم بندی اول تعینی است خود سفیدکاری یك چیز است تقسیم‌بندی دوم تقسیم بندی زمانی است فرضاً میگوئیم سفیدکاری که بعنوان یك واحد درنظر گرفته شده بود حالا در بعد زمان که سه هفته میشود درهرکدام از هفته هاوروزها وساعتها چه قسمتی باید انجام شود به عبارت دیگر یعنی وقوع که درآنجا فقط بصورت یك خط ملاحظه شده بود و همه هم همراه هم بود درعینیت که میخواهد پیاده شود که یك وجود ممتد است که سه هفته طول می‌کشد ، هرتکه از وجودش به چه صورت است ؟ اول از نظر زمانی تقسیم بندی می‌کنیم و بعد هم ازنظرمکانی وبعد هم تقسیم بندیهای کمی وکیفی می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : تااینجاکه درست است فقط فرقش اینستکه نمیتوانیم بگوئیم عیناً زمان ومکان اینجاست بلکه میتوانید بگوئید لحاظ می‌کنیم نظربه زمان می‌کنیم پس درمشیت و درخواست خاصیت خاص اینستکه باید لحاظ زمان ومکان درآن بشود مافقط یك قید کوچکی اضافه می‌کنیم . دراین رتبه میگوئیم اینکه هرچیزی جائی دارد جابه لحاظ زمان تقسیم میشود یعنی جایگاهش ، جایگاه حقیقی نیست . زمان و مکان حقیقی ندارد ولکن دراینجا میتوانیم لحاظ کنیم .

برادرمعلمی : اگر درقدم اول در برنامه ریزی گفتیم تقسیم بندی تعینی است یعنی هر

فعالیتی را با زمان ومکانش (یعنی به لحاظ زمان ومکانش) که در برنامه می‌آوریم فرضاً تقسیم — بندی دوم یا سوم هم تقسیم بندی زمانی است یا بگوئیم بعد از تقسیم تعیینی تقسیم بندی زمانی است یا قبلش ، بهرحال باید یك وقتی به تقسیم بندی زمانی برسیم وقتی در تقسیم بندی زمانی وارد میشویم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی لحاظ زمان را در برنامه ریزی مشخص‌تر می‌کنیم .

برادر معلمی : ما مجبوریم در برنامه مراتبی را ذکر کنیم سال اول ودوم وپنجم ، این مراتب که یکی بعد از دیگری است هرچند همه در برنامه است در همان برنامه از بعد دیگری است را می‌بینیم . هرآینده‌ای برای هرکیفیتی یك مقصد است . یعنی غایات دارد نه یك غایت . باز در همینجا چند مطلب است . یکی اینکه ما بالاخره میخواهیم این برنامه را در عینیت پیاده کنیم باز علی فرض این است که برنامه ریزی که انجام می‌دهیم برنامه ریزی صحیح است برنامه ریزی می‌کنیم وقتی در عینیت نمیتوانیم پیاده کنیم معلوم میشود غلط است . حالا اگر برنامه ریزی صحیح را انجام دادیم بعد آن برنامه را می‌خواهیم پیاده کنیم باید حتماً یك نسبتی بین آن برنامه وعینیت برقرار شود باید تناسباتی داشته باشد . بعد میتوانیم بگوئیم در عینیت هم به همین وضعیت است که وقتی یك فعالیتی سه هفته طول می‌کشد آن سه هفته مراتبی دارد یا توالیهای خاصی دارد .

حجت الاسلام حسینی : یعنی لحاظ زمان ومکان شدن در عینیت علت میشود که شما بتوانید نسبت بین آن برنامه با چیزهائی که زمان ومکان تقریباً به نحو اجمال دارد برقرار کنید .

برادر معلمی : یعنی دوباره عین همان راکه در برنامه گذاشته بودیم ، نه عیناً همان در اینجا می‌آید فرق دارد . ولی نسبت دارد چون لحاظ شده باید تناسب داشته باشد تناسبات هماهنگی دارد یعنی به همان صورت که آنجا ترتیبی قرارداده گفتیم اولین اینست بعد آن است و

بعد آن است در عینیت هم (ضربدر همان نسبت) اول اینست بعد آن است و بعد آن ۰بنابراین همان مراتب را مادر همینجا درعینیت داریم وباز در آنجا هم میتوانیم این حرف رابزنیم که اگر یک فعالیت گچ کاری سه هفته طول می‌کشد وآن سه هفته بصورت یک خط نشان داده شد درعینیت هم که آمدیم یک گچ کاری سه هفته طول می‌کشد اگر آن رابعنوان یک تکیف درنظر بگیریم یک وجودی ممتد درسه هفته است که هرقسمتی از آن دریک روز خاصی است ۰

حجت الاسلام حسینی : لحاظ زمان، لحاظ علت امکان وجود نسبت میشود ۰

برادرمعلمی : آیاغیرازاین کار دیگری میتوانیم دراین برنامه ریزی ودرعمل براساس برنامه‌ریزی انجام دهیم؟ یعنی قید لحاظ که اضافه می‌فرمائید مایک برنامه می‌ریزیم که دران برنامه اینجوری شد بعد هم ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : تناسب بین شیی خارجی ملاحظه می‌کنیم خود شیی خارجی را بعد میگوئید تغییر می‌کند ومیخواهیم تغییر را شناسایی کنیم آن حقیقتش چیزی نیست جز نسبت بین زمان ومکان ۰ یک وقتی میگوئید مابه شیی خارجی کار نداریم ماتحقق عینی برنامه را صحبت می‌کنیم من میگویم برنامه چیست ؟ میگوئید یک چیزی هست که به یک معنا تغایری درهستی است براساس تغییر وتغایر پیدا شده وازبین میرود یک تغییروتغایری هم درخارج پیدا میشود وازبین میرود یک نسبتی هم بین آن تغییر وتغایر که نظر است و باآن تغییر وتغایری که درخارج است وجود دارد ۰ اصولا اگر وجه ساده اینهارابخواهید ملاحظه کنید باکلمه لحاظ زمان بهتر است تابگوئید خودش نسبت بین زمان ومکان است ۰ اگر خواستید بگوئید نسبت بین زمان و مکان است وخواستید حقیقت خودش رابیان کنید که کیف تعلق شود آنوقت هم برنامه وهم نسبت بین آن وهم شیی خارجی هیچکدام اینجوری توصیف نمیشود به لحاظ تغییرات ملاحظه میشود یعنی به عبارت اخری برنامه راکه شماثابت می‌گیرید این رانمیشود گفت امتداد درزمان است برنامه اگر

متغیر باشد یعنی لحاظ تغییرشدن آن بیاید آنوقت کلمه امتداد درزمان برای آن صادق است ولی اگربعنوان یك نسبت بین زمان ومکان بگیریم ویك نسبت هم بین زمان ومکان درخارج و یك نسبت‌هم بین این دوتابگیرید آن لحاظ زمان است ۰

برادرمعلمی : آن چیزی که من متوجه نشدم ودوباره سئوال می‌کنم اینستکه یك وقت ما میخواهیم یك عملی انجام دهیم وبرنامه ریزی می‌کنیم ۰

حجت الاسلام حسینی : یك وقت شمامیگوئید حقیقت یك شیی چگونه است ؟ یك وقت می‌گوئید حقیقت شیی رابایدبه یك نحوه ای شناخت تاحقیقت تغییر را بشناسیم ولو به نحو اجمال اگر حقیقت تغییر راشناختیم آنوقت قدرت داریم الگوئی برای برنامه بدهیم ۰یعنی اگر حقیقت تغییر به نحوی شناخته نشود قدرت برنامه ریزی بدست نمی‌آید ۰ آن حقیقتی راکه میخواهید بشناسید یك امر دیگری است غیر ازاین امری است که شمابگوئید حالا براساس‌آن چیزی که به نحو اجمال شناختیم برنامه ریزی می‌کنیم حقیقت آن راعرض‌کردیم نسبت بین زمان ومکان یا کیف تعلق است آنوقت درآن زمان ومکان متحد است اینجوری هم نیست که بشود گفت مایك کل‌فرض می‌کنیم درآن زمان است ولی خودش زمان ندارد ولی اگر این شکلی باشدکه بگوئیم این را شناخته ایم وتمام شده براساس‌آن می‌آئیم یك خواست یاشاء داریم یك برنامه داریم، میگویم عیبی ندارد خواست راوقتی ملاحظه می‌کنید اولین هدفش اینستکه اول وآخر رابا هم می‌بینید یعنی زمان را ازآن حذف می‌کنید لحاظ زمان می‌کنید نه اینکه زمان درخودش است حالا درعین حال شماد نباله این فرمایشهارابفرمائید تابببینیم فرق بین آوردن لحاظ و نیاوردن لحاظ چیست ؟

برادرمعلمی : عرض‌ما هم همین بودکه اگر درمورد ذات خود تغییر کیفیت وذات خود تغییر وتغایر بخواهیم صحبت کنیم شاید همان بحثهای گذشته کفایت کند ۰

حجت الاسلام حسینی : اصل صحبت سراین بودکه آیا کل که ملاحظه میشود خودش زمان

ندارد (کل نگری که میگوئیم) الا به لحاظ کل بالاتر؟ وخودش در درونش زمان است ؟ یعنی همه ء صحبت سر این بود که کل شامل برزمان بصورت یك امتداد است ودیگرخودش زمان ندارد الا در امتداد بزرگتر • عرض می‌کنیم این معنا اگر درلحاظ زمان باشد عیبی ندارد ولی این معنای نسبت بین زمان و مکان رادیدن نیست •

برادرمعلمی : دراین قسمت هم که ما میگوئیم اینطور نیست که کل یعنی اینکه خودش زمان ندارد ماآن چیزی که درمورد تغییروتغایر داشتیم یعنی در مورد تغییر داشتیم گفتیم هروقت تغییر واقع میشود یعنی یك چیز تغییر کرده ویك چیز درحالت دوم هست که درحالت اول نیست ویك چیز درحالت اول است که درحالت دوم نیست یك وجه اشتراکی هم مابین اینها دوتا هست تا اینکه هویت تغییر حفظ شود بعبارت دیگرگفته ایم تغییر بدون وجه اشتراك تغییر نیست تغییر هم بدون وجه اختلاف تغییر نیست این دوتا همراه هم هستند نه اینکه گفته ایم در تغییر نه وجه اشتراك است نه وجه اختلاف و نه (نه وجه اشتراك نه وجه اختلاف) بلکه گفته ایم درتغییرهم وجه اشتراك وهم وجه اختلاف است ولی وجه اشتراك ووجه اختلاف مجرد از یکدیگر هم نیست •

حجت الاسلام حسینی : پس بفرمائید نسبت بین اشتراك واختلاف •

برادرمعلمی : اینکه خود تغییرچیست اینست , اگر گفتیم درتغییرهم وجه اختلاف وجود دارد واقعاً هم وجود دارد یعنی وقتی یك چیزی راگفتیم تغییر کرده واقعاً در حالت دومش ما حقیقتاً یك چیزی می‌بینیم که درحالت اول نمی‌بینیم ودرحالت اول هم یك چیزی می‌بینیم که در حالت دوم نمی‌بینیم وجه اشتراکی هم مابین این دوتا می‌بینیم ولی این سه تا , سه چیز جدا از هم نیستند •

حجت الاسلام حسینی : پس نسبت بین اشتراك واختلاف است همینکه میگوئید جدا نیستند

وبك چیزی هست معنایش اینستکه نسبتی بین این دوتا هست نه اعتراف به آنطرف قضیه تمام است ونه اعتراف به اینطرف قضیه تمام است • نسبت بین اشتراك واختلاف است نسبت بین اختلاف واشتراك مثل اینستکه بگوئید نسبت بین یك پارچگی وتعدد است • نسبت بگوئید , بگوئید این یك هویتی است که نمیشود براین هویت این معنارابه تنهائی یاآن معنارابه تنهائی بار کرد یا گفت دوتا معنادرعین حالی که مقابل هم هستند درعین حال یکی هستند اگر گفتید نسبت بین این دوتا هستند خود این تعبیربه اینکه نحوهٔ وجودش بین این دوتاست نه اینست ونه آن بنظر میرسد که این یك مقدار مطلب راحل کند •

برادرمعلمی : منظور ما اینستکه یك لغت به اسم نسبت بگذاریم یایك لغت دیگر این خیلی مهم نیست • بلکه مهم اینستکه چه مفهومی پشت اینست •

حجت الاسلام حسینی : بگوئید بین این دوتاست , بگوئید نحوه بودن این نحوه بینیت است , بین این دوتاست نه صحیح است حمل کردن این برآن ونه صحیح است حمل کردن آن براین •

برادرمعلمی : نه صحیح است حمل کردن این به تنهائی ونه صحیح است حمل کردن آن به تنهائی ؟ یانه صحیح است حمل کردن این ونه صحیح است حمل کردن آن •

حجت الاسلام حسینی : به نحومطلق نه این رامیتوانید حمل کنید پس مصداق این میشود

برادرمعلمی : به نحومطلق بین این دوتامشکل است •

حجت الاسلام حسینی : اینکه میگوئید به نحومطلق نمیشود حمل کرد وگفت این اینست معنایش اینستکه مفهوماً این نیستی نیست نه اینکه این در بعضی هست وآن دربعضی دیگر است • در هیچ مرتبه ای معنای اشتراك به نحومطلق وجود ندارد • اگرگفتید در هیچ مرتبه ای وجود ندارد معنایش اینستکه خود این مفهوم قابلیت حمل راندارد • یك وقت هست که میگوئید

بعضی مشترك است بعضی مختلف است یك وقت میگوئید روی هیچ جا نمیتوانید این راپیاده کنید معنای این حرف اینستکه خود این مفهوم قابلیت حمل ندارد آن مفهوم دوم هم قابلیت حمل ندارد ۰

برادرمعلمی : قابلیت حمل به تنهائی ندارد ۰

حجت الاسلام حسینی : کلمه به تنهائی راکه میگوئید معنای بعضیت رابرآن میگیرید ما در اینجابصورت مخلوط یك مقدار نخود ولوبیا داریم نمیشود گفت این نخود تنهاست نمیشود گفت لوبیهای تنهاست ۰ شما میتوانید بگوئید یك من حبوباتی که اینجاست بعضش نخود وبعضش لوبیا است یك وقت میگوئید درهیچ ذره ای این رابه تنهائی نمیتوانید حمل کنید معنایش این است که این مفهوم قابلیت حمل ندارد ۰ مفهوم دیگری که آن مفهوم نه مفهوم نخود است ونه مفهوم لوبیا، اینکه میگوئید همه جااین وجه مشترك وجود دارد درهیچ رتبه ای نیست که وجود نداشته باشد وهمه جای این هم وجه اختلاف وجود دارد معنایش اینستکه هیچکدام از این دو مفهوم قابلیت انطباق براین راندارد ۰ یك مفهوم ثالثی را باید پیداکنید که آن مفهوم بتواند قابلیت داشته باشد ۰ بعد این نحوه برخورد کردن که ما انتزاعی بیائیم یك وصف راجداکنیم این باطل است پس اصلاً این مفهومی راکه ما درایجاد اریم اگربخواهد معنائی وموضوعی در خارج داشته باشد از سنخ انتزاعیها نمیتوانید پیداکنید ترکیب این دو انتزاع هم کار راتمام نمیکند نسبت بین این دو میتواند کار راتمام کند ، یعنی نحوه وجودی است که غیراز این وغیراز آن است نه هم این وهم آن است ۰ نه هم نخود است وهم لوبیا ۰ این چیزی راکه ما داریم نه نخود برآن صدق میکند نه لوبیا ۰ شماکه نمیگوئید بصورت مخلوط است میگوئید بصورت مرکب حقیقی است پس بنابراین نه این برآن صدق میکند ونه آن ۰ فرقش اینستکه نه وجه اشتراك است نه وجه اختلاف مفهومی بین وجه اختلاف ووجه اشتراك است ۰

برادرمعلمی : آنموقع هم که مابحث وجه اشتراك واختلاف رامی‌کنیم همین را عرض می‌کنیم که هیچوقت وجه اختلاف به تنهائی یاوجه اشتراك به تنهائی نیست وثانیاً آن چیزی که وجه اشتراك بوده وجه اختلاف واقع میشود وآن چیزی که وجه اختلاف است وجه اشتراك واقع میشود ۰

حجت الاسلام حسینی : مابه همین دلیل میگوئیم که مفهوم بینیت رابیاورید نه اینکه بگوئید هم وهم ۰ هم وهم مثل نخود ولوبیا میشود آنوقت در اینجابعضیت پیدا میکند بعضیت هم که شما قبول ندارید وقتی میخواهید قبول نداشته باشید معنایش اینستکه این دومفهوم اینجا نیستند ویك مفهوم دیگری است ۰

برادرمعلمی : وقتی که خواستیم عمل کنیم وبرنامه ریزی کنیم که مجبوریم آن کار راانجام دهیم ۰

حجت الاسلام حسینی : بسیارخوب شمابگوئید درمراحل برنامه ریزی مامجبور به مرحله انتزاع عسایم وگذر از انتزاع داریم ۰

برادرمعلمی : وجه اشتراك واختلاف رامجبور هستیم ازهم جداکنیم ۰ یعنی حتم داریم که وجه اشتراك واختلاف در عینیت ازهم جدا نیستند ۰

حجت الاسلام حسینی : بگوئید برنامه ای راهم که آخرکار تحویل می‌دهیم ۰۰۰

برادرمعلمی : وجه اشتراك چیزخاصی نیست که بشود آن راکنار کشید که درآن تغایر و تغییر وجود نداشته باشد ووجه اختلاف هم بازه همین وضعیت است ۰

حجت الاسلام حسینی : درمراحل اطلاع عیبی ندارد بگوئید مادرقدمهائی انتزاع میکنیم ولی انتزاعهابرای مقدمه سلب است نه مقدمه ایجاب ۰

برادر پیروزمند : کیفیت رایك وجود گسترده درزمان بدانیم یعنی یك مجموع ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : نه مااین حرف رانفهمیدیم مگربرای مرحله انتزاعهای خاص در

مرحله انتزاعی چنین کاری می‌کنیم .

برادرحسینیان : پس اختلافی ندارند ، یعنی آن تأثیری ندارد شناخت حقیقت شیی...

حجت الاسلام حسینی : کمی فرق میکند ، وقتی میگوئیم بیرون ودرون حالا مابیائیم بگوئیم که مثلاً هرکدام از اینها وقتی میگوئیم نسبت به دیگر ربط واقع میشود یا از خصلتها درون واقع میشود که یك منتجه میدهد بگوئیم منتجه زمان ندارد الا درمرحله بالاتر، یابگوئیم در مرحله انتزاع زمان ندارد اگردرمرحله انتزاع بگوئید وبه این روند اضافه کنید عیبی ندارد .

برادرحسینیان : نه ماآن عینیتهارابرای برنامه ریزی می‌خواستیم ، برنامه ای که از عینیت وزمان می‌خواستیم برای این بودکه الگو را درست کنیم .

حجت الاسلام حسینی : آن چیزی که درباره اصول اولیه ای که داریم میخواهیم عینیت رابشناسیم وحقیقت شیی را ، وقتی بخواهید حقیقت رابشناسید آنوقت که میگوئید اشیاء متعلق به غایت یاجهت غایی هستند آنوقت معنای آمدن احکام یا آمدن احکام توصیفی ، اگرگفتیم اشیا به جهت غائی هستند وغایت دروجود خود شان نیست و تعلق به یك مشیتی هستند که درآن مشیت البته غایت وفعل وامر همه باهم هست آنوقت گفته ایم این نسبتی بین وحدت وکثرت است یعنی خودش نه وحدت ونه کثرت راندارد بلکه کششی است بسوی وحدت وکثرت کششی بین وحدت وکثرت است چون ندارد باید درکثرت حرکت کند . اگرگفتید چیزی کثرات را دارد اگر دارد که الان فعلیت دارد دیگرحرکتی ندارد ، اگرگفتید ندارد برای دارا شدن آن مرتباً چیزهائی به آن داده شود که قبلاً نداشت تادرکثرات بتواند کشش پیدا شود نفس کشش فقر است که ازپله اول به پله دوم کشش دارد وآن چیزی راکه باید داشته باشد ندارد تابتواند در پله دوم قرار بگیرد ، آنوقت محتاج میشود مثال این آبی که دراینجا هست برای لیوان کشش دارد آب یك استکان است ولی کششی که دارد به تمام لیوان است نه تمام لیوان هستی ندارد ، آن

چیزی که بخواهد تمام این لیوان راپرکند ندارد ، انوقت به آن مرتبه ای افاضه میشود که بتواند لیوان راپرکند ولی درعین حالی که لیوان راپرکرده اینجوری نیست که به پارچ کشش نداشته باشد نفس آن کشش داردکه همه پارچ راپرکند درآن مرتبه هم نسبت به پارچ فقر دارد غیرازاینکه درآن چیزی که دارد قیوم میخواهد احتیاج دارد یك نحوه احتیاج هم در حرکتش دارد آنوقت میگوئیم نفس کشش یعنی نفس فقر و احتیاج ، ذاتاً این محتاج است که به اوعطا شود از ناحیه ای که میتواند اعطا کند اگرما این مطلب راگفتیم نتیجه کار این میشود که امتداد درزمان معنایش این نیست که خود این دارا هست ممتد است ایجاد اولیه اش باایجاد آخرش هیچ فرقی ندارد اول که ایجاد شده اگر مرتباً بخواهد به آن اضافه شود معنایش اینستکه ایجاد اولش باایجاد آخرش فرق دارد • قیومیت اولش با آخرش هم فرق دارد •

برادرحسینیان : این معنا رامی‌پذیریم ولیکن تاثیرش درحقیقت شیی چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : اگراین زیربنارا پذیرفتید در روبنامی‌آئیم اولا که احکام الان در مورد آن محقق نیست فعلیت ندارد • احکام مال حاکم بر جریان رشد است نه مال این التزام به آن فعلی است • یعنی قبول داشتن این رساله درست است نه اینکه این رساله الان پیاده میشود به حسب مراتبی که مرتباً این رشد پیدا میکند آنوقت مرتب مجموعه ، مجموعه میشود اگراین راگفتیم بنا به آن بحثی که دربحث ولایت عرض‌کردیم معنای " رب " که ربوبیت مطلق مال حضرت حق جلت عظمته است رب حقیقی که اعطاء میکند پرورش را ، اعطا هستی وایجاد هستی رامی‌کند غیراز متصرف در هستی • ایجاد و هو خالق هستی را خلق میکند واو رب مطلق است ربوبیت نازله اش به دست نبی اکرم (ص) است بعد به رب اغفرلی و لوالدیه وارحم هماکما ربیانی صغیرا این مرتبه ای از ربوبیت مال پدرومادراست • پرورش یك مرتبه اش مال پدرومادر است یك مرتبه ایجادش مال حضرت حق است مرتبه ولایتی آن که مال ولی فقیه است وبرای رشد تصرف میکند

فاید ه مطلب این میشود که یك وقتی هست که میگوئید احکام اصل است به معنای کیفیاتی که آنها را انجام د هید رشد حاصل میشود یك وقت میگوئید نظریه عینیت کنید مبتلابه رابرای اوصاف حمید ه ای که شارع فرمود ه تغییر بد هید آنوقت برای رسید ن به آن اوصاف حمید ه ببینید مبتلابه اول چیست مبتلابه ثانی چیست انجام د هید ۰ پس احکام مجموعه ای میشوند که باید از آنها گزینش کرد ۰ آنوقت باز خاصیت احکام اینجوری میشود که آثار احکام مطلق نیست که بگوئید احکام راعمل کنید آثارش درست میشود احکام در ظروف تخصیصی یعنی نسبت بین کم وکیف اثرش مشخص میشود ۰ احکام به اثرش منهای کمیت محض یعنی منهای عینیت محض التزامی است که خودش یك کمی دارد وربطی هم بااین کمیات ندارد وشدت ایمان رامیخواهد ۰این خارج را که ملاحظه می کنید نسبت بین کم وکیف است که اثر دارد ۰ اگرچنین شد معنایش اینستکه به کیف به تنهائی اثر دارد وبه کم تنهااثر دارد هردو در اثر سهیم هستند ۰ اگرچنین است ۲۰ هزار رقم تخصیص که فقط با ۲۰ حکم به بیشتر باشد (اول مجموعه احکام را در ۲۰ عدد محضور می کنیم) و می گوئیم اگر ۲۰ حکم بیشتر نداشته باشیم واین ۲۰ حکم رامرتباً بتوانیم درتخصیصهای مختلف برگردانیم ۰ یك دفعه به این کم بها د هیم یك دفعه به آن کم بها د هیم نسبتهای مختلفی درنظر بگیریم ۲۰ هزار نحوه اثر ظاهر خواهد شد ۰ وقتی میگوئیم احکام راپیاده کنید خودش دنیا را درست میکند سئوال اولیه ما اینستکه احکام را باچه تخصیصی پیاده کنیم ؟ میگویند تخصیصهای مناسب خودش می گویم تخصیصهای مناسب خودش مناسب با زمان است با تغییر است پس نسبت بین کم وکیف است که اثر را مشخص میکند ۰

برادرحسینیان : باز دربرنامه یك کم دارید ویك کیف که آنهارا جدا می کنید یك نسبت است

حجت الاسلام حسینی : آن شکی ندارد ۰

برادرحسینیان : در برنامه مشیت هستیم ۰

حجت الاسلام حسینی : من صحبتم راتمام کنم ببینیم اثرش را درجاهای مختلف کجا میتوانیم ببینیم .

برادرحسینیان : هستی آن در برنامه ای که لحاظ زمان ومکان بصورت استاتیك وجود دارند یك وقت هست که همین برنامه رامیگوئیم درخارج هست . یك وقت برنامه درذهن است که میخواهیم آن را پیاده کنیم تاثیری که این حرف دارد که بگوئیم در عینیت اینجوری نیست و بگوئیم در عینیت اینجوری هست . درچیدن این برنامه چیست ؟ یعنی اگر در برنامه تفسیرا ز زمان شیی رابگوئیم نسبت بین زمان ومکان یانسبت بین درون وبیرون است بااینکه شیی را چیز دیگری بگیریم در این برنامه ریزی یکسان است ؟در این برنامه چون لحاظ زمان میشود ...

حجت الاسلام حسینی : ازفرمایشاتی که چند هفته قبل ازخود شمااستفاده کردم ریشه بحث را خدمتتان عرض میکنم . اگر گفتید سه تااثر باهم آمده ویك چیز راتحویل داده اثربیرون واثر درون , اثر ربط . اگر چنین وضعی شد بعد آمدیم گفتیم آیا به درون تنهاکه میآئیم صحیح است که بگوئیم دوباره اثر درون , اثر بیرون , اثر ربط . بنظر من صحیح نیست که بگوئیم اثر درون وبیرون وربط , اگر در درون به نحو مساوی بودند . معنایش اینستکه هرکدام ازاینهاعین هم هستند دراینجاگفتیم که یك بالمباشره ای داریم یك بالواسطه ای داریم بالواسطه به معنای مطلب اصلی وفرعی که گفتیم آن چیزی که میگوئید اصلی هست معنایش اینستکه درون ازبیرون مستقل نیست به جوری که بریده باشد هرچند ازبیرون هم چیزی درآن وجود دارد ازربط هم چیزی درآن وجود دارد حالا چه جوری بود میگفتیم عالم کل مشیت است عالم و مشیت وهمه اش که همه چیز درآن است اگر یك دانه راازتوی آن برداریم صحیح است بگوئیم این دیگرآن تابلو اولی نیست یعنی ولو یك چوب کبریت هست که توی همه آنچه که ازاول تاآخر خلق شده این تابلو منهای چوب کبریت باتابلو باضافه چوب کبریت . بعد میگوئید همه اینهابالسویه

در اینکه این به نحو کامل تماشا شود شریك هستند . این را هم عرض می‌کنیم که آن اثر که در بیرون است در اینجا ولو کمتر هست وجه غالب درون ، اثر درونی هست نه اثر بیرونی ولی وقتی آنرا تجزیه می‌کنیم آثاری که از بیرون آمده به درون اگر همان را از آن حذف کنیم مثل همان چوب کبریتی است که عرض کردیم . صحیح است که بگوئیم بالسویه درون وبیرون وربط هرسه در داخل شریك هستند . آنوقت در تقسیم بندی یك کمی فرق کرده دیگر نمی‌گوئیم این کل تاوقتی که داشتیم بیرون را ملاحظه می‌کردیم و درون وربط را ، صحیح بود که این را بگوئیم . حالا که سراغ اینجا آمده ایم دیگر همه اینها را قطع کنیم درون این یك چیز دیگری است بیرونش یك چیز دیگر است حالا داخل آمده ایم میگوئیم درونش یك چیز دیگر است بیرونش یك چیز دیگر است ربط آن چیز دیگری است میگوئیم نه لحاظ بیرون ودرون را شما در این بفرمائید ولو لحاظ غیرغالب باشد ولحاظ غالب شما یك چیز دیگری باشد ولو وقتی اینجا میرسد اسمش عوض شود وبدانید که اگر جاذبه زمین فرق کند نه فقط مولکول آب فرق میکند تغییرات ذرات اتم هم حتماً فرق پیدا میکند میدان انرژی آن هم فرق پیدا میکند . میدانهای انرژی را نمیشود گفت که نسبتش به کره زمین قطع است ومولکول آب فضل حقیقی واقع شده بین هسته اتم اکسیژن باکره زمین . به جوری که آن بریده و قطع کرده . چگونه شما میگوئید قطع نمیشود معنا ندارد قطع شود . این از بیرون به این متصل است این اتصال را وقتی بالواسطه میخواهید بکنید آنقدر واسطه را محکم وارد نکنید تا دیگر صحیح باشد که بگوئیم اثری از کره زمین درون این مولکول آب نیست یا درون این اتم نیست بلکه آن اثر آمده وبه مولکول آب خورده وتغییر پیدا کرده . دیگر صحیح نیست به آن اثر کره زمین گفته شود . اثر اینستکه پائین تر آمده بگوید نه اثر مال همان بیرون در درون درون هم هست نهایت اینستکه وجه غالب اینجاکه در مجموعه کوچکترش هستیم چیزهای دیگراست . بنظرمیرسد که اگر اینجور بیان شود در جدول تقسیم بندی هم یك فرقهای دیگری بکند واینجور نیست که هیچ فرقی

نکند جدولی که ما می‌آئیم درست می‌کنیم مورد قبول میشود که آنجاهائی که مجبور هستیم تقسیم کنیم تقسیمات راخود مان توجه داریم که انتزاعی است فصل هائی که می‌گذاریم انتزاعی است باید حتماً نسبت بین اینها ملاحظه شود تاحقیقی شود برای شناختن یك چیز مجبوریم بگوئیم عینی ندارد ماتقسیمات درونی این راکردیم ولی بدانیم که اینها تقسیمات حقیقی درون نیست نسبت بین اینهارا پیدا کنیم تابه تقسیم حقیقی برسیم ۰

برادر معلمی : همه این بحثها مشترك است فقط درآنجاکه درباره نسبت صحبت می‌کنید ومی‌فرمائید که این فصل حقیقی درخارج نیست ومسلم است که دربحثهای قبلی هم این بوده که فصل حقیقی نه درزمان ونه درمکان وجود ندارد ولی بحثهائی که قبلاً داشتیم درمورد برنامه ریزی بود ۰ آیاوقتی برنامه ریزی می‌کنیم آن نسبتی که میفرمائید باید پیدا شود آیا همین نیست که وقتی داریم در مورد یك کیفیتی درون ، بیرون ، ربط می‌کنیم به لحاظ تعیینش یاداریم تقسیم بندی زمانیش می‌کنیم ومیگوئیم گذشته وحال وآینده به لحاظ تقسیم بندی زمانی یامکانی یاکمی‌وکیفی است ۰ آیااین سه تاراهمراه هم دیدن خود آن نسبت است ؟ منظور اینستکه ماآن نسبت رابه یك صورت دیگرنمیتوانیم برویم ببینیم جای دیگری نیست که آن راپیدا کنیم ودرجدول بیاوریم ولی همینکه ما می‌آئیم ومیگوئیم این درون این بیرون واین ربط ، درست است که هیچ فصل حقیقی هم بین این درون وبیرون وربط نیست ولی این درون بیرون وربط یك درون وبیرون وربطی هست که هرچه هم بخواهند این سه تغییر کنند درداخل همین است بنابراین آن نسبتی راکه دنبالش می‌گشتیم همین است که ماباینجور تقسیم بندی می‌کنیم ۰ اگر این سه باید ترکیب شود ولی ترکیبش چیز دیگری نیست که مابتوانیم آنرا بدست آوریم نه اینکه ندارد ما نمیتوانیم یك چیز چهارمی پیدا کنیم وسرجای این بگذاریم ۰

حجت الاسلام حسینی : سئوال اینجاست که شمابهرحال مراحل خاصی راداریدکمیات و

کیفیاتی راد ارید • وقتی ترکیب می‌کنید یا میتوانید وصفی رابرای ترکیب معرفی کنید یا نمیتوانید • اگرنتوانید وصفش رامعین کنید یعنی نمیتوانید جمع کنید اگر بتوانید هم تقسیم کنید وهم جمع‌کنید باید به چهارم برسید • اگر نتوانید تقسیم وجمع کنید الگوی خرد کرد ن راوتقسیم کرد ن راشما پید اکرد ه اید ولی جمع نمی‌کنید • حالا هزارعنوان شد صد هزار عنوان شد •

برادرمعلمی : این صد هزار عنوان ربطش د رآن مشخص است یعنی یك وقت هست که من میگویم این راتقسیم به سه جزء می‌کنم یك وقت می‌گویم این رابه د وجزء و یك رابطه تقسیم می‌کنم وقتی می‌گوئیم این رابه د و جزء ویك رابطه تقسیم می‌کنم د یگر آن د وجزء ویك رابطه • • •

حجت الاسلام حسینی : یك اثری برای کل آن قائل هستید وآن ضرب کرد ن است •که آن اثر ضرب کرد ن که مطلوب شماست معنای چهارم است •

برادرمعلمی : د رست • من نمیخواهم بگویم چهارم ند ارد بله د وئیت وربط یك وحد ت د یگری هم د ارند آن وحد ت هم سرجای خود ش است ولی منظوربه اینستکه همینجائی که ما میگوئیم آن وحد ت • • • یایك جور د یگری میشود این راسئوال کرد • شما می‌فرمائید د رعینیت نه وحد ت است نه کثرت • نسبت بین وحد ت وکثرت است • من میگویم چیزی که ما د ربرنامه نشان می‌د هیم یك طرف وحد ت رانشان مید هیم یك طرف کثرت رانشان می‌د هیم کثرتها هم ، کثرتهای مرتبط است نه کثرتهای منفصل بعد می‌گویم همین چیز ی راکه اینجانشان د اد یم ماغیرازاین چیزی — نمیتوانیم بد ست آوریم • می‌گوئیم همان نسبتهائی راکه برقرارمی‌کنیم این ربطهای بین اینها را برقرارمی‌کنیم خود ربط که یك جزء واقع شد ه آنطرفش هم وحد ت است • د یگراگراینجاسه جزء این طرف شد یعنی د وجزء ویك رابطه شد وآن طرف هم یك وحد ت چیز د یگری که پنجم شود یا ششم یا هفتم د یگرنمیتوانید آنهارا پید اکنید •

حجت الاسلام حسینی : بهرحال اگرشماخرد که می‌کنید قد رت جمع کرد نش را هم د ارید با

همین بیانی که میگوئید چه بگوئید ربط بین اینها جمع می‌کند معنایش اینستکه ضریب فنی را هم میتوانید تحویل دهید . ضریب فنی نماینده اینستکه جمع بین طرفین تعادل را نشان میدهد .

برادر معلمی : ضریب فنی هم یعنی نسبت بین اینها .

حجت الاسلام حسینی : نسبت بین اینها را که نشان میدهد یعنی حالت هرد و را منعکس میکند .

برادر معلمی : یعنی می‌گوید از این ربط دو جزء باید در کنار هم باشد .

حجت الاسلام حسینی : نه میگوئید با ضریب فنی مطالعه کردم دیدم وضع بحرانی است عدم تعادل بین دو تاست یا تعادل است . معنای این حرف اینستکه ملاحظه نسبت را می‌کنید ملاحظه جمع را می‌کنید .

برادر معلمی : خوب آنکه ممکن است وقتی ما برای وحدت جزئگیری می‌کنیم از طریق ملاحظه نسبت اجزاء، نسبت وحدت مشخص میشود که آن وحدت هست بعد خود وحدت هم باز یک جزئی است در کنار سایر اجزاء . از همینجا تا آخرین وحدتی را که ملاحظه می‌کنیم می‌آئیم بعد در آن وحدت نگاه می‌کنیم می‌بینیم آن وحدتی که میخواستیم هست یا خصلت وحدتی که مورد نظر ما بوده عوض شده وقتی آن خصلت عوض شده باشد ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم کدامیک از این اجزاء نسبتشان بهم خورده تا یک وحدت دیگری داده اند وآن وحدت خودش در جای خودش یک جزئی از یک وحدت دیگری واقع شده است تا به این مرتبه ای رسیده که این وحدت به جای اینکه در این حد خاص باشد در یک حد خاص دیگری پیدا شده است . از همان طریقی که یک وحدت را به سه جزء تقسیم می‌کنیم سه جزء را هم به یک وحدت تبدیل می‌کنیم دیگر جزء چهارم و پنجم را نمیتوانیم پیدا کنیم . ممکن است بگوئیم در عینیت تقسیم بندی اینجوری نیست که سه جزء مجزای از هم داشته باشیم هرچند اسم یکی را ربط می‌گذاریم ولی وجه اشتراک و وجه اختلاف جدای از هم

نیستند ودرهم تداخل دارند ولی چیز دیگری نمیشود این وسط پیدا کرد وآن رابعنوان چهارم یاپنجم یاششم گذاشت ۰

حجت الاسلام حسینی : اگربه همین اندازه بنظرمی آید بشود جمع کرد یعنی نسبت خودش جمع است آنوقت اثر پیدا میشود بعنوان امرچهارم ، اثرهم قابل تمیز است همین کافی است بنظرنمیرسد چیزی ناقص باشد ۰

برادرمعلمی : یعنی درتقسیم بندی همانطورکه فرمودید مادرعینیت بگوئیم وحدت وکثرت به معنای جدااز هم که نیست ولی دراین برنامه ریزی ماکثرت ووحدت نشان داده میشود ۰ اگر همان چارتی راکه حضرتعالی قبلا گشیدید درنظر آوریم بالای هرخانه ای برای زیرمجموعه خودش وحدت است ۰ حالا وقتی مادرپائین یك تقسیم بندی بدهیم ۰

حجت الاسلام حسینی : وهرمجموعه پائینی برای خانه بالائی کثرت است ۰

برادرمعلمی : حالا حتی میتوانیم بگوئیم این سه جزء آن وحدت رامی دهند آنوقت اگر خواستیم درمورد وحدت صحبت کنیم این کثرتها درمورد آن وحدت هستند نسبتی راتحویل میدهند بعدکه ما میخواهیم این راصحبتش کنیم چیز دیگری لازم نیست سرجای این بگذاریم و بگوئیم مگربه اینکه درعینیت به وحدت است وبه کثرت ۰ پس حالا شما میگوئید یك چیز دیگری دراین چارت نشان بده که آن به وحدت باشد وبه کثرت میگوئیم چنین چیزی درچارت نیست ۰درچارت فقط وحدت وکثرت است ونسبتها هم یك عددهائی هستند درکنارکثرتها ، که وقتی بحث کمیت پیدا میشود نسبتهای کمی ونسبتهای ارزشی سرجای خود هستند وضریب اینهاواقع میشوند وقتی یك چیز دیگری بخواهد اضافه شود ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : این ظاهراً دربحثهای بعدی است که ببینیم درکم وکیف وقتی میرسیم عین همین بحث درون وبیرون مجبور میشویم آنجا هم دوباره به نسبت بین وحدت وکثرت

برگردیم یا نه ؟ یعنی اگرچند قدم برای بحث کردن درباره وحدت وکثرت بگیریم میگوئیم در مرتبه اول بحث تمام شده حالا اگر این مرتبه از تبیین برای تا آخر الگو رفتن کافی است که خوب الحمد الله جلوتر رفتیم وبه کم وکیف کردن با زمان ومکان کردن رسیدیم ودیدیم آنجا دوباره اشکال واقع میشود وباز سرهمین ریشه برمیگردیم آن اشکال برمیگردد و ماقبل خودش را قید میزند یعنی درهرمرحله ای که پائین میرویم وقتی که می‌بینیم این نتوانست کارآئی داشته باشد اصل موضوعه اش اصلاح میشود یعنی اینجوری قبول نمی‌کنیم که چون قبلاً صحبتش راکردیم دیگر کاری به آن نداریم ولو هراشکالی که شود به آن ملتزم میشویم وجلو میرویم . میگوئیم نه آن مبین میشود برای ماکه آنجارابایدیك قید دیگری اضافه کنیم . در قدم اولیه دراین مرحله از بحث میگوئیم همینقدر کافی است در این مرحله از بحث فقط خاصیتی که پیدا شد یعنی اضافه شده به نحو جزئی فرق بین خواست ومشیت وبرنامه باعینیت که تناسب دارد لحاظ زمانی میشود ولی زمان در آن نیست . آنوقت تاجلوتر رویم ببینیم درمرحله بعدی چه میشود .

برادرمعلمی : یك سئوال دیگرهم هست که اگر درتقسیم بندی درون وبیرون و ربط که آمدیم الان به جائی رسیدیم که تقسیم بندی درون ــ بیرون و ربط رابایدجائی مطرح کنیم که گذشته وحال وآینده باشد یعنی این چارت مشیت میشود . آن تقسیم بندی راچارت مشیت خودمان داریم یعنی برنامه یعنی بیرون وحد بیرون راکه میخواهیم بگیریم به برنامه مامیرسد یا حد بیرونی راکه میخواهیم بایدکل جهان رابگیرد ؟ یعنی مشیت حضرت حق وهمه چیز باید در آن بیاید ؟

حجت الاسلام حسینی : ظاهر مطلب اینستکه بهتر است بنابه فرمایش حضرتعالی برگردیم به مشیت حضرت حق ولو علم نداریم علم اجمالی بوسیله آنچه که از خدای متعال رسیده اینها رااحکام توصیفی میگوئیم توصیف درباره خداوند تبارك وتعالی می‌فرماید (جاعل النوروالظلمات)

و تقریباً اینجور بدست می‌اید که همه ممکنات تقسیم اولیه که میکنند به نور وظلمت تقسیم میکنند . انوقت نسبت بین آن هم مراتبی از مخلوط شدن ظلمت است در باب ولایت هم ائمه نور داریم که الی ال.. هدایت میکنند وائمه نار داریم که بسوی ظلمت می‌برند . ال.. ولی الذین آمنوا یخرجهم من ظلمات الی النور والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات معلوم میشود یك چیزی هست که سهمی از نور در آن است سهمی از ظلمت در آن است که اولیاء نار من النور می‌برند یعنی این عالم دنیا هنوز نورانیتی دارد که آنها می‌برند یعنی ازاین پائینتر می‌برند به ظلمت می‌برند ... مثلا آدم وحی رامتوجه میشود بعدش اینکه تقسیمات به عقل وجهل هم که می‌کنند درعالم اختیار اینجور به ذهنش میرسد بهرحال قصد اینستکه آن چارت کلی رااگربخواهیم نظام تعلق رانگاه کنیم کثرات رامی‌بینیم وجای هرچیزی رادرکثرات و مرتبه اش این به معنای حقیقی زمان اشیاء نیست وخود همین خیلی فرق پیدا میکند اگر اینجوری شد اینکه عالم دنیا زمان و دوران غیبت , در فلان منطقه چگونه است ؟ چارت نظام تعلق رسم شدنش بااطلاعات اجمالی توصیفی که دراختیار داریم اولین چارتی میشود که منظم میشود در ابواب مختلف هم منظم میشود . یعنی هم درباره کل باید تمام شود بعد روی قسمت خاصی دست بگذاریم وبگوئیم دراینها موجود مختار ودر داخل اینها انسان را وداخل انسان زمان خاص شیعه راوهمینجور آن راجزئی کنیم . همراه اینکه وقتی به انسان وجهان میرسد , انسان ـ امکان ارتباط آنوقت باید امکانات را در متناسب بااین درمتقابل موجود مختار جایش راپیدا کند که در چارت کجاست بعد هم آنجا باز یك تقسیماتی بکنیم مثلا آیا درآنجا صحیح است که بگوئیم نور و ظلمت یا حرارت وبرودت یا شدت وضعف , یادرآنجا چه بگوئیم وچه اموری هست وتقسیماتی که دارد تا هم بشود امکانات را آورد ومنابع وکوه ودشت وهمه اینها وهم انسان راوهم معنی ربطش بنظر میرسد اولین کاری راکه دراین مرحله میشود کرد برای اینکه یك مقداری حالت عملی تر

داشته باشد میشود همین حالا چارت نظام تعلق رابصورت کلی ترسیم کرد بعد عیبی ندارد که وقتی درکم وکیف میرسیم تغییر کند ودرچارت تغییراتی واقع شود درخود همین مرحله تمرینی اگر ضعفهائی هم داشته باشد باید قبل از رسیدن به اشکال دوم خودش رانشان دهد یا اینکه اشکالی راکه میکنیم کمك کند به اینکه ضعف رانشان دهد ۰

برادرمعلمی : درمورد همین هم درجلسه گذشته بحثی راخدمت برادران داشتیم بنظر میرسد که اگربخواهیم ازاین راه برویم هم راه خیلی مشکل است واحتمالاً هم نمیتوانیم از اینراه برویم ۰ یعنی اگر بخواهیم ببینیم کل مشیت به چه سه عاملی تقسیم میشود بعد هرکدام ازعاملها راهم که نمیدانیم چیست خودش به چه سه عاملی تقسیم میشود که همینجوری باید تقسیم کنیم تا اشیاء موجود پیدا شوند بنظرمیرسد این غیرممکن است واگر کوچکترین اشتباهی دربالا هاکنیم و حدودی راکه درانجا درنظرمیگیریم تغییر داده شود مامیدانیم که اجمالی تقسیم بندی میکنیم وقتی چنین باشد ویك کل رابه سه قسمت تقسیم میکنیم وقتی حد درستی قراردهیم یك مقدار از اجزائی که جزءاین قسمت بوده اند جزء آن قسمت میروند وآن تقسیم بندی وقتی پائین میرسد انحراف بزرگی پیدا میشود ۰

حجت الاسلام حسینی : اگرآن راهم نداشته باشیم همین کار راهم میکنیم نهایت بدون اینکه به آن توجه کنیم ۰

برادرمعلمی : صحبت درمورد این بود که مابینیم آیایك راه میان بر وجود ندارد ۰

حجت الاسلام حسینی : اینجور نیست که شما این کار رانکرده باشید ۰

برادرمعلمی : ممکن است به نحواجمالش برای ماکفایت میکند ۰

حجت الاسلام حسینی : اجمالش هم یك ترتیبی در خاطرمان دارد ولو بنداریم تغافل کنیم ۰ممکن است آن نحوه اجمالی که هست به وحدتش ماکاردانشته باشیم اینجا هم وحدتش را

میخواهیم، هم کثرتش را، ولی وقتی که میگوئیم این تلفن است وبقیه جاها هم منهای تلفن و ربط بین این هست • این یك جور هست که بنظر می‌آید آسانتر است •

حجت الاسلام حسینی : ودرعین حال خطرناك تر مرتباً دچارسرگیچه میشوید ، یعنی مرتباً چیزهائی که درخاطرتان هست درتعاریف بعدی شما تصرف میکند • یامجبورید دوباره تغافل کنید • یامجبور هستید خیلی اجمالی برخورد کنید یك اجمالی راآدم محکم میتواند بگوید مثل تقسیمی که یك دنیاداریم ویك آخرت ویك برزخ ، اینها راازاحکام کمك می‌کنیم •

برادرجاجرمی : درهمین تقسیمی‌که به درون وبیرون می‌کنیم• دربیرون لازم نیست همین چارت تعلق رابکشیم؟

حجت الاسلام حسینی : وقتی چارت تعلق راکشیدیم دیگرد رآنجا نظربه زمان ومکان یعنی نظر به درون وبیرون دارد نه اینکه خودش هست • بعد دست روی یکی می‌گذاریم ، اگر اصلاً تقسیم نداشته باشیم گیرمی‌کنیم • مثلاً جایگاه فکرکجاست ؟ علم ومعرفت • جایگاه اراده کجاست؟ اگرجای اراده درمرتبه ربوبیت آمد یعنی اوصافی که ذکرمی‌کنید پرورش است تصمیم گیری با پرورش باید نسبت مستقیمی داشته باشد • تصمیم طلب است طلب پرستش نسبت به بندگی است از بالا که نگاه می‌کنید تصمیم نسبت به پائین تر پرورش است پرستش نیست پرورش است • در پرورش خواست اینستکه ازاین وضعیت بشود آن وضعیت رابوجود آورد • برای اینکه خواستن این ربوبیت پرستش میشود •

برادرمعلمی : اگرمابخواهیم چارت تعلق ، باصطلاح مشیت الهی راتقسیم بندی کنیم دیگراصلاً درون وبیرون وربط لازم ندارد • یعنی فقط تقسیم بندی داریم•

حجت الاسلام حسینی : نسبت بین موضوعات ، عین برنامه خودمان هم دیدن نسبت بین موضوعات است •

برادرمعلمی : درون وبیرون وربط مال موقعی است که یك کیفیت وشیی را انتخاب کنیم .

حجت الاسلام حسینی : یعنی شما در برنامه خود تان هم درمقام برنامه درون وبیرون وربط نیست . درمقام برنامه مجموعه قبل وبعد و . . . فقط مراتب امور است جایگاه امور و وحدت وکثرت مترتب ومنظم است . آنوقت نظمش همان معنای ربطی رامید هد . نظمش کثرات رابه وحدت تبدیل میکند . آنوقت شما یك نسبتهائی دارید که آنهارا روی یك چیزهائی مرتب کرده اید . اول در برنامه خود تان نگاه می‌کنید . آن نسبت رامیگوئید منظم شده یعنی بهم نسبت دارند یعنی واحد و یکپارچه شده اند . آنوقت یك چارت اصول کلی تعلق نوشتن است .

برادرمعلمی : ما باید تقسیم بندیش رابکشیم .

حجت الاسلام حسینی : کلیاتش راداریم چرا نتوانیم تقسیم بندی کنیم کلیات را از شرع داریم احکام توصیفی که داریم چیست ؟

برادرمعلمی : ازمشیت بزرگ که بخواهیم به این تلفن کوچك برسیم خیلی طول می‌کشد .

حجت الاسلام حسینی : نه ، از کلیات زود می‌گذریم کلی رااجمالی اجمالی می‌گذریم . می‌دانید اگر اجمالی نگذریم جایگاه فرهنگ معلوم نیست کجاست جایگاه علم وادراك معلوم نیست کجاست . خیلی کلی روی آن بحث می‌کنیم نه اینکه بخواهیم دانه دانه توی بحث معارف برویم انشاءالله . حوزه یك وقتی در بحثهای مفصلش میرود .

برادرمعلمی : در برنامه ریزی که ما انجام میدهیم یك حد اجمالی درهمه چیزها وجود دارد یعنی شاید مثل همین که درعینیت میگوئیم حد خاص وجود ندارد وهمه کیفیتها درهم تداخل دارند که بابحث قبلی ها هم درست درمی‌آید . در برنامه ریزی این مطلب یك اضافه دیگری هم پیدا میکند وآن اضافه اش هم اینستکه ما نسبت به یك مطالبی هم اطلاع نداریم . این مطلب هم در برنامه ریزی اثرمی‌گذارد فرضاً وقتی یك برنامه ریزی برای سال ۷۰ است ومیخواهیم بگوئیم

اینقدر چیز میخواهیم ...

خجت الاسلام حسینی : ما خیلی نداردها را داریم نمی‌دانیم ما در نظام کلی تعلق خیلی چیزها هست تا آن کاری که میخواهیم انجام دهیم ما روی می‌دانم‌ها باید نسبت درست کنیم تمام مدل سازی روی می‌دانم هاست مسلم است که خیلی‌ها را نمی‌دانیم اثرهم روی کارهائی که می‌کنیم دارد ولکن مکلف به ما اصل میشود . زمان بندگی ما برابر با میزانی است که قدرت داریم وعلم داریم واختیار داریم . یعنی حتماً در وجود مبارک نبی اکرم(ص) عملی راکه انجام میدهند خیلی فرق میکند .

برادر معلمی : درمورد ماوقتی میخواهیم مطلوب را در نظر بگیریم مثل تولید گندم یکی از موضوعاتی که در برنامه ما هست تولید گندم است مثلاً میخواهیم بگوئیم سال ۷۰ ــ ۲۰۰ هزار تن گندم لازم داریم این را باید اینجوری بگوئیم یعنی یك چیز فیکسی رامعین کنیم ؟ یا نه نمیشود آنجا عدد فیکس گذاشت بلکه باید بگوئیم اگر بین ۲۰۰ تا ۲۳۰ تن باشد خوب است ؟

حجت الاسلام حسینی : اجمال و تلرانس طبیعی است ولی حتماً اینجوری است که باید کم را دخالت دهیم . کم باید باشد ۲۰۰ و ۲۳۰ باید باشد . شما بگوئید بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ ــ فاصله هم بیشتر از خود اصل موضوع است . فاصله اش ۳۰۰ است بیشتر از این که تحمل خطا نمیشود .

برادر معلمی : اگرما چنین کردیم این کار درست است ؟

حجت الاسلام حسینی : باید بتوانیم به اینجا برسیم اگر نتوانیم برسانیم نمیتوانیم کار کنیم .

برادر معلمی : منظورم اینستکه باید تلرانس بگذاریم ؟ اگر تلرانس گذاشتیم مرتب برگشت پیدا میکند . در برنامه قرار شد همه چیزها را با هم ببینیم . بعد وقتی آنجا گفتیم این باید بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ باشد بعد دوباره برمی‌گردد میگوئیم الان ما چند تا تراکتور باید بخریم می‌گویند

بین ۲۰ تا ۵۰ تراکتور مامور خرید نمی‌داند ۲۰ تراکتور بخرد یا ۵۰ تراکتور چون عین آن — برمی‌گردد .

حجت الاسلام حسینی : نه فرقش همین جاست عین او برمی‌گردد تا به مقدورات میرسد وقتی که به قدرت عینی واجرا رسید , برای خریدن می‌آیند . اگرتوانست ۵۰ تابخرد یعنی همه ظرفیتهای مشابه هم در ۵۰ هست .

برادرمعلمی : پس این ضعف محاسبه بوده است که نتوانسته اول مقدورات رابسنجد و بگوید ماباین مقدورات نمیتوانیم ۲۰۰ تابیشتر داشته باشیم . پس بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ غلط است .

حجت الاسلام حسینی : هربرنامه ۵ ساله ای راکه درست می‌کنید مرتباً باید تعمیرشود تبیین به اجمال شود . مرتباً باید اطلاعات اصلاح شود وبرنامه هم همراه آن تغییر میکند اینجور هم نیست که بگوئیم حرف مرد یك کلام است گفته بودیم اینقدر میخواهیم تاآخرهم نباید عوض شود .

برادرمعلمی : این دو صحبت است یك وقت ضعف برنامه ریزی واطلاعات است یك وقت میگوئیم مادرعینیت نمیتوانیم حد خاص بگذاریم . یك وقت میگوئیم حد خاصی ندارد دربرنامه ریزی هم که می‌آئیم میگوئیم ماچون اطلاعاتمان ناقص است نمیشود عدد خاص معین کرد یك وقت اصلاً میگوئیم برنامه ریزی اینجوری است . واگر معصوم هم بخواهد برنامه ریزی کند ایشان هم نمی‌گفتند سال ۷۰ باید ۲۰۰ تن گندم داشته باشیم ایشان هم می‌گفتند بین ۲۰۰ تا ۲۱۰ تن باید داشته باشیم , اجمالش کمتر بود .

حجت الاسلام حسینی : بایك فرق . یك وقت سئوال می‌کنید ازمعصوم برنامه برای مردم بریزید حضرت بهترین برنامه رامی‌ریزند میگویند ۵۰۰ تن . بعد از خود معصوم سئوال میشود که به ۵۰۰ میرسد میگویند خیر . میگویند چرا ؟ میگویند چون من باعلم لدنی اطلاع دارم که اختیار عباد اینجوری نمیشود وفلانی وظیفه اشان راانجام نمی‌دهند فلانی وفلانی بیشترکار

میکنند . مجموعاً اینقدر میشود . عدد خاص میشود عدد خاص شدن برای کسی که از موضع دیگری باشد یعنی اشراف به کل داشته باشد به نحو واحد برایش گذشته وآینده نباشد نه اینکه از باب عالم اعمال اختیار . سئوال میکنند آقا شما درجنگ صفین تشریف میبرید . حضرت میفرمایند برویم محکم هم کمرمیبندم ومقابله میکنم و یفعل الله مایشاء از در دروازه بیرون میآیند منجم خدمت حضرت میآید ومیگوید امروز تشریف نبرید حضرت میگویند چرا ؟ میگوید برای اینکه ستاره فلان فرد فلان وضعیت است امروز اگر بروید شکست میخورید من از نظر علم نجوم این حرف رامیزنم . حضرت میفرمایند اینجوری تعبیر نکن . بااینکه میدانند این فرد درست میگوید . علم حضرت که بیش از اینهاست میدانند هم که درجنگ که میروند بافتح نمیآیند ولی درباب عالم تکلیف که میرسند میگویند نه اینجوری تفاءل نزن . آتش برای دشمن ونور برای ما هست . خود شان هم خبر دارند که میروند و شکست میخورند . پس فردا هم منجم حضرت رامی بیند ومیگوید آقا دیدی گفتم !

برادرمعلمی : منظورمن این بود که اجمال وتلورانس بخاطر ضعف اطلاعات است یا اجمال بخاطر اصل برنامه است ؟ واگرمعصوم یاخود حضرت حق هم برنامه بدهند همینطور است ؟

حجت الاسلام حسینی : نه درمرتبه حکومت مطلقه برایجاد که میرسد حتماً متعین است در ایجاد که میرسد اینجوری نیست که ذره ای تخلف باشد وقتی شما مطلق قدرت رانفی میکنید و مطلق تغییر را , الا به حول الله وقوه . میگوئید لاحول ولا قوه الا بالله . ایجادی که چیزی ندارد اینجور نیست که عدم تعین باشد . آنجا همه چیز در نزدش حاضر است همه چیز در سلطنتش تسلیم هستند . آنجاکمال تعین رادارد . یعنی تسلیم بودن درهمان مرتبه هم دارد , این غیراز وصفی است که درباره اصل عدم تعین در مرتبه نازل که میآمدیم یعنی وقتی که شما مطلب رابه موضعی میبرید که میگوئید درآنجاکه میرسد هیچ چیز نه اضافه است نه کم . پیداست

آنجاوضعش یك وضع دیگراست (س : نظام مشیت؟) ایجاد , خلق کردن لك الخلق والامر خلق دست توهست وقتی خلق دست اوست مگرمیشود چیزی اضافه تراز آنچه که خلق کرده ایجاد شود یاچیزی کمتر از آنکه خلق کرده ایجاد شود ؟ یانداند که چقدر خلق کرده , آنجا هیچگونه عدم تعینی درهیچ وجهی وجود ندارد • ولکن یك وقتی هست که از رتبه ایجاد پائین تر می‌آیید می‌گوئید حالا نسبت ماها و هویت ماها , هویت غیر مستقل است •

برادرجاجرمی : اثر این هویت غیر مستقل دربرنامه ریزی چه میشود •

حجت الاسلام حسینی : ما همیشه باید باتلورانس بگوئیم • تازه درهمین تلورانس هم کل نمد هولاء ونمد هولاء به میزانی که خدا کمك کند • یعنی درچارتی که قبلاً در نظام فکری داشتیم میگفتیم مشیت بالغه , استحقاق عباد , افاضه • افاضه به همان معنای ایجاد است

برادرجاجرمی : اگردرنظام مشیت همه چیز ثابت باشد • زمان ومکانها مشخص باشد نسبتی که باعالم مخلوقات پیدامیکنند اینها هم نباید به یك معنا زمان ومکانشان فیکس شود ؟ یعنی چطور درنظام مشیت جایگاه هرچیز درزمان ومکان خاصی معین است اماموقعی که خدا میخواهد خلق کند زمان ومکان بهم میریزد ؟

حجت الاسلام حسینی : نه این فرقش همین است که علیت رایعنی تناسب علت به معلول راگاهی است که باعلیت انتزاعی می‌بینید آنوقت اختیار اصلاً جائی پیدانمی‌کند گاهی علت یعنی هماهنگی عینی • اگرهماهنگی عینی باشد هماهنگ است که اختیار باشد •

برادرجاجرمی : باید بانظام مشیت هماهنگ بود ؟

حجت الاسلام حسینی : باید نسبت داشته باشد نه هماهنگ باشد •

برادرجاجرمی : پس عین آن چیزی که درنظام مشیت است تحقق پیدانمی‌کند ؟

حجت الاسلام حسینی : نسبت به آن دارد یعنی تعلق به او دارد معنایش اینستکه با

حفظ اختیار تعلق دارد • بگوئید درمرحله خلق چگونه میشود ؟ آنوقت سئوالتان بهتر واضح میشود • در مشیت که حتماً اینها معلوم است درآن مرتبه معلوم هم هست که من سیگار می‌کشم یا نه ؟

برادرجاجرمی : سئوال من در مرتبه خلق است •

برادرامیری : تعین دارد ؟

حجت الاسلام حسینی : درمرحله ایجاد حتماً تعین دارد •

برادرجاجرمی : درمرتبه خلق که یك نسبتی باآن وحدت که نظام مشیت است دارند یعنی عالم کثرت باوحدت ، اگراین نسبت درعالم وحدت وکثرت همه چیز مشخص شده باشد نسبت وحدت وکثرت آیادرعالم تغییروتغایر که عالم مخلوقات است نباید زمانها ومکانها یك نسبتهائی داشته باشند •

حجت الاسلام حسینی : وقتی بناشد نسبت داشته باشد علم ما هم جزء آن است یا نسبت دارد یااحاطه دارد ؟

برادرجاجرمی : به آن وحدت وکثرت نظام مشیت نسبتی دارد •

حجت الاسلام حسینی : ونمیتوانید درك بفرمائید •

برادرمعلمی : این موضوع یك فرقی کرد •اینکه آخرمی‌فرمائید یعنی من‌نمیتوانم بفهمم و اجمال دارد یعنی درعینیت شناسائی من از عینیت اجمال دارد قبلاً صحبت درمورد این بود که درعینیت زمان ومکانها تعین دارد • تعین و درون گفتن درست نیست •

حجت الاسلام حسینی : درعینیت نسبت بین زمان ومکان است معنایش اینستکه ادراك من از تغییروتغایر ادراك تمام نیست این یك معنایش است معنای دومش اینستکه اگراین ادراك نیست دیگرنمیتوانم قضاوت کنم که چگونه است •

برادرمعلمی : قضاوت کردید .

حجت الاسلام حسینی : نسبتی که بین این دو هست اجمال رادرقضاوت حفظ کردم .

برادرمعلمی : ازاین طریق که می‌فرمائید درست است ولی ازآن طریق که آقای جاجرمی آمدند قضاوت کردیم وگفتیم تعین دارد .

حجت الاسلام حسینی : تعین یعنی سلبی است نسبت به ماولی نفس‌سلب که انتقال به خدا پیدا نمی‌کند یعنی اگرماگفتیم سبحانه یعنی سبحانه ازاین نقص‌که ماداریم . اینکه معنای ایجابی به آن معنا نیست این سلب ادراك ماازآن است .

برادرمعلمی : درمورد حضرت حق نه ، ازاین طرف‌که حرکت کنیم .

حجت الاسلام حسینی : سئوال می‌کنند درخلق متعین است ؟ بله درخلق متعین است چون درخلق متعین است پس‌نحوه تعینش‌از قسم تعین زمانی ومکانی است‌که من می‌فهمم ؟

برادرمعلمی :که من می‌فهمم نشد . کاربه فهم ندارد . بعدش‌دریك پله دیگر می‌آئیم میگوئیم مانمیتوانیم درست این چیزهارابفهمیم .

حجت الاسلام حسینی : اگرگفتید اشیاءخودشان هم نسبت‌بین زمان ومکان هستند این فرض‌اول . یعنی اصل عدم تعین درذات این پذیرفته شده است .

برادرمعلمی : برای ادراك مایاخودش ؟

حجت الاسلام حسینی : نه خودش‌برای این لیوان جداصحبت می‌کنیم . این اثر تعین پذیرفته شده معنایش‌اینستکه خود این ازحقیقت خودش موصوف به توصیفهای ادراکی‌مانمیشود .

برادرمعلمی : بحث ادراك ماازاین است .

حجت الاسلام حسینی : وقتی میگوئید نسبت‌بین زمان ومکان است معنایش‌اینستکه مفهوم زمانی ومکانی مامنطبق براین نیست نمیتوانم هویت این راکماهو بفهمم . حالا کسی سئوال میکند

هویت خود این چه جوری است ؟ میگویم وقتی من اعلام کرد م نمیتوانم بفهمم چگونه میگوئید چه جوری است ؟ چه جوری من میتوانم برای شمابگویم • سئوال می‌کنم هویت این همان جوری که هست خدا آن هویت رامی‌داند ؟ بله •

برادرمعلمی : خدا آن هویتی راکه اختیارکرده همان رامتعین کرده است ؟

حجت الاسلام حسینی : میشود علم خدا رانسبت به این از زاویه ماتوصیف کرد ؟ میگویم نه ماتوصیف اولیه راند اشتیم سبحانه یعنی تعین زمانی ومکانی ، تغایری که بخواهیم بگوئیم آیا میشود همان رابه خدا نسبت داد •

برادرمعلمی : نه ولی ازیك طرف دیگرحرکت کردیم ویك چیز دیگر هم بدست آوردیم گفتیم این کیفیت هائی که الان هستند دراختیارخدا ، درخواست خدا اینهاتعین داشتند ؟گفتیم بله •

حجت الاسلام حسینی : چه نحوه تعینی ؟ حل مسائله درهمین است • چه نحوه تعینی رانمی‌دانید یعنی چه ؟

برادرمعلمی : یعنی نمی‌دانیم خدا چه جوری اینهارامی‌داند ولی می‌دانیم که نمی‌داند هم نیست •

حجت الاسلام حسینی : این حرف غیرازاینستکه می‌دانیم درشکل انتزاعی‌مکانی خاص و تغایری خاص فیکس است • این دوتاست • یك وقتی هست میگوئید آن نسبت بین زمان و مکان برای‌من مجهول وبرای او معلوم است یك وقت میگوئید نسبت بین زمان ومکان که برای او معلوم است موصوف به وصف مکانی خاص است • درباره این سه چیز راجدا کنید •

(۱) هویت این (۲) اطلاع من ازاین (۳) اطلاع خدا از هویت این

(۱) خود این لیوان نسبتی بین زمان ومکان است یعنی هویتش ، یعنی تعین به تعین توصیفی انتزاعی ندارد • هرگونه چیزی راکه شمابگوئید کاری نداریم میتوانید تصدیقتان رانسبت به شیی

درآن علمتان متصرف نباشد ؟ چنین تصدیقی میتوانید داشته باشید ؟ میتوانید از انتزاعتان تغافل داشته باشید نه اینکه بگوئید من انتزاع نمی‌کنم • سلبی میتوانید برخورد کنید وقتی میگوئید نسبت بین زمان ومکان است معنایش اینستکه آن انتزاع را سلب می‌کنید نه معنایش اینستکه خود این عمل جزء عملهای ادراکی من نیست • این فرمایش وتصدیق حضرتعالی بهرحال درکی هست یا نه ؟

برادرمعلمی : درمورد حضرت حق هم درکی است ولی ما میگوئیم نمی‌دانیم •

حجت الاسلام حسینی : یك وقت موضوع درك ما , آنچه راکه میگوئیم درنظام فکر است آنچه راکه شما بگوئید درنظام ادراکات شماست • موضوع درك شما گاهی خارج است گاهی نفس درك گاهی هست که نسبت به خدای متعال است • موضوع درك شما , نه اینکه شما میتوانید چیزی را درك کنید که درك نکرده باشید • شماکه خودتان خارج نیستید , فرمایشی که می‌فرمائید فقط موضوع درك رامیتوانید عوض کنید • گاهی موضوع درکتان راشناخت می‌گذارید ومیگوئید شناخت نسبت به خارج غیر متعین است گاهی موضوع درکتان راخارج می‌گذارید میگوئید خارج نسبتی بین زمان ومکان است گاهی موضوع درك رامشیت قرارمی‌دهید هرسه موضوع درك راعوض می‌کنید والا هرسه درك است ومنسوب به حضرتعالی است •

برادر پیروزمند : فرقش اینستکه وقتی موضوع ادراك درك خودتان است اگر درآنجا ابهامی وجود داشته باشد یعنی تعین وعدم تعینی وجود داشته باشد درآن ادراکتان که ازخود اینها است منعکس نمیشود •

حجت الاسلام حسینی : اگرشماگفتید ادراك من کج می‌فهمد وقتی به خارج میرسید ادراکتان راست می‌فهمد ؟

برادرمعلمی : پس به خدا که میرسیم راست می‌فهمد ؟ پس درمورد خدا هم نمیتوانیم بگوئیم

نزد خدا تعین دارد در اینجا هم میتوانیم بگوئیم لا علی تعین است ...

حجت الاسلام حسینی : هرحکمی راکه شما نسبت به درك داربد نسبت به خود آن حکم صادق است کما اینکه نسبت به کلیه درکها صادق است . اگر کاذب هم باشد نسبت به آن حکمی که می‌دهید کاذب است همانجوری که نسبت به سایرحکمها کاذب است . یعنی آنوقتی که گفتید درك من برابری باخارج ندارد . درواقع نفس الامر یا دارد یا ندارد . اگرنداشته باشد این فرمایش حضرتعالی روی سایرادراکات هم هست . ودرنفس خودش هم هست اگر واقعاً اینجوری باشد که شما اشتباه کرده باشید عین همین جاری میشود .

برادرپیروزمند : یعنی فرقی بین این هست که شیی خودش متعین هست یانه ؟ با اینکه من بفهمم شیی متعین است یانیست ؟

برادرمعلمی : هرچه درباره آن بگوئیم درست است . درمورد آن هم خودش یك نحوه ادراك است درست است که ما اسمش راادراك نمی‌گذاریم ومیگوئیم کیفیتها اینگونه متعین هستند ومن اینگونه می‌فهمم که کیفیتها اینگونه متعین است . این هم خودش یك نحوه درك است ولی عین همین مطلب در مورد حضرت حق هم هست . آنجا هم نمی‌دانیم .

حجت الاسلام حسینی : اگرما آنجارسیدیم به یك پله وسلبی برخورد کردیم بازهم نسبت به نفس سلب میشود همین راگفت یاسلب خصلتش باایجاب یك فرق ما هوی دارد ؟

برادرمعلمی : ایجاب بدون سلب اصلاً نیست هروقت سلب میکنیم حتماً ایجابی درآن است چه اسمش رابیاوریم چه نیاوریم .

حجت الاسلام حسینی : میخواهید بگوئید ما نه قضیه سالبه ای تنها داریم نه قضیه موجبه تنها ویك نسبتی است حالا به یك سلبی درباره حضرت حق میرسید ومیگوئید اوازاین قبیل نیست معنایش اینستکه اویك جور دیگری است این هم خودش یك نوع درك است . بعد خود نفس این

درك گاهی هست که به خود این درك که میرسید متوقف میشوید میگوئید ما همین درك را می‌پرستیم گاهی تسبیح می‌کنید بعدش تکفیرمی‌کنید وتکفیرکه می‌کنید آن را تسبیح می‌کنید ازتکفیر این فرقش با اشیائی که اینجوری نمی‌کند چیست ؟ یعنی شما به یك جا میرسید تسبیح می‌کنید بعد تکفیر می‌گوئید از تسبیح خودتان ۰

برادرمعلمی : همهٔ تسبیحات وتکفیرات ادراکات ماست ۰همهٔ آن ندانمها وضعفهای ادراکی درهمه ساری است ۰ وقتی تسبیح می‌کنیم تکفیرمی‌کنیم آن تسبیح را تکفیریا آن تکفیر را تسبیح می‌کنیم همهٔ اینها ادراك است وضعف ادراك درهمهٔ اینها می‌افتد ۰ پس برای علم خدا هم نمیتوانیم بگوئیم درعلم خدا همهٔ اینها متعین است ۰ خیلی بخواهیم هنرکنیم باید بگوئیم نمی‌دانیم ۰

حجت الاسلام حسینی : بنا شد نمی‌دانم شما با می‌دانم همراه باشد ۰

برادرمعلمی : در نمی‌دانم خودش یك ذره می‌دانم وجود دارد درمورد خدا نمی‌دانم می‌گویم وهمین هم ادراك است ولی هیچ چیز را نمیتوانیم نسبت دهیم ۰

برادرسلیمی : مگراینکه ازاول قائل شویم که هویت اشیاء مستقل ازادراك است ۰

برادرمعلمی : این هم خودش یك نوع درك است ۰

برادرسلیمی : بله من میگویم هویت شیی را ازاین درك استثناء کنیم ۰ یعنی بگوئیم شیی تابع درك من نیست ۰

برادرجاجرمی : اگردرعلم خدا وحدت وکثرت مشخص است واشیاء نسبتی با آن دارند باید اینها هم مشخص شود و نباید عدم تعین در اینها جاری شود ۰

برادرسلیمی : میگویند خواست خدا همان تحقق است ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : سئوال اینستکه اشیاء نسبت بین وحدت وکثرت هستند یا خود

کثرت و وحدت هستند ؟

برادر معلمی : نسبت هم که باشند نسبت مانع از خصوصیت آنها نیست .

حجت الاسلام حسینی : جریان در خصوصیتها ست یا واجد خصوصیت به نفس است ؟ یعنی هویت اینها فرقی را که دارد هویت زمانی است . بفرمائید نسبت دارد .

برادر رجاجرمی : نسبت دارد ولی آن نسبت در علم، زمان ومکان مشخص لحاظ شده است یعنی عین تعبیری که حضرتعالی در مورد برنامه می فرمودید در وحدت وکثرتی که در نظام مشیت است زمان ومکان به نحو فیکس لحاظ شده است ودر رابطه با اشیاء آنها به آن سمت میروند یعنی زمان ومکان نسبت دارد وبه یك جایی میرسد که زمان ومکان تدریجاً در عالم خارج تحقق پیدا میکند .

حجت الاسلام حسینی : وقتی کلمه تدریج را می آورید ومیگوئید تدریجاً تحقق پیدا میکند معنایش اینستکه آن تعین را دیگر دارد یك نحوه دیگر است نحوه وجود او نحوه تعین است و نحوه وجود اینها نحوه تعینی است .

برادر رجاجرمی : وجود شان مختلف است .

حجت الاسلام حسینی : اگروجود شان مختلف شد عیبی ندارد که آنجا متعین باشد ولی اینجا متعین نباشد , معنی تعینی که در آنجا بکار میرود معنی استاتیکی است اینجا هم معنی استاتیکی است ؟

برادر رجاجرمی : نه ولی از موضع جریان حاکم برزمان که نگاه کنیم همان زمان ومکانهائی که در نظام مشیت می بینیم اینجا هم باید ببینیم .

برادر رامیری : جریان متعینی است نه لا تعین است .

حجت الاسلام حسینی : جریان متعین، جریان بودنش را در آن لحاظ می کنیم درحالیکه

د رمرتبه مشیت جریان را نمی توانید لحاظ کنیـد ۰

براد رامیری : بهرحال خود جریان تعین د ارد نه اینکه لا تعین باشـد ۰

حجت الا سلام حسینی : جریان همیشه منسوب به تعین است یا خود تعین است ؟جریان جهت د ارد تغایرات د ارد والی آخر ولی آیا لقب تعین رامیتوانید روی آن بیاورید , جریان از این طرف هست از آن طرف نیست پنج تا می خورد چهار تا نمی خورد ولی جریان که گفتید هیـچ جایش نمیتوانید د ست بگذ ارید بگوئید چقد ر است یعنی زمان ومکان تواماً هست ۰ معنای تعینی باجریان خیلی فاصله د ارد تعین جهتی میتوانید بگوئید نسبت به تعین د ارد غیرازمتعین است به خلاف مشیت که میتوانید بگوئید متعین است لذا آنجا هم عرض کرد یم نسبت بین وحد ت وکثـرت محقق میشود نه خود کثرت ۰ نه کثرت متعین میشود و نه وحد ت ۰ معنای جریانی نسبت بیـن وحد ت وکثرت است ۰ نسبت بین تعین ولا تعین است ۰ نسبت بین آن غیر از خود ش است شمـا که نمی گوئید این را می برید شما هیچ زمان وسطح مقطعی برای آن ند ارید ۰

براد رجاجرمی : اگرتمام شود ؟

حجت الا سلام حسینی : یا تمام شود یا شروع شود ۰ غیرازشروع وختمش سطح مقطع برایـش می شناسیـد ؟

براد رامیری : د رهیچ مرتبه ایش هم شما نمیتوانید نسبت د هیـد ۰

حجت الا سلام حسینی : نسبت , نسبت تعلقی است , نسبت جاذ به ای است نه نسبت تطابقی ۰ نسبت تطابقی معنایش اینستکه بگوئیم این عکس عین اینست ۰ نسبت تعلقی معنایـش اینستکه بطرف او کشش د ارد ۰

براد رجاجرمی : مگراینکه این تمام شود مثلاً انسانی بد نیاآمد و مرد ۰

حجت الا سلام حسینی : مهمش همینجاست ۰ باز معنای مرد ن یعنی چه ؟ اگرد رآن دقت

کنید ومعنای انتزاعی تطابقی روی آن نگذارید مردن یعنی چه ؟

برادرجاجرمی : یعنی تغییر یك کیفیت .

حجت الاسلام حسینی : شما هر تغییر کمی را هم میتوانید یك تغییرکیفی بشناسید حتی از یکساله ، دوساله شد .

برادرجاجرمی : ما میتوانیم آن را انتزاع کنیم .

حجت الاسلام حسینی : انتزاع کنید وببرید غیراز اینستکه درخارج برید ه است نسبت داشتنش هم نسبت تطابقی نیست ونسبت تعلقی است بنظرمن مطلب راحل میکند .

برادرسلیمی : میتوانیم بگوئیم چیزی غیر از نسبت نیست .

حجت الاسلام حسینی : بله چیزی جز جاذبه نیست . کنه آن هم درحال پرستش است

برادرسلیمی : آن مطلبی راکه می‌گفتند زمان را درونش ببریم به این معنا درست درمی‌آید چون خودش چیزی جز یك کشش خاص نیست .

حجت الاسلام حسینی : کمی مختلف است . همه صحبت ما این بود که زمان را داخل خودش ببریم یعنی چه ؟

برادرسلیمی : یعنی یك چیزی هست که ...

حجت الاسلام حسینی : معنایش اینستکه شما همه خصوصیات رابا هم میخواهید بگوئید در این هست اینجوری نیست نفس اینکه کشش است یعنی نه سلب همه خصوصیات‌را میتوانید به آن نسبت دهید نه همه خصوصیات رامیتوانید نسبت دهید یعنی نه بی‌زمانی ونه زمان داری . نسبت بین زمان ومکان رادرنظر می‌گیرید .

برادرامیری : وقتی به یك آدم اشاره می‌کنیم ومیگوئیم این ازکودکی تا پیری است . می‌گوئید نه اصلا این آدم نیست خاك است . میگوئیم خاك است ؟ میگوئید نه قبلش هم یك چیز

دیگری بوده است . یعنی هیچوقت ما نمیتوانیم به یك چیز اشاره کنیم بگوئیم این انسان است چون نگاه به بعدش می‌کنیم میگوئیم این انسان نیست .

حجت الاسلام حسینی : هیچوقت هم آن صورت نظری حضرتعالی نسبت به آقای جاجرمی تطابق حقیقه نسبت به ایشان ندارند . تطابق بعنوان مشیر یعنی انتزاع برای اینستکه یك کاری انجام بدهم برای اینستکه باایشان حرف بزنم انتزاع می‌کنم . انتزاع مرحله گذر است عیبی هم ندارد .

برادر امیری : پس هیچ تعین واقعی پیدا نمی‌کند . این چیزهمه چیز میشود .

حجت الاسلام حسینی : چیزی به تفسیرحضرتعالی نداریم چیزی به معنای اصالت شیئی ندارم غیراز اینستکه چیز نداریم . چیز داریم ولی نه به تعبیری که شما ازآن می‌کنید .

برادر سلیمی : به همان تعبیری که گفتیم یك امتداد است .

حجت الاسلام حسینی : از امتداد چه تفسیری دارید ؟ امتداد معنی تعلقی دارد ؟ اگر چنین است عیبی ندارد .

برادر سلیمی : غیراز معنی تعلقی هیچ چیزی اضافه نمی‌کنیم که بگوئیم یك مبداء و یك چیزی هست وبعد یك نسبتی بین این است .

حجت الاسلام حسینی : معنای تعلقی از متعلق کسب خصوصیت میکند یعنی بدلیل نسبتش هست که خصوصیت دارد . نه به دلیلی که درخودش چیزی است که دارای خصوصیت است . هویتش هویت جاذبه ای است .

برادر پیروزمند : پس جریان خلقت مطابق نظام مشیت واقع نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : به چه تعبیری واقع میشود وبه چه تعبیری واقع نمیشود ؟ به معنای تطابقی واصالت شیئی نه . به معنای تطابقی واقع نشدن معنایش این نیست که به معنای

تعلقی واقع نمیشود به معنای تعلقی یك سر سوزن تخلف ندارد . همیشه متعلق است به معنای تطابقی هم هیچ عینیت در آن نیست .

برادرسلیمی : نظام مشیت با خود خلقت فرق میکند دو تا چیز هستند . اینکه میگویند اراده خدا عین تحقق است . فاذا اراد شیی ان یقول له کن فیکون در تفسیرش میگویند همینکه میخواهد میشود .

حجت الاسلام حسینی : معنای این حرف این نیست که نمی داند چه میخواهد بلکه اراده ای است .

برادرسلیمی : نقص از مخلوق است که نمیتواند یکباره بشود وباید مراتبی راطی کند . یعنی خداوند اراده کرده افاضه کند ولی انسان باید این مراحل رابگذراند تابتواند به کمال برسد .

حجت الاسلام حسینی : اراده کرده است به چیزی که نمیشود این چه رقم فرمایشی است . من میگویم اصلاً وهله ای چیزی را اراده نفرموده . نه اینکه اراده کرده واین نمیتواند بشود اراده نفرموده است .

برادرمعلمی : میگویند اینکه نشده مال ضعف انسان است که وهله ای نشده یا نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : چرا میگوئید ضعف انسان اصلا اراده نفرموده که وهله ای بشود .

برادرمعلمی : اینکه نفرموده یعنی اگرمی خواست همه انسانهارا آن حد نهائی کامل خلق می کرد ند یعنی انسانهایك مراحلی راطی میکنند . آخرین حدکمال یعنی به بهشت رفتن و فیهاخالدون شدن , ازهمان اول همه راد ربهشت خلق می کرد ند .

حجت الاسلام حسینی : این معنای کمال است .

برادرمعلمی : بله اگرانسان کمال پیدا کند به بهشت میرود والا به جهنم میرود .

حجت الاسلام حسینی : بعدش کمالی نیست ٠

برادرمعلمی : دیگرآنجا نگفته اند مراتب دارد وامتحان است ٠

حجت الاسلام حسینی : امتحان نباشد ولی افاضه هست یانه ؟ تغییرحالت هست یانه ؟ بهجت به معنای تغییرحال است ؟ (ج : بله) پس کمال هم آنجا هست ومعنای کمال با کمال چه فرقی دارد ؟

برادرمعلمی : همینکه باید ازاین مرحله به آن مرحله برود ٠

حجت الاسلام حسینی : شماکه برای آنجا مرحله قائل شدید (ج : عیبی ندارد) هرچه درمورد آن مرحله گفتید من هم درباره این مرحله می‌گویم ٠

برادرمعلمی : اینکه یك دفعه ازاینجابه آنجا نگذاشته اند مال ضعف انسان است ٠

حجت الاسلام حسینی : ماعرضمان اینستکه شمااین مساله رابهررقم برای آنجابرای‌مراتب کمال بیان کردید عین همان رابرای این می‌آوریم ٠

برادرمعلمی : خوب می‌گویند ضعف مال انسان است ٠

برادرسلیمی : شما می‌فرمائید نظام مشیت ثابت است ؟

حجت الاسلام حسینی : اگرازآن طرف بیائیم اصلاً جهت کمال یك اصل است سیر اصل است اگر سیر اصل باشد الان هم درسیرهستیم دیگرصحبتی نیست که بگوئیم به یك جای خاصی می‌رسیم اگر سیر اصل باشد دیگر درست نیست که بگوئیم چرااستاتیك خلق نکرد چون این قابلیت ندارد ٠

والسلام علیکم ورحمه ال٠٠ وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۸ ـ الگو

برادر معلمی : در بحث تقسیمات نظام مشیت وفرمول تقسیم بندی آن که همان دوئیت و ربط است بود منتها در مراتب مختلف ، مختلف است . در جلسه قبل وحدت وکثرت و نسبت بین وحدت وکثرت را عنوان فرمودید ، گفته شد که اگر غرض از این معنا اینستکه مشیت تقسیم به هم کثرت است ، هم وحدت وهم نسبت بین آند و(چنانکه در چارت قبلی تقسیم نمودید) ...

حجت الاسلام حسینی : مشیت را به وحدت وکثرت ونسبت ها تقسیم نمی‌کنیم بلکه خود آن دارای این وصف هست . میشود اولین تقسیمات مان را اینگونه بگوئیم که همه آنها روبهم وحدت است ، کثرتی را هم داراست ونسبت هم بین آنها برقرار است .

برادر معلمی : عرض ما اینستکه اگر بخواهیم سه چیز همعرض بنویسیم فقط ظاهراً کثرتها را میتوانیم تقسیم بندی کنیم وآن نسبتها ووحدت تقسیم بندی نمیشود . شاید این خود دلیل این است که تقسیم بندی باید مانند چارت قبلی باشد که وحدت وکثرت وربط در آن نشان داده شود جزء خصلتش باشد .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین یکی از چیزهائی راکه در اول کار باید صحبت کنیم اینستکه ما تقسیم بندی را برای نشان دادن چیزهائی لازم داریم نه برای شناسائی خود نظام مشیت، اگر تقسیم برای شناسائی نظام مشیت باشد آیا عیبی دارد بگوئیم که در آنجا ۳ وصف داریم . وصف وحدت بعنوان یك وصف (نشان دادن یك حرف دیگری است) بگوئیم این شیی نحوه وجودش بگونه ای است که بسیط انتزاعی نیست ، مرکب بمعنای مرکب انتزاعی هم نیست که دارای زمان باشد .

برادر معلمی : البته روشن است آن چارت مشیت کلی حاکم برجهان است برای برنامه ریزی مربوط به ادراك ما هم حاکم است لذا در مورد همین ها میشود صحبت کرد که اگر برنامه ومشیت را —

به عنوان یك كیفیت عینی ملاحظه كنیم آنوقت هم زمان وهم مكان پیدا میكند مانند مراحل تكوین ورشد یك برنامه كه باین كاری نداریم . مابدنبال یك مدل وچارت هستیم كه نشانگركلیه باشد .

حجت الاسلام حسینی : حال یكی از صحبتهای جلسه قبل این بود كه آیا اصلی و فرعی رامیتوانید دراینجا عنوان كنید یا اینكه همان درون وبیرون رابگوئیم .

برادرمعلمی : ظاهراً به این نتیجه رسیدیم كه تقسیم بندی درون وبیرون در اینجا موضوعیت ندارد .

حجت الاسلام حسینی : آیا درون وبیرون در درون خود وحدت وكثرت هم نیست ؟

برادرمعلمی : تقسیم بندی كه دراینجا میكنیم تقسیم بندی شامل ومشمولی یاكل و جزء است وحدت وكثرت، شاملترین كثرتهای این وحدت چیست ؟ بعد هركدام ازاین كثرتها را یك وحدت میگیریم وشاملترین كثرتهارا پیدا كنیم .

حجت الاسلام حسینی : اگراینگونه باشد تعبیر به اصلی وفرعی مناسب تر نیست ؟

برادرمعلمی : درهرحال فرقی ندارد بااین وصف اولین صحبت اینستكه كل و جزء و یا شامل ومشمولی كه انجام میدهیم ازچه لحاظ است ، یكوقت زمانی ومكانی است آیا چیز دیگری هم غیرازآن هست اگر بله ، ترتیب آن چیست ؟ آیااول زمانی است یامكانی ؟

حجت الاسلام حسینی : حال اگر زمان ومكان ونسبت بین آنهارامطرح كنیم بگوئیم یك چیزی ازنظرزمانی دردنیا واقع شده واز نظر مكانی در ایران آنوقت آیابراین هم تناسباتی حاكم است آیا نسبت بین آنها هم قابل تقسیم است یا نه ؟

برادرمعلمی : تعریف زمان ومكان دراینجاگذشته ازاینكه انتزاعی است آنرا به بیرون خودش تعریف مینمائید ، در اینصورت نمیتوانید تقسیم بندی كنید ظاهراً وقتی كیفیت را تقسیم كنیم درحالیكه هم زمان هم مكان دارد هم زمان وهم مكان آن نسبتی بین زمان ومكان درونی و

بیرونی است یعنی برای کیفیت هم میتوان زمان بیرونی مطرح کرد هم زمان درونی وهمچنین مکان وخود شیی وکیفیت نسبتی بین اینهااست ولی زمان ومکان بیرون رافقط معرفی کرد ن وقتی انتزاع می‌کنیم به این معناستکه ما موضع یك کل رادرکل شاملتر بیان می‌کنیم اعم از اینکه موضعش زمانی و یامکانی باشد ۰

حجت الاسلام حسینی : آیااگرشمااصلی وفرعی کنید عملاً این کار را مجبور نمیشوید انجام دهید ؟ومعنای نسبت , لحاظ درون وبیرون ونسبت هردو باشد ؟ یعنی بگوئیم اصلی و فرعی , نسبت بین است که معنای نسبت توجه به درون وبیرون است ۰

برادرمعلمی : درتقسیم یك کل داریم که آنرا یاازلحاظ زمانی یاازلحاظ مکانی تقسیم — بندی می‌کنیم , ظاهراً مانند تقسیم بندی درونی است , یعنی هرچه که تقسیم می‌کنیم بیشتر در درون میرویم حال یکوقت در درون مکانی یکوقت در درون زمانی بعد از اینمرحله وقتی زمان و مکان یك کیفیت راخواستیم معرفی کنیم درآن حال هم به بیرون هم به درون هم به نسبت معرفی میشود ولی وقتی مایك کل داریم که آنرا تقسیم می‌کنیم نمیتوان گفت زمانش در دنیاومکانش درایران است ۰ مادراینجا یك چیز شاملتری راعنوان می‌کنیم که دراینصورت آن چیز شاملتر قبلاً تقسیم شده است ۰

حجت الاسلام حسینی : آیامیشود اینگونه گفت که اول تقسیم به کل وجزء می‌کنیم (یا اصلی وفرعی) ونسبت بین اصل وفرع راکه میخواهیم بیان کنیم مجبور هستیم مرحله دوم تقسیم را که درون وبیرون است معرفی کنیم بعد ازآن زمان ومکان ونسبت بین آنهارابیان کنیم ۰ مرحله اول اصلی وفرعی , دوم درون وبیرون ۰ سوم , زمان ومکان ۰

برادرمعلمی : وقتی ماازکل تقسیم می‌کنیم در اینجادرون وبیرون معنانداردامانسبت به کل های

کوچکتر معناد ارد ٠

براد رمعلمی : پس ما تقسیم بند ی کرد ه ایم آنوقت د ر مورد یکی از جزءها میتوان جزءهای د رونی وبیرونی را معرفی کرد (د رکل شاملتر) که د رکل شاملتر د رون وبیرون د یگرمعنا ند ارد ٠

حجت الا سلام حسینی : غرض ما هم همین است لذ ا می‌گوئیم مرحله اول اصلی وفرعی ، مرحله د وم بلحاظ اصلی وفرعی د رون وبیرون می‌کنیم ٠

براد رمعلمی : پس د یگر تقسیم بند ی نیست بلکه همان راد وباره توضیح د اد ه ایم یعنی فرضاً اگر کل ما آب باشد د ریك تقسیم بند ی O و H میشود ، تقسیم بند ی بعد ی این نیست که خود آب د رونش چیست ، بیرونش چیست وربطش چیست ؟ د راینجا د رمورد فرضاً H باید گفت بیرونش اکسیژن و د رونش اتم خاصی وربطش هم ربط خاصی است ٠

حجت الا سلام حسینی : همین مطلبی راکه میفرمائید بعنوان توضیح است یامرحله د وم فرمول است ٠

براد رمعلمی : بنظرمیرسد که یك عمل تکراری است چراکه اگر ما عمل اصلی وفرعی را ادا مه میداد یم مانند H_2O که به H و O تقسیم میشود هرکد ام از ایند و را هم میتوان تقسیم کرد ، تقسیمات رد ه بعد ی نسبت به H که هم تقسیمات شامل وتحت شمول وهم عرضش موجود است آنوقت د رون وبیرون وربط معنا پید ا می‌کند ٠

حجت الا سلام حسینی : آیا این مرحله د وم تقسیمات نمیشود ؟ آیا شما فقط یك فرمول برا ی تقسیم د ارید یا میتوانید چند ین فرمول د اشته باشید ؟

براد رمعلمی : فرمول د رون وبیرون یك فرمول جد ید نیست میتوان کل وجزء را ادا مه د اد د رمراحل مختلف ، کل وجزء د ر مرتبه تعین ، کل وجزء زمانی ، کل وجزء مکانی وقتی چارت د رست شد آنوقت یك تعین مورد نظر د رچارت راد رون وبیرون و ربط آنرابه شما معرفی می‌کنیم ٠

حجت الاسلام حسینی : من سئوال رابرای روشنتر شدن تکرارمی‌کنم. میفرمائید کلی وجزئی کردن فرمول اولیه است , آیااین فرمول درتقسیم به کل وجزئی زمانی ومکانی میرسد به درون و بیرونی میرسد یانه ؟

برادرمعلمی : به درون و بیرون نمیرسد به زمان ومکان میرسد . اول بنظر میرسد که ما کلی و جزئی تعیینی می‌کنیم بعد زمانی ومکانی , میشود بعنوان یك احتمال گفت که کلی وجزئی کردن ما فقط زمانی ومکانی است چیزی‌غیر از آن نیست در اینصورت درچارت میشود همه نوع فرمول تعادل نوشت خود آن یك فرمول گسترده ای است که فرمول های مختلف تعادلی راازدرون آن استخراج کرد ولی نه اینکه درساخت آن هم مجبوریم آن فرمولها رابکاربگیریم مثلاً وقتی تقسیم‌بندی می‌کنیم نتیجه ای بدست میآوریم که بین (الف) و (ب) فلان ربط است که این فرمول از روی آن چارت پیداست نه اینکه ماازاول بین (الف), (ب) آن ربط را برقرارکرده بودیم, تقسیم‌بندی درونی وبیرونی دراین نحوه تقسیمات موضوعیت ندارد درمورد این مطلب اگرصحبت نداشته باشید به مرحله زمانی ومکانی , که اصلی وفرعی اولیه هم همان اصلی وفرعی تعیینی است میرسیم زیراوقتی تقسیم بندی زمانی ومکانی می‌کنیم آنهم اصلی وفرعی است که درمورد هرسه آنها صادق است یکی اصلی وفرعی تعیینی, یکی‌زمانی , یك مکانی, حال باید گفت آیاتقسیم بندی تعیینی چیزی غیرازتقسیم بندی زمانی ومکانی است ؟ آیا خود این یك تقسیم بندی مکانی نیست که در یك مرتبه شامل ما آنرا اصلی وفرعی میدانیم ؟

حجت الاسلام حسینی : اصلی وفرعی همانطورکه شمول برزمان دارد شمول برمکان هم دارد یعنی همانگونه که لحاظ زمان درآنجامیتوان کرد لحاظ مکان راهم میتوان نمود , هنوز اینمطلب برای خود من روشن نشده که آیا میشود گفت نظر به درون وبیرون بعد از اصلی‌وفرعی کردن جائی ندارد . یامیشود گفت یکبار تقسیم به اصلی وفرعی دریك مرحله اجمالی محض

(یك چارت ۱۰ یا ۵ عضوی) بعد همینکه یك قید به اصلی وفرعی بخواهد اضافه شود یعنی اصلی وفرعی باقید درون وبیرون ، بعد ازچارت اولی آنرا مطرح کنیم • چارت اولی ما قدرت تحلیل آن به شرطی است که اصلی وفرعی مقید نشود ، اولین قید قید درون است ، دومین قید هم زمان ومکانی است • شمافرض کنید ما ۲۰ قید داریم که هریك نسبت به قید بعدی معنای اصلی وفرعی درآن لحاظ شده باشد آنوقت لحاظهای متعددی راکه داریم (که شمافرمول تعادل میگوئید) خود آنها هم باید باهم نسبتی داشته باشند قرار دادن آنهاباید یك نظمی داشته باشد که مثلاً بگوئیم این مرتبه از تعادل برای این مرتبه از اطلاعمان خوب است • باید گفت که ما تبیین کامل نمیتوانیم بکنیم اگراصلی وفرعی محض باشد برای اینکه جهت اصلی وفرعی لحاظ دیگری هم لازم است • اصلی وفرعی یکبار به لحاظ اصل مشیت است که در اینصورت بسیارمجمل است یکوقت پائین ترمیآئیم ، شمابفرمائید اصلی وفرعی بدون قید راتاچه اندازه میتوانیم جلوببریم ؟

برادرمعلمی : ما نمیگوئیم که اینکار رامیتوان کرد نمیتوان یك چارت درست کرد که فقط اصلی وفرعی باشد ما میگوئیم اصلی وفرعی امری بسیارکلی است وبرتمامی کارهای ماحاکم است وبه عبارت دیگرهم میگوئیم تقسیم بندی است •

حجت الاسلام حسینی : صحبت اینستکه این قید هائی راکه میخواهیم پشت سراصلی و فرعی بیاوریم بهم نسبتی دارند یانه ؟ وآیاجزآن قیود قید درون وبیرونی راذکرکرد ؟

برادرمعلمی : مایکوقت چارت مشیت راتقسیم بندی میکنیم وکاری به وضعیت کیفیات موجود درآن نداریم ، یعنی کیفیت خاصی مورد نظر ما نیست برای اینکارد نبال یك فرمول میگشتیم خود تقسیم بندی بهمین معناست که فروع یك اصلی راپیداکنیم ، یا یك وحدتی را اجزائش را پیدا کنیم ، ما دنبال این بودیم که اولین تقسیم بندی یااصلی وفرعی ازچه لحاظی باشد •

حجت الاسلام حسینی : تاقید اولیه رانخورد نمیشود تقسیم کرد •

برادرمعلمی : یعنی اصلاً هیچ چارتی درست نشده است که اینکه مایک چارتی راتقسیم بندی کرده وکنارمیگذاریم بعد مقید هارامیآوریم ، ما میگوئیم ازهمان اول لحاظ هاباید درآن مطرح شود ، یعنی اول کار اصلی وفرعی به لحاظ تعین ، دوم به لحاظ زمان ، سوم به لحاظ مکان است ، بعد از اتمام چارت یک سئوال دیگری ممکن است مطرح شود که این کیفیت مورد نظر جایگاهش درچارت کجاست ، بعد ماتعین چارتی آنرا پیداکرده درآن چارت میتوان درون و بیرون موضوع مورد نظر را پیداکرد .

حجت الاسلام حسینی : آیااین مرحله سوم تقسیم نیست ؟

برادرمعلمی : این به عبارتی استفاده از چارت است .

حجت الاسلام حسینی : یک مجموعه اطلاعات توصیفی شماازجهان ولو اجمالی از وحسی بدست آوردید مانند اینکه بالاجمال میدانیم عالم قبل از عالم دنیاعالم " در " است ، بعد از عالم دنیاعالم برزخ است . قیامت است ، عالم خلود است ، یک تقسیمات دیگری داریم مرتبه عالم نور، مرتبه عالم ظلمت و ... این اطلاعات رامیخواهیم نظم دهیم‌ولو بسیار کم‌ومجمل باشد .

برادرمعلمی : اینمطلب بعد ازفرمول است .

حجت الاسلام حسینی : اطلاعاتی راکه دارید بوسیله فرمول منظم می‌کنید تابصورت مجمل و بسیار ساده نظام مشیت رابراساس آن فرمول واطلاعات ازآن بدست آورید .

برادرمعلمی : اینمطلب درقسمت دوم است اول مایک فرمول داریم اگرفرضاً مرتبه سوم تقسیم بندی زمانی باشد میگوئیم دراین تقسیم می‌بایست ۳ چیز پیدامی‌کردیم ، حال بااستفاده از معلومات ومنابعی که داریم آن ۳ چیز رامشخص می‌کردیم، اینکه بجای آن مستطیل های در فرمول چه تعینی رابگذاریم بعد ازدرست کردن فرمول است ، درقدم اول مابدنبال دستیابی به آن فرمول هستیم که آیااول تقسیمات زمانی است یامکانی است بعد ازمشخص شدن آن آنرا در

مورد نظام مشیت بکارمیگیریم که در یکسر تپه آن جای دنیاو برزخ ، عالم ذر، عالم قیامت و ۰۰۰۰ مشخص خواهد شد ۰

حجت الاسلام حسینی : بنابراین قدم اول فرمول رادرست می‌کنیم ، قدم دوم اطلاعات رابوسیله فرمول تنظیم می‌کنیم تابتوان نظام مشیت رابدست آورد ، حال برای بدست آوردن فرمول بعد از اصلی وفرعی کردن آیازمان ومکان است یااینکه ۰۰۰

براد رمعلمی : آیااین مطلب پذیرفته شدکه دراین‌فرمول دیگر درون وبیرون جائی ندارد ؟ یعنی وقتی تقسیم بندی می‌کنیم کاری به یك کیفیت خاص نداریم ۰۰۰

حجت الاسلام حسینی : اگرزمان ومکان رابگوئیم وربط را نگوئیم میتوان گفت که دیگر کاری به درون وبیرون نداشته باشیم ولی اگر ربط راهم بگوئید نمیتوان پذیرفت یعنی وقتی میگوئید کارما باید یك سیری رابگذارند مثلاً ۵ ورق کاغذ را پرکنیم بافرمول پیداشده ورق اول راپرکرده ورق دوم که قطعاً دقیق تر از اولی است کنارمی‌گذاریم دراین سیر نظمی که پیدامیشود میتوان گفت که ازمقدمات گذشته است در مرحله اول ودوم رابگوئیم که نظم آنها مقدمات تنظیم است نه خود تنظیم، اگر گفتید نسبت بین زمان ومکان دارید معنای درون وبیرون نمی‌دهد ۰ میخواهم بگویم که آن مطلبی راکه قبلاً می‌گفتید که زمان شیی در درونش است لحاظ زمان نسبت به درون و بیرون آیا این درچارت نمی‌آید ولو در نسبت صحبت کنیم (نه نسبتی که بعنوان نسبت تعلقی باشد) نسبتی که تناسبات جایگاهها رامشخص می‌کند وشمولیت زمانی یك چیزی رابرچیز دیگر مشخص می‌کند همانگونه که می‌فرموده از سن تولد تاسن مرگ یك انسان داخل آن انسان است ، آیاوقتی نسبت رابیان می‌کنیم بمعنای درونی وبیرونی نیست ؟ تاوقتیکه اسم نسبت وتناسبات را نیاورده ایم هرگونه تشخصی که درست شود مقدماتی است ودرتشخصات مقدماتی می‌پذیریم که درون وبیرون نباشد ولی از آن که گذشت وخواست تصویری از جایگاه شیی بدهد ، باید نظر به

درون وبیرون داشته باشد • یعنی نه زمان رامیتواند مطلقا بیرون یامطلقاً درون ببرد بلکه باید آنرا در ربط قرار داد •

برادرمعلمی : اینمطلب درست است ، یعنی وقتی ماخواستیم درون وبیرون وربط برای یك کیفیت معرفی کنیم حتماً همینگونه میشود ولی بحث در اینستکه تاوقتی بیرون یك کیفیت و ربط را میگوئیم داریم آن چیزی راکه سایرین داشته واین ندارد (البته تاسیستم شاملترش نه تقسیمات تحت شمول آن) دراین تقسیم بندی این چیز خود بخود پیدا میشود یعنی وقتی شاملتر را تقسیم بندی میکنیم ، این کیفیت وهمعرضهای آن پیدا میشوند دیگرلازم نیست بگوئیم که بیرون این کیفیت چه چیزهائی هستند ، چیز دیگری رانمی‌یابیم ، بیرونش آن چیزهائی هستند که در تقسیمات قبلی وقبلی‌تر پیدا شدند ، دراینجا میتوان گفت که مافقط تقسیم بندی درونی میکنیم •

حجت الاسلام حسینی : حال مافرض حل اینمطلب رانموده وتاآخرکار جلومیرویم وبعد حاصل آنرا بررسی میکنیم •

برادرمعلمی : بعد ازاین چند مطلب رامیتوان گفت ، تقسیم بندی زمانی که همان تقدم تاءخر است روشن است تقسیم بندی مکانی راهم اگر معنایش روشن شود مشخص میشود که ما چیز دیگری بنام تقسیم بندی تحینی پیدا میکنیم یابه عبارتی هرتقسیم بندی تحینی خود یك تقسیم بندی مکانی درسیستم شاملتر است • یعنی اگرماگفتیم تقسیم بندی مکان ، تقسیم بندی مکانی بیرونی نیست ، مکان بیرونش اگرمنظور همعرضهای آنست که قبلاً پیدا شده اند اگر تقسیمات ارتباطش با همعرض آنست که آنهم در ارتباطات همعرضش است که درتقسیمات درونی ربط همعرضی آن پیدا میشوند پس فقط تقسیم بندی مکان درونی آنرا میگوئیم که آیا مکان درونی چیزی غیرازترکیب است ؟

حجت الاسلام حسینی : در اینجا باید دید که ابتدا مکان به چه معنادراینجا بکار گرفته میشود

میشود تابعد بتوان مکان درونی وبیرونی آنرا مشخص کرد .

برادرمعلمی : درمورد زمان هم همین مطلب بود ، یکوقت میتوان زمان یك کیفیت رابه زمان بیرونش تعریف نمود ، یکوقت میتوان زمان شاملترش رامعرفی کرد یعنی یك جریان راگفت ، ولی همانگونه که عرض کردم چون ازکل تقسیم میکنیم تقسیم بندی زمانی که میکنیم این تقسیم بندیها خود شان درچارت پیدا شده وجایگاهشان مشخص میشود ، کاری راکه مابایدبکنیم(در تقسیم بندی زمانی) اینستکه زمان درون اینرا تقسیم کرده ومراحل آنرا پیداکنیم . در مورد مکان هم عین همین مطلب است ، یکوقت مکان یك کیفیتی رابه تنهائی که تعریف کنیم، مثلاً ازجای میز و صندلی که سئوال میکنیم میگوئیم صندلی داراطاق است این بمعنای مشخص کردن مکان صندلی به مکان درونی اطاق است یکوقت صندلی را به همعرضها یابه تبع یك شیی دیگرمعرفی میکنیم مثلاً میگوئیم صندلی سمت راست تلفن است یکوقت درکجائی شیی اجزاء درونی آنرا توضیح میدهیم وقتی اجزاء درونی آنراگفتیم معلوم میشود این نحوه گستردگی که اسم آنرامکان گذاشتیم چه نحوه تجزیه ای راداراست ، اگرداین اطاق چیز غیراز صندلی وتلفن نبود میتوانستیم مکان درونی اطاق رامشخص کنیم که از یك تلفن ویك صندلی تشکیل شده است که به این نحوه خاص باهم ارتباط دارند .

حجت الاسلام حسینی : آیامکان ، همیشه به بیرون توصیف نمیشود ؟

برادرمعلمی : ازبعد تعین مکان ، هم به بیرون هم به درون وهم به ارتباط معرفی میشود ولی اگر درموضع تقسیم از شامل به تحت شمول میرویم، همعرضها وشامل هایش قبلاً پیدا شده وجایشان مشخص شده است ، کاری راکه مابایدبکنیم اینستکه اجزاء درونی اینراپیداکنیم یعنی در تقسیم بندی مکان ترکیبات آنرا معین کنیم .

حجت الاسلام حسینی : آیاجایگاه یك شیی رابایدبوسیله ترتیبش بدست آورد مثلاً عرش

حاکم برهمه چیز است بعد ازعرش عالم نور است یا عالم لوح وقلم ...

برادرمعلمی : میفرمائید بعد ازعالم عرش عالم نور است ، چیز دیگری را شاملتر از عرش و نور و زمین در نظر گرفته ایم ، آنرا که تقسیم می‌کنیم اجزاء آن عالم عرش وعالم نوروعالم زمین است

حجت الاسلام حسینی : اینها به صورت توالی نیستند .

برادرمعلمی : اینها توالی ترتیبی اند ، نسبت به شاملتر اجزاء ترکیبی هستند ، یعنی تناسبات اینهاراکه ترکیب کنیم یك وحدت میدهد که آن وحدت در تقسیم این اجزاء رادادهاست درا ینصورت غیرازتقسیمات زمانی ومکانی هیچ چیز دیگری نداریم، درآنجائی که تعین را هم ذکرمی‌کنیم خود یك تقسیم مکانی است ، چونکه ما میخواهیم تقسیمات یك تعین را ...

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم نسبت بین اینهاراپیداکنیم نه اینکه نسبتها هم خود دارای تقسیم است ...

برادرمعلمی : یك بحث دیگری که در اینجااست اینستکه درتقسیم بندی مانند تقسیم زمان که نمیتوانیم جای تقسیمات راعوض‌کنیم اول و دوم و سوم را ملاحظه می‌کنیم عین همین مطلب هم در تقسیم بندی مکانی مجبوریم که رعایت کنیم . مثلاً سمت چپ رتبه اش بالاتر وپائین تر است این خود معرفی نسبت است.

حجت الاسلام حسینی : بنابراین سمت چپ وراست رامیتوان برای زمان ومکان گذاشت یك خط افقی رارسم کرد وخط عمود برآن خط مکان باشد ، میشود هم یك خط دیگر همعرض زمان گذاشت مورد نظر حضرتعالی کدامیك است ؟

برادرمعلمی : اگرترکیب رابنام مکان نامیدیم نمیشود دریك ترکیب ۹ چیز باشد اگر بالا باشد معلوم میشود پائینی وربطی هم وجود دارد اگر راست باشد چپ وربطی هم وجود دارد اگر هم بالا وهم پائین راست وچپ باهم باشد معلوم میشود که آن تقسیمات تقسیمات رده اول نیستند

آنها حتماً ترکیبی داشته که ۳ می‌شدند آن ۳ را اول پیدا کنیم مثلاً اول چپ وراست و وسط بود که درمرتبه دیگربالا وپائین وسط پیدا میشود ۰

حجت الاسلام حسینی : درمرتبه زمانی چپ وراست و وسط راپیدا کردید حالا درتقسیم مکانی چه می‌کنید ؟ آیا ۳ تای دیگر جداگانه می‌نویسید یا ۳ تازیرهم می‌نویسید ؟ آیا افقی وعمودی می‌نویسید بعد نسبت بین اینهارادریك چارت دیگر درست می‌کنید یااینکه ۳ تازمانی ۳ تامکانی ۰۰۰

برادرمعلمی : نمیتواند جدا ازهم باشد باید به یك نحوی با هم ارتباط داشته باشد

حجت الاسلام حسینی : پس مجبورید یك چارت نسبت درست کنید ، برای چارت نسبت باید یك‌چارت مقدماتی داشته باشد ، چارت مقدماتی عیبی ندارد که زمانی محض‌باشد (کاری به ترتیبش نداشته باشید درهرخانه چه چیزهائی است کاری ندارید بلکه غرض‌وصف زمانی‌آنست) یك چارت دیگرهم جداگانه بطورعمودی فقط وصف ترتیبی رامشخص می‌کند بعد چارت سوم هم نسبت بین اینهااست ۰ دراین چارت باید هم رتبه زمانی هم مکانی ذکرشود که این چارت تعین است که زمان ومکان درآن روشن میشود ۰

برادرجاجرمی : آیادراینجاتعین ، تقسیم به دو نشده است ؟ چون در اینجاتعین‌همان نسبت است که فقط به زمان ومکان تقسیم میشود ۰

حجت الاسلام حسینی : تقسیم به زمان ومکان دوانتزاع بود که عملاً هردونفی شد و ترکیب ایند و نه لقب زمان تنهاونه مکان تنهابه قید وحدت برآن صادق است وترکیب هردو ومعنای نسبتی آند و است یعنی جائی که معین میشود باید مجموعه تناسباتی رامشخص‌کند ، دراینجا دوانتزاع دارید که آند و رانفی می‌کند وامری راکه از سنخ انتزاع نیست واز سنخ ربط بین آنهاست قبول می‌کنید (البته به عنوان مراحل کار) آن چیزی راکه قبول می‌کنید (همان چارت نسبت)

خودش دارای تقسیمات سه گانه است . (س : آیا تقسیمات آن نسبت زمان ومکان ربط است)شما برای درست کردن چارت تنظیم ۳ مرحله عملیاتی زمانی ومکانی ونسبتی داشتید حاصل عملیات که تنظیماتی است که وارد چارت نسبت است درآن حتماً باید تقسیمات سه گانه بوده ونباید دو باشد مثلاً درآن عالم امتحان ، قبل از امتحان وبعد ازامتحان باشد پس بنابراین آن چیزی را که داریم نه زمانی است نه مکانی بلکه نسبت است ونسبتها هم ۳ به ۳ است درمورد هرچیز مثلاً دنیا ، باید دید این سه تقسیم درمورد آن پیدا میشود ؟

برادرجاجرمی : یعنی از آن جهت که ابتدا مجبوریم انتزاع کنیم ، تقسیم به ۳ آنجا میآید .

حجت الاسلام حسینی : درآنجا هم شما ۳ مرحله را می پیمائید مرحله اول عملیات تقسیمات زمانی است ولی هنوز چارتی درست نشده است مرحله دوم مکانی است که اینهم مقدمه چارت است ، درمرحله سوم ترکیب ایندو یا نسبت ایندو را ملاحظه می کنیم در اینجاست که چارت درست میشود اول اینکه خود عملتان تقسیم به ۳ است دوماً محصول کارتان باید براساس تقسیمات به سه تحویل داده شود ، باید یك وحدت و ۳ زیرمجموعه پیدا کنید ، ۳ زمان و۳ مکان پیدا می کنید که درهم که ادغام شوند نیز ۳ پیدا میشود . ایندو راکه ترکیب و ساده کنیم باز ۳ است .

برادرجاجرمی : بنابراین آیا میفرمائید که نظام مشیت ابتدا تقسیم بندی زمانی و یکبار هم مکانی دارد ؟

حجت الاسلام حسینی : عملیاتی راکه مابر روی اطلاعات خاصی که دردستمان است اول — براساس اوصاف زمانی تقسیم می کنیم اینرا می نویسیم بعد دوباره همان اطلاعات را از زاویه اوصاف مکانی نظر می کنیم اینهم یك چارت بعد ایندو راترکیب کرده یا نسبت بین آندو را ملاحظه می کنیم چارت سومی رادرست می کنیم . پس اصلی وفرعی زمانی کردن غیر از اصلی وفرعی مکانی کردن و غیر از ملاحظه نسبت است . مثلاً وقتی " آخرت " را می گویند ، دریك خانه ٔ چارت" آخرت" را

می‌نویسیم دیگر اجزاء درونی آن که برزخ یا صراط یا قیامت و ... راکه دیگر نمی‌نویسیم، یا در چارت مکانی آن مثلاً اگرگفتیم جهنم دارای ۷ طبقه است دیگر لازم نیست طبقات آنرا ذکر کنیم که برحسب اوصاف جهنم دارای شدیدترین عذاب وضعیف ترین عذاب و مراتبی که مابین آنها است (که در بیان طبقات ۷ گانه جهنم نیز اگر تقسیم براساس اوصاف باشد فرق می‌کند تا اینکه براساس موضوعات تقسیم شود) .

برادر سلیمی : در اینجا سئوال اینست که فرمودید در بدست آوردن چارت نسبت ابتدا اطلاعات را تقسیم بندی زمانی ومکانی می‌کنید این اطلاعات را در واقع داریم تقسیم می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : اطلاعات را از موضع وصف زمانی ومکانی تقسیم می‌کنیم نه از موضع موضوعات از موضع موضوعات ممکن است ٦ یا ۷ یا ٤ تا باشد .

برادر سلیمی : بعد ازاین تقسیمات وبدست آوردن چارت تعین آیاکار دیگری هم لازم است انجام داد یا در همین جا جدول خاتمه می‌یابد ؟

حجت الاسلام حسینی : حال در همین جا بحث بماند فقط یکی ، دوتا سئوال باقیماند که است یکی اینکه آیا آن صحبتی راکه قبلاً درمورد ربط مضمر عرض میکردیم آیا در اینجا هم هست یا بالمره موضوعیت پیدا نمی‌کند ؟

برادر حسینیان : درپاسخ این سئوال میتوان گفت اگرشما زمان را داخل شیی آوردید و درچارت تقسیم کردید ظاهراً ربط مضمر موضوعیت نمی‌یابد .

حجت الاسلام حسینی : یك حرف اینستکه بعد ازتقسیمات حتماً تناسباتی پیدا میشود که بدیهی است امایك صحبت اینستکه آن تناسبات بعد از پیدا شدن میتوان آنرا (ربط مضمر) نشان داد .

برادر حسینیان : در اینجا هرسه اینها (زمان ، مکان ، نسبت) تناسب هستند .

حجت الاسلام حسینی : آیا منسوب به نسبتند وخصلت آن یا خود نسبت ؟ یعنی وقتی یک خصوصیت را می نویسیم در ترکیبی که کردیم مثلاً رنگ زرد ، آیا رنگ زرد خصوصیتی است که منسوب به نسبت است یعنی این رنگ بدلیل نسبت پیدا شده است یا اینکه در اینجا دیگر نسبتی نداریم آیا رنگ زرد خودش نفس نسبت است یا منسوب به نسبت است یا اساساً نسبتی در کار نداریم وفقط خود این رنگ است ؟

برادر حسینیان : در تقسیمات درون ۳ جزء داریم که هرکدام وحدت دهنده آن دو جزء دیگر است ...

حجت الاسلام حسینی : به عبارت دیگر اگر زمانی به کمیت رسیدیم آیا اعداد زوج را اساساً به کمیت قبول ندارید یا بخاطر واسطه بودن این اعداد آنها را قبول دارید یا چون تقسیمات شما همه روی اعداد فرد حرکت میکند ۳ و ۹ و ۲۷ و ... در اینجا اعداد زوج چگونه میشود ، وقتی اعداد زوج ، نسبت قرار بگیرد آیا صحیح است یا صحیح نیست این مباحث در کم و کیف باید ملاحظه شود ، یعنی در زوج وفرد هم دوئیت وربطی به نحوکلی ملاحظه میشود یا اینکه در آنجا دوئیت نیست وفقط ربط است ؟

برادر رجاجرمی : با این تقسیم بندی که میفرمائید در ملاحظه نسبت زمان ومکان شیی باید نسبتی بین زمان ومکان درون وزمان ومکان بیرون باشد چون ملاحظه نسبت میخواهیم بکنیم آیا مجبور نمیشویم که زمان ومکان شیی را بین دو زمان ومکان درون وبیرون پیدا کنیم ؟ چون مجبور به ملاحظه نسبت هستیم .

حجت الاسلام حسینی : بعد از اینکه آن دو را (زمان ومکان) ترکیب کردیم نسبت حاصل میشود .

برادر رجاجرمی : در ترکیب کردن برای اینکه بتوانیم نسبت را بدست آوریم باید اینکار را بکنیم

یعنی زمان نسبت ما حقیقتاً زمانی بین زمان درون وزمان بیرون است ٠

حجت الاسلام حسینی : آیا در عملیات ما برای ترکیب ملاحظه درون وبیرون لازم است ؟

برادر جاجرمی : برای اینکه بتوانیم به جدول نسبت برسیم مجبوریم درون وبیرون کنیم چون ملاحظه نسبت است وچیز مستقلی نیست ٠

برادر رسلیمی : درمورد درون و بیرون ممکن است اینگونه گفته شود یکوقت است خود کل را تقسیم می‌کنیم یکوقت کل را ازموضع یك جزء مورد تقسیم قرارمید هیم مثلاً در مورد این خودکار یکوقت جهان را ازموضع این خودکار مورد تقسیم قرارمید هیم که در اینصورت تقسیم درون و بیرون معنا پید امیکند , یکوقت از موضع بالا جهان رابعنوان یك مجموعه مورد دقت قرارمید هیم که در اینجا درون وبیرون وربط درچارت ما جائی ندارد وهرگاه هم بعد ازتقسیم بخواهیم این شیی خاص رامورد شناسائی قرارد هیم آنرا در بالای چارت قرارداده در اینجا دریك کل میشود درون وبیرون را برای آن دوباره ترسیم کرد ولی یك کل راکه تقسیم می‌کنیم برای این جزء دیگر درون و بیرون معنا ندارد , خود کل را تقسیم می‌کنیم جای اجزاء مشخص میشود ٠

حجت الاسلام حسینی : آیابرای مشخص کردن اجزاء چه می‌کنید ؟

برادر رسلیمی : برای اجزاء میشود درون وبیرون کرد ٠

برادر رامیری : میتوانیم کل وجزء کنیم ٠

حجت الاسلام حسینی : کل وجزء کردن گاهی به لحاظ زمان است گاهی به لحاظ مکان گاهی به لحاظ نسبت است که آقای جاجرمی میفرمایند لحاظ نسبت معنای همین درون رامید هد٠

برادر رسلیمی : این درموقعی است که بخواهیم شیی رادررابطه با مجموعه مورد شناسائی قرارد هیم نه اینکه بخواهیم شیی راازبالا مورد شناسائی قرارد هیم ٠ یك موقع ما مجموعه را می‌خواهیم مورد شناسائی قرارد هیم یکموقع شیی داخل مجموعه را , این دو فرق میکند ٠

حجت الاسلام حسینی : وقتی میخواهیم مجموعه را مورد شناسائی قرار دهیم ودر یک صفحه بنویسیم این را چگونه بشناسیم ؟

برادر رسلیمی : باید دید که اصل در این مجموعه چیست چند زیرمجموعه دارد ... در هر کدام ازاین مجموعه ها چه چیز اصل است فرضاً این مجموعه دارای اصولی است که مثلاً درجهتی وبرای هدفی خاص بوجود آمده است که اینها هرکدام دارای ۳ فرع است همینطورتقسیم می کنیم .

حجت الاسلام حسینی : شمایک اطلاعات خام در اینجا دارید که نمی دانید اینها چگونه تنظیم میشوند . محورتنظیمات شما چیست ؟ چرا میگوئید ۳ چیز داریم آیا بدون لحاظ زمان ومکان میتوانیم بگوئیم ؟ چرا این اصل وآن فرع است ؟

برادر رسلیمی : باید ازاجمال به تبیین شروع کرد .

حجت الاسلام حسینی : آیا مراحل اجمال به تبیین شما این نیست که یکبار در " زمانی " و یکبار " مکانی " یکبارنسبت آنها رامورد دقت قرار دهیم ؟

برادر معلمی : یکوقت است که ما میخواهیم جایگاه یک کیفیت را در کل مشخص کنیم در اینجا درون وبیرون معنا پیدا میکند ملاحظه زمان ومکان آنهم بلحاظ درون وبیرون و ربط است که به عبارتی چارت مشخصات این کیفیت است , وقتی تقسیم بندی ازکل بطرف جزء است درآنجا هم گرچه زمان ومکان را ترکیب می کنیم ولی ترکیب درآنجا به لحاظ اصلی وفرعی است . درترکیب زمان ومکانی راکه درآنجا بدست آوریم همان رابه اینجا منتقل می کنیم نه اینکه اینرا بارده های بالاتر یارده های همعرضش ترکیب کنیم .

حجت الاسلام حسینی : این مطلب را دوسنخ است یکی از سنخ زمانی است یکی ترتیبی این را چگونه ترکیب می کنید ؟

برادر معلمی : اگرآنرا ترکیب کنیم که یک چیز واحد نمیشود ؟

حجت الاسلام حسینی : آنواکه ترکیب می‌کنیم مجبوریم که به یك چیز واحد تبدیل کنیم تا دو بعد داشته باشد .

برادرمعلمی : آن دو که دو بعد یك چیز انـد .

حجت الاسلام حسینی : نه ، باید به یك چیز واحدی که دارای دو بعد است برسیم .

برادرمعلمی : کیفیتی است که مشخصاتش راکه میخواهیم توضیح دهیم این دو بعد است آیا منظورتان اینستکه ما جامع مشترك بین زمان ومکان راکه میشود یك چیز بدست آورد ؟

حجت الاسلام حسینی : باید به یك چارت تبدیل شود تا هرکجای آن که دست بگذاریم هرجای زمانی وهم مکانی آن چیز رابتوانیم پیدا کنیم .

برادرمعلمی : اگربخواهد اینگونه باشد باید چارت بگونه ای باشد که زمان ومکان و قبل وبعدش درآن چارت نشان داده شده باشد .

حجت الاسلام حسینی : یکبارزمان راانتزاعی دسته بندی می‌کنیم یکبارهم درمکان حال در مرحله بعد چه می‌کنیم ؟

برادرمعلمی : یعنی مانند این صفحه کاغذ الان دو بعد ملاحظه میشود یکی زمان ویکی هم مکان ، یك چارت مربعی درست کنیم بعد که صفحه پرمیشود هرنقطه ای راکه ما دست بگذاریم همه مشخصاتی راکه ما میخواهیم درآن وجود دارد ، یعنی خودش درد رونش گستردگی زمانی ومکانی خاصی ملاحظه میشود . یعنی اگرسئوال از زمان ومکان درونش کنند فرضاً اگرخط کشی داشتیم که بتوان زمان راهم اندازه گرفت اندازه میگرفتیم واز لحاظ زمانی مثلاً عدد ۲ را می‌گفتیم ، اگر سئوال کنند قبل آن چیست ، درخانه ء قبلی آن درچارت نگاه کرده قبل آنرا معرفی می‌کنیم بالا وپائین وچپ و راست ، همه مشخص میشود بعد میگوئیم این ترکیب همراه با کدام جریان درحال حرکت است ؟ یعنی همعرضهای مکانی آنرا مادراین توانستیم نشان دهیم حال

یکوقت است این خانه ها را بزرگ وکوچك کرده گرچه هردو باسه تا ازاین خانه ها در کنارهم خود یك ترکیب است (چون اینها همه بهم راه دارند بین خانه ها خطوط نقطه چین باشد) فرضاً وقتی ما ترکیب بزرگتری را انتخاب می‌کنیم هیچ فرقی با این ترکیب کوچکتر ندارد در هردو صورت قبل وبعد وهمعرضهایش را میتوانیم ببینیم، حالا اگر از ترکیب حضرتعالی تصور دیگری دارید بفرمائید به نظرما اگر اینگونه بتوانیم انجام دهیم همه آن مطالبی راکه بدنبالش بودیم حل شده است ۰ بعد ازاینهم همانگونه که عرض کردم غیراز تقسیم بندی زمانی ومکانی چیز دیگری هم نیاز نیست پیدا شود ، آن ضربهائی که درهم میشود دراین پیدا است یعنی اینگونه نیست که بگوئیم چارت را ازلحاظ نسبتی تقسیم بندی کنیم ، یعنی هرکدام از این خانه هاراکه می‌کشیم طول وعرضش روشن است ۰

برادر امیری : آیادراینجا مقسم تقسیمات ۳ است ؟

برادر معلمی : زمان به تنهائی تقسیماتش ۳ است مکان نیزهمچنین تقسیمات نسبت بین زمان ومکان هم ۳ تائی است ۰

برادر امیری : آن چیزی که دراول به زمان ومکان تقسیم شده اینگونه که میفرمائید نسبت هم درآن است ونسبت رادیگرتقسیم نمی‌کنید ۰

برادر معلمی : نسبت همان چیزی است که دارای زمان و مکان است ، که نمیشود آنرا ازاین دو بعد جدا کرد ، اگربخواهیم جدا کنیم همان چیزی است که حاج آقا فرمودند یکوقت تقسیمات زمانی و مکانی می‌کنیم ایند و راکه درهم ضرب می‌کنیم آن چیز پیدا میشود آن چیز ، چیزی نیست که مکان تنها یا زمان تنها باشد بلکه نسبتی است بین زمان ومکان ۰

برادر امیری : آیاآن چیزی راکه حاج آقا بصورت انتزاعی میفرمایند شما میفرمائید که بصورت انتزاعی نیست بلکه دو تای آن توام هستند ۰

برادر معلمی : عرض بنده اینستکه آن تقسیم بندی زمانی ومکانی که در این نمودار نشان داده میشود خودش تقسیمات نسبتی را نشان میدهد .

برادر رامیری : پس احتیاج به چارت سومی نیست .

برادر معلمی : چارت سوم قبلاً درست شده است که ما میتوانیم آنرا در اینجا نشان دهیم این خود چارت سوم است ، همانطورکه میفرمائید آنها مقدماتی برای رسیدن به این چارت هستند در این چارت سوم شما ازیك بعد که نگاه می‌کنید زمان و مکان را می‌بینید واین دلیل براین نیستکه دو چیز بیشتر ندارد همینکه زمان راومکان را می‌بینید ، یك مساحت هم می‌بینید که آن مساحت نه اسم زمان دارد نه مکان ، زمان ومکان درآن مساحت قاطی ودرهم آمیخته اند که این قاطی بودن وآمیخته بودن خود چیزی است این همان نسبت یاتعین وکیفیتی است که بدنبال آن می‌گشتیم .

برادر رپیروزمند : پس تعین وکیفیت نسبتی بین زمان ومکان است ، پس برای شناسائی یك کیفیت کافی است زمانش ومکانش را شناسائی کنید ، نه تنها شناسائی بلکه درحقیقت هم چیزی غیر از زمان ومکان نیست .

برادر معلمی : درحقیقت همینطوراست ولی زمان ومکان رامیتوان به گونه های مختلف گفت آیا زمان ومکان فقط درونی است ؟ نه ، بلکه درونی بیرونی و ...

برادر رپیروزمند : بنابراین مقسم تقسیمات شما ؟ است .

حجت الاسلام حسینی : اگریك تقسیم آخری را هم بآن اضافه کنیم مطلب فرق پیدا میکند ، اگر فرمودید درون وبیرون باید کنیم تا نسبتش مشخص شود .

برادر رپیروزمند : این اشکال به اینجا هم وارد است چون شیی وکیفیت را نسبت بین درون و بیرون می‌گیرید ، اینگونه نمی‌گوئید که درونی وبیرونی وربطی که منتجه ای را تحویل میدهد یا

زمان و مکان و ربط آند و که منتجه ای راتحویل مید هـد ۰

برادر امیری : شما اگرخواستید زمان یك کیفیت رابشناسید میتوانید درون وبیرون و ربطش رابررسی کنید دراین نسبت وجود دارد ۰

برادر معلمی : درآنجابحث دیگری است چون درون وبیرون و ربط که می‌کنیم کل ماکـــل چارت است وخود کیفیت نمیشود ۰

برادر سلیمی : عیبی ندارد که مابگوئیم درون وبیرون وربط همان زمان ومکان ونسبت بیـــن آند و که شیی است اما دریك مجموعه ، یعنی نه فقط زمان ومکان خودش بلکه زمان ومکانش هـــم نسبت به خودش هم نسبت به مجموعه شامل ، که دراینصورت همان درون وبیرون وربط میشود ۰

حجت الاسلام حسینی : فقط دراینجا یك سئوال است که ما اگر بصورت ماتریس ۹ بخشـــی درست کردیم آیا ازهرکدام بصورت منتجه وحدت ترکیبی راهم نشان میدهیم که تقسیم برسه میشود وخودش هم واسطه است برای ۳ ، یا اینکه نه ؟ درآن جدولی که اول کشیده بودیم سعی براین بود که معلوم باشد وحدت ترکیبی این ها یك خصلت ومنتجه وچیز چهارمی است آیا دراینهم میتوان نشان داد یا نه ؟

برادر پیروزمند : نه تنها نمیشود نشان داد بلکه اصلاً وجود ندارد منتجه شما آن چیز سوم است واصلاً چیز چهارمی ندارید ۰

برادر معلمی : یك تفاوتی مابین زمان ومکان وتقسیمات زمان ومکانی وجود دارد آنهم در اینستکه ماوقتی تقسیم بندی زمانی یا مکانی می‌کنیم درست است که آثار هرکدام ازوجوه تغایـــر دریکی دیگر پیدا میشود ، مثلاً وقتی ماواحدی راتقسیم کرده دیروز وامروز وفردا ، هرچند آثار دیروز و امروز و فردا است ولی دیروز وامروز وفردا یك ترتیبی دارند که تداخل آنها مثل آن موقعی نیست که دو بعد یك چیز رامعرفی می‌کنیم ، یعنی وقتی میگوئیم کیفیت دارای حجم و وزن —

است این حجم و وزن داشتن با هم در مورد یك کیفیت مخلوطند ، تا آن موقعی که دیروز وامروز و فردا را مطرح می‌کنیم یك تفاوتی دارد ، یا مثلاً عین همین را در مورد بحث ترکیب که تقسیمات مکانی است میگوئیم دوئیت وربطی راکه مطرح می‌کنیم هرچند آند وهم درهم تاثیر دارند اما از سنخی که ما آنرا دو بعد یك کیفیت مطرح کنیم نیست مثلاً کیفیت دارای رنگ وسختی است اینها و وصف با هم مخلوطند ، درست است که اجزاء این کیفیت هم درهم مخلوطند اما این مخلوط بودن با آن فرق میکند حالا وقتی تقسیم بندی کیفیت را از لحاظ ابعادش مینمائیم مانند وقتی است که میگوئیم کیفیت طول وعرض دارد اینها دوئیت با آن دوئیت فرق دارد ...

حجت الاسلام حسینی : بعنوان مقدمات میتوان گفت که یکی از آن مراحل مقدماتی ما تربیت زمانی ومکانی است ولی بعنوان اینکه گفته شود که این چارت به آن مطلوب نزدیك شده است باید در آن چند چیز مشخص شود یکی ، اصلی وفرعی است که در اول کارگفتیم ، در شکل دایره ای یا چارت ۳ تا ۳ تائی که درست میکردیم همه سعی براین بود که اصلی وفرعیها مشخص شود . حالا در این مطلبی که میفرمائید اصلی وفرعی چگونه مشخص میشود ؟ یك جدول بسیار بزرگی درست کنید که ۳ به ۳ رنگهایش تیره شود یا خط ها و نقطه هائی درشت کشیده شود بعد در درونش باز آن نقاط تقسیم شود ونقاط دوسانتی گذاشته شود بعد در درونش نقطه ها کوچکتر تا میکرون برسد ، میتوان اینگونه عمل کرد ولی آیا با این بیان میتوان مشخص کرد که چه عضوی حول کدام محور است یا نه ؟

برادر معلمی : چون ما از طرف نظام مشیت حرکت کردیم میتوان گفت هرشاملی نسبت به تحت شمولش اصلی است چه از لحاظ زمانی چه مکانی ولی آن چیزی راکه میفرمائید محور باید بشود منظورتان را متوجه نمیشویم ، آیا در تغییرات اصالت ، با آن است.

حجت الاسلام حسینی : این محور باید در چارت شما بیاید تابع ومتغیرها باید مشخص شود

برادرمعلمی : درچارت تعین در رابطه تابع ومتغیر هیچگاه پیدا نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : تابع ومتغیر بعنوان تغییری درتعین ورابطه پیدا نمیشود .

برادرمعلمی : چون درآنجاگفته میشود هرکیفیتی برای سایرکیفیات علت است همانگونه که برای سایرکیفیات معلول است خود این مطلب مبین اینستکه آن چه که مغیرواقع میشود چیزی خارج از تعین در رابطه وحاکم برآن است که میتواند ربط اینهاراعوض کرده وکیفیت جدید درست کند , یکوقت است که اراده حضرت حق رامطرح میکنیم که سنخاً خارج از تعین در رابطه است و در رده های نازله هم اختیار عباد است .

حجت الاسلام حسینی : بااین بیان اساساً فصل ولایت درتعین دررابطه نمی‌آید .

برادرمعلمی : اینکه ولایت رامابراین اساس جاری میکنیم غیرازاین است خود ولایت در این چارت جائی داشته باشد , اگراختیار درون مجموعه تعین در رابطه بیاید معنای جبری است .

حجت الاسلام حسینی : صحبت همین است که اگر علیت رابه معنای تناسبات هستی ها گرفتید یکی از تناسبات هم وجود اختیار است امااگرعلیت راانتزاعی گرتفید آنوقت اختیارکه درآن وارد میشود معنای جبری میدهد .

برادرمعلمی : صحبت ماایستکه اگربین کیفیات به این نحوه خاص ربط برقرارکردیم به این مقصد خاص میرسیم اگربه نحوه دیگری ربط برقرارکردید به مقصد دیگری میرسید . بستگی به مقصدی دارد که شمابدنبال آن هستید همانگونه ربط برقرارمیکنید نه اینکه فاعل واختیارهم خود دربرنامه قرارمیگیرد , برنامه بمعنای شیوه تحقق اختیاراست خود اختیارکه نمیتواند داخل برنامه باشد .

حجت الاسلام حسینی : آیاشمامیتوانید سازماندهی نظام مدیریت راانجام دهید یانه ؟

(ج : بله) آیاموجودات مختار را سازماندهی میکنید یانه ؟

برادرمعلمی : موجودات مختاری که از اختیارخود شان بخاطر ماست برمیدارند , اگر

کسی که مستخدم ماست بخواهد از اختیارات خودش به نحوخودش استفاده کند که مامدیر او نیستیم او می‌پذیرد که بخاطربرنامه از اختیارات خودش دست بردارد ، یعنی اختیار خودش راتابع اختیار ماقرارد هد اگر اینکار راقبول کرد مامدیریت میتوانیم بکنیم ولی اگر هرموجودی را مختار به این معناکه درهرقدم موضعگیری مبهم دارد هیچ کس برهیچ کس دیگرنمیتواند مدیریت کند .

حجت الاسلام حسینی : آیاوجود اختیاررهم همینگونه درنظام مشیت تفسیرکنید یانه ؟

براد رمعلمی : وجود اختیاردرنظام مشیت جاپیدامیکند اما اختیارخاص جائی ندارد ، اصلاً این چارت راکه درست می‌کنیم برای این است که بفهمیم آن اختیارماچه نحوه ای باشد ، خود نحوه ء اختیارکه نمیتواند درچارت بیاید .

براد رجاجرمی : ماکل مباحث را که بررسی کردیم هیچ چیز رانتیجه نمی‌دهد یک تقسیم بندی انتزاعی زمانی داریم که جامعه ایران قبل از انقلاب ، حین انقلاب و بعد از انقلاب ، (مثلاً گل مشیت چنین است) بعد مکان رامیخواهیم مشخص کنیم درمکان هم یک سازمان ، یک جمع ویک خانواده وجود دارد این چارت دوم حالا نسبت بین ایند و چیست که ما آنرا مشخص کنیم مثلاً بگوئیم وضعیت شاه درسال ٤٤ قبل از انقلاب اینگونه بود بعد سال ٤٤ یک زیرمجموعه هائی دارد ، مسائلی اتفاق افتاده است ، نسبت بین زمان ومکان دراینجا مفهومی ندارد یک چیزهائی رادرقبل وبعد وحین انقلاب تقسیم کردیم یک عناصری هم عناصر مکانی هستند که جامعه ایران راتشکیل میدهند دراین وسط چارت نسبت چیست ؟چه چیزی رادراین وسط که دارای دو بعد زمان ومکان هستند میخواهیم پیدامی‌کنیم ؟ ماحصل اینکار چیست ؟ چه چیزی راحل میکند وآنچیزی که دارای دو بعد است چیست ؟ آن نسبتی که بتوانیم دوسلب رابرآن بار کنیم چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : آن اصلی وفرعی که عرض کردم در یك چارتی بصورت دایره بود که آن خانه های اصلی در وسط قرارمیگرفت همان تقسیمات ۳ را هم داشت در این چارت معلوم بود که زیربخش ها ووحدت وهمه اینهارافرا میگرفت. اصلی و فرعی رابه این معنامی‌توانستیم بیان کنیم.

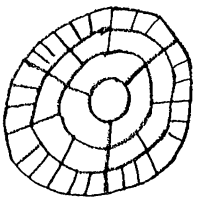

برادرپیروزمند : اصلی وفرعی به این معناکه میفرمائید منتجه رانسبت به اجزاء اصلی میدانید ۳ عاملی که تعین رانتیجه داده اند فرع نسبت به منتجه که اصلی است میگردند.

حجت الاسلام حسینی : من یك مثالی خدمتتان عرض‌کنم. پیدایش‌پشه درعالم ورفتن او وآمدن ورفتن آدم آیامثل هم است.

پشه کو زادش بهاران مرگ وی اندر دی است

ازکجا داندکه این باغ ازکی است ؟

مثال مانسبت به عالم انوار مانند آمد ورفت این پشه است , سئوال همین جاست آن کسی که وجودش دراین عالم اصلی است چنانکه خدایتعالی میفرماید " وعزتی وجلالی انی ماخلقت سماء مبنیه ولا ارضا مدحیه ولا قحرا منیراً ... الا لاجلکم ومحبتکم... معلوم میشود اصل درخلقت آنها هستند چارت در مشیت هم باید جای آنهاکه اصلند مشخص شود , حالا نسبت به اینهاماچکاره هستیم. یادرمثال دیگر دربهار برگها سبزودرپائیز زرد شده ومیریزد درست است که سبزی و زردی برگ هم درگردش‌کره زمین موثر است ولی اصل درگردش‌کره زمین وبهارو زمستان آمدن برگها نیستند درحالیکه اصل دربرگها پیدایش‌گردش‌کرده زمین بدور خورشید است. مثلاً زمانش ومکانش ورتبه اش شاملتر است.

برادرپیروزمند : آیادرآن چارت دایره ای هرخانه ای که به مرکز نزدیکتر شود اصلی تر و

هرچیز د ورتر شود فرعی تر است ؟

حجت الا سلام حسینی : بله ، از بالا که نگاه کنیم کل آنیچزی راکه د راین طیف قرارمیگیرد تحت شمول آنست ۰

براد رپیروزمند : حالا هرکدام ازاین تقسیمات نسبت به آن خانه اصلی چکاره است ؟

حجت الا سلام حسینی : وضعیت آنها اوصافی است که هرچه بالا تر میروند اوصاف شدید تر وهرچه پائین تراوصافی ضعیفتر هستند ، د ریك رتبه علت تمامی موجود ات ائمه معصومین سلام‌ـ علیهم هستند خداوند عالم رابه طفیل اینها خلق فرموده است ۰

براد رپیروزمند : این اصلی وفرعی کرد ن غیراز د وئیت وربطی که اجزاء د رونی یك منتجه هستند چیز اضافی رانشان نمید هد ، عین همانجائی که فرمود ید د وئیت و ربط فرمولی است شامل که د رزمان وهمه تقسیمات مصد اق د ارد ود رهرتقسیمی مصد اقی از این فرمول محورتقسیم است د ر اینجا هم همینطور است ۰

حجت الا سلام حسینی : البته مصد اقها که مشخص شد فرمولهائی راکه بعد اً میآوریـــد میتوانید توجه به آن د اشته باشید ۰

براد رپیروزمند : فرمول که بعد میآوریم باید مطابق باد وئیت وربط یا اصل وفرع باشـــد منتهاو ۰۰۰

حجت الا سلام حسینی : ما نگفتیم که این فرمول بتنهائی کارائی د ارد ۰۰۰

براد رپیروزمند : همانگونه که ماباد وئیت و ربط بتنهائی نمی‌توانستیم شروع به تقسیم بند ی کنیم این د وئیت وربط باید تشخص پیدا کند ، آیا اختلاف واشتراك است ، آیا زمان ومکان است تا پله د وم وقد م د وم رابرند ریم د وئیت وربط هیچ خاصیتی ند ارد ۰ چگونه میتوان بافرمول د وئیت و ربط بتنهائی تقسیم بند ی کـرد ؟

حجت الاسلام حسینی : آیا میتوان گفت که جوهره همه تقسیمات دوئیت وربط است .

برادرپیروزمند : بله ، ولی درتقسیم بندی مان مهره ای محسوب نمیشود ، اصلی وفرعی هم همین حکم رادارد ، در اینصورت سئوالی که درابهام بود که وقتی دوئیت وربط بخواهد در تقسیم بندی بکار رود چه فرمولهائی باید رعایت شود ؟ . . .

حجت الاسلام حسینی : ما اصلی وفرعی تنهارا نمی‌گوئیم ، غرضمان اینستکه درآخرکاربشود درآن اصلی وفرعی رامشخص کرد .

برادرپیروزمند : درست ما اینستکه بتوان درآخرکار دوئیت وربط راملاحظه کرد .

برادرحسینیان : یعنی دراین چارت وحدتها ، اصلی هستند .

برادرپیروزمند : لذا به همین دلیل عرض می‌کنیم اگراصلی وفرعی بیان گر دوئیت و ربط باشد امابیانگر فرمولی که مابتوانیم روی آن تقسیم بندی کنیم نباشد درایصورت این اشکال به آقای معلمی وارد است چنانکه نسبت به تمام کیفیات درشناسائی باید دوئیت و ربط آنرا معین کرده وشناسائی کرد ، درتوضیح دوئیت وربط گاهی درون وبیرون گاهی زمان ومکان و گونه های دیگر را ارائه کنید حال همانگونه که نسبت به تعین صحیح بود که فرمول کلی دوئیت وربط مصادیق مختلفی ازقبیل درون وبیرون وربط یا زمان ومکان وربط رابگیرد درنظام مشیت هم اصلی وفرعی چون چیزی غیراز دوئیت وربط نیست در اینجا هم صحیح است گفته شود که نظام مشیت بعنوان یك تعین یایك خصلت (گرچه هم سنخ با نظام متغیرها نیست) چگونه بدست آمده است .

حجت الاسلام حسینی : بهرحال آیا شما چیزهائی دارید که زمانش و مکانش شامل است آیا شامل بودن بمعنای اصلی‌تر بودن نیست ؟

برادرپیروزمند : درست به این معناستکه مشخص کردن هردوئیت وربطی مساوی مشخص کردن فرع هراصلی است .

برادر حسینیان : یکوقت شما مغیر را برآن ۳ (دوئیت وربط) ربط میگیرید ، در اینصورت ربط با زمان شامل در دوئیت است یکوقت است وحدت را زمان شامل برآن ۳ جزء دانسته لذا آنرا مغیر یا اصلی میدانید بعبارت دیگر مغیر را اصلی میدهید • مثلاً در فرهنگ وسیاست واقتصاد یکوقت سیاست را مغیر می‌گیرید یکوقت مجموعه فرهنگ وسیاست واقتصاد را برای آن سه مغیر میدانید •

حجت الاسلام حسینی : درون آن وحدت هم که نمیشود مغیر نباشد حتماً درآنجا هم مغیر اصلی داریم • اگر ۳ خصوصیت باشد هرکدام باید دریک خصوصیت اصل باشند مثلاً یکی درجهت ، یکی درنسبت ، یکی در تاثیر، حالا اینها بحث های بعدی است •

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

بسمه تعالی

جلسه ۱۹ ـ الگو

برادر معلمی : در ادامه بحث جلسات قبل ، به این نتیجه رسیدیم که باید در مورد تقسیم‌بندی نظام مشیت دقت کنیم وببینیم در آنجا تا چه حدی میتوانیم تقسیم بندی کنیم واگرتقسیم‌بندیما به اشکالی برخورد کرد برگردیم ودر فرمول تقسیم وچیزهایی که قبلاً داشتیم تجدید نظر کنیم، در مورد همین بحث تقسیم بندی نظام مشیت چند مسئله هست یکی اینکه بگوئیم این تقسیم بندی اجزائش چیست یعنی نظام مشیت راکه تقسیم بندی می‌کنیم چه تعینات مشیتی در آنجا پیدا میشود یک بحث اینست که فرمولش چه است یعنی فرمولی راکه مابکارمی‌گیریم تااین تعینات مشیتی راپیدا کنیم چیست که در آن جلسه ای که خدمتتان داشتیم ظاهراً این نتیجه گرفته شد که اول باید فرمولش راپیدا کنیم، یعنی بگوئیم آنجارابه چه نحوه میشود طبقه بندی کرد تابعد از آنکه فرمول پیدا شد بگوئیم حال اگر دراین رده خاص یادراین کیفیتهای خاص بکارش بگیریم بااستفاده ای هم که از احکام توصیفی می‌کنیم کیفیتهایی که بدست می‌آید اینها هستند . این یک بحث است بنابراین میشود اول مقداری درمورد فرمولش صحبت کرد که حالا آیااول تقسیم بندی زمانی است یا تقسیم بند مکانی است یاتعینی است ؟ وچه هست ؟ یک بحث دیگرهم که درکنارش میتوان به آن توجه داشت اینست که مثلاً آدم تصور کند که یک عده ای میخواهند برنامه ریزی انجام دهند و اعتقادی به اینکه وحی لازم است نداشته باشند آنهابرای برنامه ریزی میگویند مابایدبیائیم فلسفه حاکم برتاریخ راپیدا کنیم که بوسیله آن میتوانیم بگوئیم جهان به این سمت حرکت میکند بعد که فهمیدیم جهان به این سمت حرکت میکند میتوانیم وضعیت مطلوب را تعیین کنیم میگوئیم مثلاً اگر ماخواستیم باحرکت جهان هماهنگی داشته باشیم ودرحرکت جهان خرد نشویم پس برای سال مثلاً ۸۰ خودمان باید چنین هدفی راداشته باشیم بعد هم متناسب باآن وضعیت موجود خودمان رامیتوانیم شناسایی کنیم وقتی ایندوکار انجام شود قطعاً راه رسیدن ازموجود به وضعیت

مطلوب پیدا میشود وقتی آدم قانونش را داشته باشد وموجود مطلوب را هم داشته باشد راه رسیدنش را هم دارد بنابراین احتیاجی به احکام تکلیفی پیدا نمی‌کند حال اینها را باید در نظر داشته باشیم مه وقتی ما داریم کارمان را انجام میدهیم بدانیم که کارمان یك تفاوتهایی با دیگران میکند یك تفاوت اول بذهن میرسد که اگر آنها بخواهند فلسفه حاکم بر تاریخ را پیدا کنند ووضعیت موجود را شناسایی کنند فقط از عقل خودشان استفاده میکنند حال با استقرار ناقص یا هرچیز دیگر یك قانونی درست میکنند ومیگویند این فلسفه تاریخ است ومتناسب با آن حرکت میکنند ولی با چنین کاری را نمی‌کنیم ومی‌دانیم چنین چیزی ممکن نیست بلکه با استفاده از کلماتی که به ما رسیده است نظام مشیت را تعیین می‌کنیم وقتی میگوئیم جهان آخرتی دارد یا این جهان در هرحال یك برای دارد یا مطالب دیگری که از اسلام به ما رسیده است ، اینها استفاده ای است که از وحی کرده ایم وآنها چنین کاری را نمی‌کنند میگوئیم باز علی فرض اینکه ما باید این کار را هم انجام دهیم اگر فقط می‌خواستیم به همین اندازه از وحی استفاده کنیم مثل اینست که بگوئیم ما فقط در پیدا کردن فلسفه تاریخ با آنها اختلاف داریم آنها فلسفه تاریخ را عقلاً پیدا می‌کنند ولی ما با استفاده از احکام توصیفی تعیین می‌کنیم باز در این معنا هم روشن است که احکام تکلیفی بیمورد میشود یعنی اگر ما توانستیم بوسیله احکام توصیفی بگوئیم جهان به این سمت حرکت میکند و بنابراین مطلوب های ما هم باید اینها باشد الان هم در چنین وضعیتی قرار داریم بعد باید و نباید ش روشن میشود که ما چکار باید انجام دهیم پس احکام تکلیفی به یك معنا بی‌معنا میشود و چون ما می‌دانیم که چنین چیزی درست نیست واحکام تکلیفی هیچوقت بی‌مورد نمیشود باید بگوئیم هرچند که در یك شرایط خاص تکلیف آن شرایط مساوی با شرایط دیگری نیست و مختلف است اما نباید بگوئید در شرایط مختلف تکلیف را ما تعیین می‌کنیم بلکه در شرایط مختلف تکلیفشان فرق میکند وآن تکلیف را هم باید احکام بگوید واین با احکام توصیفی فرق میکند پس باید یك نحوه استفاده ای

هم از احکام تکلیفی بشود ، با این صحبتی که شد شاید آدم بگوید آن تصوری که از نظام مشیت داشتیم تصور ناصحیحی بوده است . یک وقت است آدم فکر میکند یا وقتی نظام مشیت را درست می‌کنیم — می‌توانیم بگوئیم مشیت را میشود تقسیم بندی کرد حال هرچند اجمالی ، جایگاه هر کیفیت را در آن پیدا کرد چون مشیت را گفته ایم اعم از زمان ومکان است میتوانیم بگوئیم آینده هر کیفیتی اجمالاً باید چگونه باشد وگذشته آن چگونه بوده والان آن هم چگونه است پس همینطوری که عرض کردم به همان نحوه اجمال هم، نحوه موضع گیری آن یعنی باید ونباید تکلیفی آن روشن میشود . ولی یک وقت است که میگوئیم نه ، وقتی ما نظام مشیت را تعیین می‌کنیم ما یک کلیاتی را بدست می‌آوریم که آن کلیات به ما کمک میکند که بتوانیم وضعیت مطلوب را تعیین کنیم که اگر این کار را انجام دهیم (جایگاهی برای احکام تکلیفی پیدا میشود زیرا آن تقسیم بندی نظام مشیت بنحوی نیست که جایگاه همه کیفیت ها را دقیقاً در چارت نشان دهد تا آدم از روی آن چارت بگوید اینطور باید حرکت کرد تا به آن مطلب برسیم واحکام بی مورد شود ، بلکه فقط یک کلیاتی بدست می‌آید که آن کلیات بربرنامه ریزی ما حاکم است در تعیین مطلوب یا تعیین راه رسیدن از موجود به مطلوب ، حالا ما با توجه به شرایط واحکام تکلیفی گفتیم که باید از احکام تکلیفی گزینش کنیم آن نظام مشیت در گزینش به ما کمک میکند نه اینکه جانشین احکام تکلیفی میشود وبه ما کمک میکند در شناسایی موجود ، همانطوری که مثلاً در جهت دار بودن علوم میگوئیم هرکیفیتی در هر دستگاهی معنای خاصی دارد یعنی در هردستگاه چیز خاصی است وقتی هم که ما نظام مشیت را تقسیم بندی می‌کنیم در وضعیت موجود یا در وضعیت مطلوب ما ، نسبت به آن جهتی که ما در نظر داریم خصلت خاصی هستند یعنی چیز خاصی هستند که اگر ما مشیت را چیز دیگری گرفته بودیم اینها به یک آثار دیگری شناسایی میشدند بنابراین یک چیز دیگری بودند اینهم یک بحث دیگری است که خوبست کنار هم باشد که وقتی داریم فرمول نظام مشیت را پیدا می‌کنیم بدانیم که

داریم بطورکلی چکارمی‌کنیم وخلاصه ماباآن افراد یك تفاوتهایی داریم ، مشیت به آن معناکه بشود هرکیفیتی راد قیقاً درآن پیداکرد حتماً می‌دانیم‌که دردستگاه ماپیدانمیشود .

حجت الاسلام حسینی : بذهن میرسد که این قسمت بحث امروز از قسمت های حساس است که اگراین مطلب که ازطریق احکام برنامه ریزی چگونه است ــ چه احکام توصیفی وچه احکام تکلیفی ــ درست مشخص شود ، برادران احساسشان نسبت به اینکه تکلیف هست یا نیست بستگی به همین بحث دارد ، میتوان گفت ازموضع هایی است که ربط کاری راکه می‌کنیم وتاءملی راکه می‌کنید به اعتقادمان معین میکند یکوقت است که آدم بصورت کلی واجمالی میگوید برای ادامه حکومت برنامه لازم است ولکن ربط اثباتی‌اش رابصورت منطقی تمام نمی‌کند فقط نفی‌آن وخلاء آن رانشان میدهد وبه اصطلاح منطقیون ازطریق خلف میخواهد اثبات کند ، یك وقت است که میگوید خیر، اینجابه این دلیل دراین قلمرو وباید اینگونه دنبال کار بود یك عرضمان اینست که آیا تکلیف درعینیت مرکب از کیفیت وکمیت است یعنی وقتی کهمولایی به عبدش بگوید امروز برو نهار درست کن ونهار راهم توصیف میکند به غذای خاصی ، یابرو افطار درست کن وتوصیف میکند که برو شیر بگیر و آرد برنج وشکر و فرنی درست کن خوب آیا حال اینکه هیچ کمیتی نداشته باشد قابلیت انجام دارد یعنی آیامیشود فرد هیچ قیدکمی برای این شیروآرد برنج وشکر نزند گیرم که نسبت های اینهارا هم بداند وهم با هرمعیاری که مثلاً شیر گرفت یك پنجم آنرا شکر بگیرد ، ویك معیارهم آرد برنج بگیرد ، یعنی آیاکمیت ، درعینیت جزء تکلیف است یا نیست ؟ اگرهست آیاکمیت متغیراست یا نیست ؟ یعنی اصولاً معنای رشد درارتباط باکمیت مطرح میشود ؟ یا این معنا هست که میگویند احکام راپیاده کنید کمیات درست میشود کمیات درست میشود یعنی چه ؟ اول‌که میخواهیم پیداکنیم مبتلا هستیم به تخصیص کمیات چگونه بگوئیم مناسب است این مقدارپول یااین مقدارجنس‌به این حکم چکارش‌کنیم؟ دوم اینکه حالا علی‌فرض‌که ماتخصیص دادیم و

مناسب احکام هم بود وحاصلی هم داد حال آیا حفظ غبطه ومصلحتی درکارنیست ؟ یعنی رشدی درکمیت لازم نیست ؟ احکام را پیاده کردیم وتامستحبات هم تمام شود • اولش بصورت یك منحنی حرکت می‌کنیم وبعد دیگر ازحالت منحنی بودن درمی‌آید و بصورت خط افقی درمی‌آید یعنی به جایی میرسد که صاف حرکت میکند ؟ اصلاً کمیات باید و نباید دارد یا ندارد ؟ یعنی تکلیف در مرحله عمل ــ مثلاً میگوید یك کیلوشیر بخر، نیم کیلو آرد برنج بخر، تاآخرش میشود فرنی برای پنج نفر درست کن ــ تکلیف درعینیت ربطش به کمیت تاچه اندازه است اگربنده نتواند تخمین بزند که این مولا برای یك نفر فرنی میخواهد برای هزارنفر میخواهد برای بیست نفر یافقط برای خودش تنها میخواهد افطار کند چکارمیکند ؟ آیااین کمیت رامیتوان از تکلیف حذف کرد یا میگوئید عرفی وتخمینی آنرامعین کنید بگوید حالاکه نگفته است وآزاد است یعنی چه ؟ میگوید چون کمیت مشخص نکرده است من اگر به اندازهٔ اسقاط تکلیف که بیاورم کلمهٔ مقدار اسقاط تکلیف یك قدر و اندازه‌ای رامیخواهد یانه ؟ آیامیشود ایشان برود مغازه لبنیاتی وبگوید لطفاً یك نصف استکان شیر لطف کنید ویك قاشق مرباخوری آرد برنج وبعد هم شکر • اگربرای آزمایشگاه وبعد آنالیز کردن باشد که ببیند ملکول فرنی وضعیت ترکیبی‌اش چگونه است خوب است حتماً همین نصف استکان شیر باید بگیرند ، برای آزمایشگاه که یك کیلو شیر نمی‌گیرند بعدش فرضاً میخواهد دوقطره‌اش را دریك لوله آزمایش بگذارد که مثلاً درگردش شدید قرارد هند وببینند ملکول آن چطور است وچگونه ترکیب میشود وچگونه تجزیه میشود • فرنی برای خوردن میشود برای آزمایشگاه شیمی میشود برای بیوشیمی ، برای پزشکی میشود برای دستگاهی که غذا رامشخص میکنند میشود برای خیلی مطالب دیگرمیشود چقدر باید باشد چه اندازه باشد ؟ آیامیشود که تفریع فروع ــ علینا بیان الاصول وعلیکم تفریع الفروع (اگرچنین بیانی به معصومین منصوب باشد) آیاتفریع وفروع فقط فروع کیفی است که باید مشخص شود وفروع کمی لازم نیست • محقق درتفریع فروع کیفی ، یك مقتضیاتی هست که آن

مقتضیات را هیچگاه مابه آن دست پیدا نمی‌کنیم. علت جعل حکم را نمی‌دانیم ولکن اگر علت جعل حکم رابه هیچ نحوه ندانیم آیا هیچ نحوه تفریعی می‌توانیم نسبت به سلاح وفساد بکنیم ، آیامردم در زندگی عادیشان مصالح کمی‌اشان رااصل قرارنمی‌دهند درانتخاب کیفیات ، آیا نمی‌گویند ماآزاد هستیم که بیع یااجاره یامضاربه یامساقات ، وبرایمان صرف می‌کند که مضاربه کنیم ، خانه بخرم یاخانه نخرم وپول رابه کسی بدهم که باآن تجارت کند یاپول رابه کسی بدهم باغ بسازد وکسی زراعت کند . شك نیست که وقتی مردم میگویند که ماآزادیم یکی ازاینهارا انتخاب کنیم درمقام عمل یکی از آنهارا انتخاب خواهند کرد ودرواقع یکی از آنهابه اراده خودشان باید میرسد یعنی انجام میشود مثلاً تصمیم می‌گیرد که اجاره کند بعد از اراده صحیح است که به آن گفته شود که " باید " شد یعنی عمل که بدون باید کمی نمیشود عمل یك اندازه کیفی دارد ویك اندازه کمی دارد اندازه کمی آنهم باید میخواهد نهایت اینست که میگوئید اینرا خودم تصمیم گرفتم ، یعنی اگرجزمیت نباشد که برنحوه عمل بار شود حرکت نمیشود حرکت تابع یك نحوه تصمیم ویك نحوه باید است وباید های کمی راشما میگوئید مطابق باصلاح ومطابق بامصلحت و... این وقتی درحد حکومت شد چه میشود ؟ آیا میشود آنجاگفت متناسب باصلاح شخصی شخص حاکم یا میشود گفت متناسب باصلاح مسلمین یا میشود گفت متناسب باصلاح اسلام ؟ چگونه میشود به صلاح اسلام یاصلاح مسلمین حرکت کرد . چه مطلبی لازم است بنابراین آن چیزی را که شمالازم دارید که تاآخرکارتعقیب کنید الگوی تخصیصتان است وجریان رشد تخصیص کمیات بدون جریان رشدکیفیات نمیشود از اول تا آخرهم گزینشی هست وهم معنای گزینشی اگر با کمیت ترکیب شد میشود تمام احکام باهم باشد ولی مدل تخصیصی آنهابرای هر زمان وهر وقتی سهم خاصی را برای هرحکمی قرار دهد ودرزمان دیگری سهم دیگری راوآثار رابرای عمل مختلف کند اگرازاین موضع نگاه کنیم حتماً باید ماتوصیف از رشد رادربیاوریم وحرکت بطرف رشد وقانون

رشد را بدست آوریم مواظبت برای حرکتش داشته باشیم معنای صلاح وفساد را ومعنای ضرورت وبحران رابرآن اساس معناکنیم تابتوانیم تنظیماتمام راانجام دهیم وگزینش های متناسبش را هم انجام دهیم بعبارت دیگرتخصیص کیفیات وتخصیص کمیات بدهیم .

حالا میخواهیم عرض کنیم که اصلا آیااگر چنین چیزی گفته شود آنچه از احکام کلی الهی رسیده است جز احکام حاکم برجریان رشد میشود واحکام رشد باید های عینی مصداقی جزاینکه تفریعی است که باید بلحاظ آثار انجام دهید ؟ یعنی " مکلف به " شماتوجه به اثر است خصوصاً با دستوراتی ازقبیل واعدولهم ماستطعتم من قوه , حالا چیزهایی که استطاعت وقدرت درآن شرط شده یاموضوع تکلیف قرارگرفته , دراحکام توصیفی زیاد است جایی که کوشش و جهد وتلاش موضوع قرارگرفته اینهارابایدچه کرد آیامیشود گفت که ماعلت قدرت راندانیم و" ماموربه " ماهم این باشد که بروقدرت بدست بیاور ؟ یامیشود گفت قدرت الهی قدرت متناسب رانمیشود فهمید واز هر راه وازهروسیله ای که شد قدرت بخواهیم ؟ اگرمعنای اعدولهم ماستطعتم من قوه اینطور باشد که هرج و مرج برای پیدایش قدرت بود برای پیدایش مال وپول و...هرج ومرج شود مثلاً یک دستگاه وزارت صنایعی بزنیم بعد بگوئیم ازهرراهی که شد باید پول برای این دستگاه پیداکرد اگر بگویند نداریم ونفت الان صادر نمیشود بگوئیم خوب شیوه هایی که الان در دنیا پول درمی‌آورند چیست ؟ بگویند فلیپین انسان رادرشکلهای مختلف به استخدام سایر کشورها می‌دهد بگوئیم انسان متخصص برای کشورخود مان کم داریم بگویند نه فلیپین بعنوان کارگرساده می‌دهد , وزنهارا هم بعنوان امرجنسی به هتلها می‌دهد , خوب ما هم بگوئیم که ماستطعتم من قوه ایجاب میکند ازهرنیرویی که داریم استفاده کنیم آیامیتوان چنین چیزی گفت قطعاً نه , اینکه میگوئیم متناسب است بااحکام درهمین حداست یااینکه دقت هم میبرد ؟خلاصه این مطلب راعرض کنم که اگر تفریع فروع دسبت به اصول , اگریک ابزاری بخواهد آن ابزارش باید

بدست آید و متناسب با نیازها طرحهای کمی مشخص شود ، به عبارت دیگر با مثال عرض کنم یک دکتر داروساز دارید ویک طبیب معالج یک مهندس متالوژی داریم که مقاومت مصالح و فلزات و اینها را درست میکند ، یک مهندس برای طرحهای ساختار و مکانیزم کار میکند بهرحال اینطور نیست که در این قسمت اخیرش بتوانیم بگوئیم وحی بیمورد میشود ، ابداً یا بتوانیم بگوئیم عیناً عین کمیات را باید وحی بیان کرده باشد . وحی بیمورد نمیشود چون میگوئیم این کمیات باید متناسب با وحی باشد ولکن ادراک متناسب عین ادراکی است که ما از خود کلمات داریم این نکته را عنایت بفرمائید ، ما عقل را در فهمیدن علت احکام بکار نمی بریم ولی در دلالت الفاظ بکار می بریم و مدرک خودمان یعنی آنچیزی که با نظر مان به اثبات رسیده است یعنی " فتوا " را میگوئیم حکم الله ، فتوا چه ربطی دارد به حکم الله فتوا یعنی نظر من ، نظر من از این مواد ، حکم الله یعنی نظر خدا ، حکم خدا چطور میشود که شما میگوئید من حق دارم که بعد از تلاش لازم از نظر قلب وذهن وعین بیایم وبگویم که حکم خدا اینست . این حق را چگونه به فقیه میدهید ومیگوئید که این افتا نیست عین همین حق را آیا در باب کمیات نمیتوانیم بدهیم ؟ مواد در آنجا از کتاب و سنت وازوحی است در اینجا آیا احکام توصیفی واقعاً نمیتواند مشعر باشد ؟ ومواد باشد ؟ نهایت اینکه مواد در وصف است نه مواد در باید ، شما هم یک وصف در اینجا میخواهید که مستند به آن وصف بتوانید کار انجام دهید یا بگوئید شما برای احکام تکلیفی کمی بدون احکام توصیفی نمیتوانید کار کنید ، حال اگر چنین چیزی باشد باید قاعدتاً گفت احکام کمی از فروعی است که لازم است انجام شود وهمانطور که فتوا غیر از روایت است ولازم میدانید دقت شود واجتهاد شود و فتوا داده شود وبعد فتوا را میشود به خدای متعال نسبت داد . در اینجا هم باید نظر کارشناسی درباره مصلحت عباد ، مصلحت اسلام را معین کرد وگفت تکلیف کمی ، الان اینست علاوه برآن این امر چیزی است که گریزی از آن نیست والان شورای مصلحت مجبور است که چنین کاری را بکند

کارشناسان ادرات الان این کاررامی‌کنند نهایت اینستکه شمایك وقت است که میگوئید ربط منطقی آنرا هم به اسلام باید پیدا کنیم، ویکوقت است که میگوئید باقدرت سیاسی آنرا تنفیذ کنید و ربط منطقی نمیخواهد . کمیت راکه حتماً اقتضائش راپیدا میکنید یعنی حتماً کارشناس که میگوید اینقدر پول نشر بشود یانشود یك اقتضائی را ملاحظه میکند ویك توصیفی راملاحظه میکند ویك مطلوب توصیفی رادارد ویك بایدی راهم درآخرکار تحویل میدهد و میگوید اگربخواهید چنین بشود باید فلان کار رابکنید ، فقر راکه نمیخواهید پس بنابراین باید فلان کاررابکنید ، تورم راکه نمیخواهید پس باید فلان کار رابکنید ، بایدهای کارشناسی بعنوان مصالح ، بعنوان مصالح عباد راکه آخر کارشمابا تنفیذ سیاسی آنرا راه می‌اندازید همانطور که درتصمیم گیری فردی اینکاررامیکنید فرد نمیتواند بگوید که من درکمیات هیچگونه نظری ندارم ومتوقف می‌نشینم، نهایت فرق آن این است که این مطلب اتصالش به وحی چه میشود ، که مادراینجاکه عرض می‌کنیم احکام توصیفی را ملاحظه کنید واز آنجا اقتضاء رانسبت به رشد بدست آورید وبراین اساس مجبورید مبتلابه الان را توصیف کنید ومبتلابه بعدارا تحصیل کنید وبدست بیاورید و بگوئید مبتلابه فعلی اینست وباید به آن اینگونه برخورد کمی نمود تامبتلابه تغییرکند وبه فلان مبتلابه دوم برسیم که متناسب بارشد باشد بنابراین ماتوجه نشدیم اینکه شمامیفرمائید که اگرما احکام توصیفی راپیدا کنیم و منطقش راهم پیدا کنیم نیازی به احکام تکلیفی نداریم، غرض چیست احکام تکلیفی درباب کمیات است ؟ یا احکام تکلیفی درباب کیفیات آیابازفرض اینست که احکام ثابت حاکم برجریان رشد که درآن هیچ تغییری نیست ودرمشیت مثل امور ثابت است وحاکم است یعنی حاکم است وهرگونه ترکیبی بنابا شد ازاینهابشود پنج تا ، دوتا ، وتخصیص هارامرتباً عوض این احکام تکلیفی بالای سراینها مثل یك کانال ثابت است آیاغرض اینست که احکام تکلیفی را نظرد هید وغرضتان ازتوصیف احکام تکلیفی چیست ؟ وقتی بخواهید احکام تکلیفی راوصف کنید چیست ؟ یك وصف اینستکه

بگوئیم احکام تکلیفی احکامی است که باید را میگوید وصف دوم اینست که احکامی که باید های حاکم برتغییرات را میگوید یعنی باید های ثابت است وصف سوم اینکه اینرا تشریع کنید وبگوئید باید های متناسب باابتلاء . باید های متناسب باابتلا به چه دلیل بوسیله شناختن قوانین رشد نبایـــد آن رابتوانیم پیدا کنیم باید را اگر درمرحله اجمال محض بگیرید ، نمیشود باآن کاری کرد ، احکـام تکلیفی اگربه اجمال محض گذاشته شود بطوری که هم شامل شود احکام ثابت وحاکم برتغییرات را ، که جریان تغییرات بصورت یك رود خانه مواج ، پائین که شماملاحظه کنید اینطورمی بینید وبالای آن وحاکم برآن مدل مشیت است ویك قسمت ازمدل مشیت هم احکام باشند که ثابت باشند وهیچ تغییری نکنند این یك نحوه یایك مصداق از باید است یك بایدی هم هست که برای مبتلابـــه است که هم کیفی وهم کمی آن راشامل میشود غرضتان ازاینکه ما احکام تکلیفی را نباید بدســـت آوریم چیست اگر غرض احکام حاکم برجریان رشد است حتماً وآن میرود درباب اقتضاء . اگر غـرض شما احکامی است که باید گزینش شود وبه لحاظ آثارکیفیاتی راانتخاب شود خیر، چون ما لحـاظ آثارمی کنیم ومبتلابه امان رامشخص می کنیم وانتخاب می کنیم وبرای رسیدن به وضعیت بعد علاوه بر این کارباید ببینیم کمیات متناسب باآن چیست ، یعنی تازه وقتی مبتلابه را شناختیم فـــوراً نمی آئیم بگوئیم پس بیاوریم واین حکم را اجراء کنیم بعد میگوئیم حالا چه تخصیصی به این مبتلا به بدهیم تاازوضعیت موجود به وضعیت مطلوب برسیم اینکه مبتلابه اینگونه است که رویش ننوشتـــه است که چقدر هم بایددراین قسمت خرج کنید برای بدست آوردن چندش دیگر مصلحت شناسی میخواهد یعنی نظریه آثارمیخواهد پس یك نظریه توصیف عینی داریم که مبتلابه رامعین میکنـد بعد یك نظریه آثار داریم که کمیات رامتناسب بامطلوبی که داریم ملاحظه میکند بنابراین درتفریع فروع ازاصول باید دقت شود . اگرربط دقیق ومنطقی کارالگو باتکالیف شرعی وبندگی وتقرب خدا ، آنوقت طبیعتاً وظیفه دردقت کردن احتیاط کردن ، تامل کردن وشدت وسع رابکارگرفتن ، تـا

آنجائی که به جزمیت لازم واستظهار وابطهال وغیرو ذالك برسد همه اینهارا سرجای خودش لازم دارد . ولی اگر نه این قسمت کار شل باشد وهرگونه شد شدکه مثلاً دریك نقشه خانه که بگوئیم که استغفرالله خدا که نگفته است که خانه راچطور بسازید حالا یك کاریش می‌کنیم یا مثلاً فلان کمد اینطرف باشد یاآنطرف ، یافلان اطاق بزرگتر باشد یاکمی کوچکتر باشد اینقدرها لازم نیست . حال برای مسجد هم که نقشه باشد مهندس مقداری سعی می‌کند اما اینطوری که خودش رابخواهد خیلی خسته کند نه دیگر . می‌گوید الحمدالله خوب مسجدی شد ومسجد آبرومند خوبی شد حالا شمایك وقت است نقشه راکه می‌کشید من باب اینکه خوب حالا کاری است و باید بالاخره یك کاری انجام داده باشیم ، ویك وقت است که میگوئید نه ، پایه ای بسیار قوی ومحکم میخواهد وآخرکار هم انشاءالله تعالی درتخصیص ها مثل شکیات درنماز میخواهد فتوا بدهید چطور فقیه میگوید شك بین دو وسه چه حکمی دارد ، شك بعداز سجده چه حکمی دارد ، شما هم میخواهید بگوئیدکه درفلان شرایط اینقدر باید تخصیص داده شود میگویند که این به چه حساب میگوئید مصلحت اسلام اینست . وظیفه اینست .

برادرمعلمی : منظور بنده این بودکه بااین توضیحاتی که حضرتعالی فرمودید ما میتوانیم الان اینطور بگوئیم که درچارت مشیت کمیتها جایگاهی پیدا نمی‌کنند آنوقت بعداز آن ما مراجعه می‌کنیم به مبتلابه امان تابببینیم کمیت ها چطورهستند تا اینکه آن احکام تکلیفی (باید ونباید ها) بصورت خاص آن مشخص شود ؟

حجت الاسلام حسینی : نه ، اینطوربه ذهن می‌آید که اگربگوئیم درچارت مشیت یك کیفیتهایی هستند و یك تناسباتی دارند تناسبات حتماً کمی است . یعنی به ذهن می‌آید که همان تناسبات کمی که در آنجا میگوئیم که مناسبت که این اینجاباشد بدلیل یك خصلت خاص — میگوئیم وقتی که شما میگوئید الگوی کمیات رادرست کنید تخصیص دهید پنج تومان به این وده تومان

به آن و ۰۰۰ بعد میگویند آنوقت چطور میشود میگوئید نتیجه اش گذر از وضعیت " الف " به ه وضعیت " ب " است یعنی منتج خصیص هایی که شما آنجا گذاشتید نسبتی شد بین وضعیت " الف " و وضعیت " ب " در عینیت ۰ پس بنابراین کمیات در مدل مطلوب بصورت تناسبات است که در عینیت بصورت تنظیمات کمی ظهور پیدا میکند نهایت آنجا تناسبات بین کیفیتها و مراحل کلش است در اینجا در آن وهله تدریج است مطلب مهمی را عرض می کنم و آن عبارت از اینست که چگونه است که شما در باب حکم تکلیفی میگوئید وقتی فقیه میگوید تشخیص من حکم خدا است میفرمائید تکلیف نمیتواند ماوراء قدرت ذهنی بیاید بنابراین شما اقتضاء را به قدرت تعریف می کنید وقتی میگوئید تکلیف بیشتر از قدرت علمی من نمی آید دارید به اقتضاء قید میزنید قدرت علمیتان را میزنید به توان استنباطی خود دارید اقتضاء را قید می زنید نهایت مواد ش مواد ی است که از وحی می گیرید مواد ی که از حس بگیرید نه آثار عینی ، بلکه کلمات و آثار کلمات است آثاری که ادراکمان از کلمات میگیرد من میخواهم عرض کنم همینطور که اقتضاء نمیتواند ماوراء وسع و قدرت ادراک باشد اقتضاء نمیتواند ماوراء قدرت کم هم باشد یعنی در باب اقتضاء این را بصورت کلی میتوان تمام کرد ۰ درست است که ما نمیدانیم که اقتضاء یک رکوع داشتن و دو سجده داشتن در نماز چیست اما کلی آن برایمان تمام است که حکم ظاهری منجر است برای تکلیف واقعی بلکه در تکلیف واقعی نمیتواند نسبت به ما ورظرف ما چیز دیگری را از ما بخواهد جز همان حکم ظاهری ، نمیتواند از ما طلب شود جزء میزان درکمان از کلمات ۰ حال اگر درکمان از آثار احکام و از احکام توصیفی و از رشد ، برای کمیات ملاک قرار گرفته ملاک قرار گرفت برای تفریع فروع کمی ، آنوقت آیا صحیح نیست که عین همانجا بگوئیم اقتضاء مقید میشود به قدرت ادراک ما از آثار عینی احکام ، و از احکام توصیفی به لحاظ آثار عینی ، یعنی همانجا که ما با چشممان حس می کنیم کلماتی را و با گوشمان کلماتی را می شنویم ولی به لحاظ کلمه بودنشان برای ما اصل هستند ۰ در اینجا آیا آثاری را نسبت به آن توصیف ها که

درك می‌کنیم اینها نمیتواند برای ما اصل قراربگیرد . آثاری راکه از اشیاء تجربی وترکیبات‌شان حس می‌کنیم آیا نمیتواند اصل قراربگیرد بعبارت دیگرآیا احکامی که ملاحظه می‌کنیم با اشیائی که در خارج ملاحظه می‌کنیم نسبتی دارد ؟ ومیشود گفت که آثار اشیاء رادرمجموعه سازی، درنهایت نسبت بدهیم وبگوئیم اگر از وضعیت اول بخواهیم به وضعیت دوم این نحوه تخصیص لازم است حسی داریم توجه می‌کنیم ، ولی چرامیخواهید به وضعیت دوم بروید .طبیعتاً براساس مطلوبیتهای شرع اگرواقع آنهم این باشدکه مادرصدی ازاین انتقال راپیداکردیم اولاً باید توجه کنیم که انتقال از این وضع به آن وضع تناسب این دو وضع رانسبت به هم مشخص میکند معنایش اینست که تناسبات درمشیت بیان کنند . احکام کمی است وما هم سعی که درجدول بندی مشیت می‌کنیم سعی برای ملاحظه تناسبات است دوم اینکه ما اگر توصیفات ازشرع گرفتیم وتوانستیم تطبیق کنیم وسیر بدهیم ، سعی لازم راداینکه درتفریع فروع تبعیت کنیم انجام داده ایم .

برادرمعلمی : غرض ما این بود که گفتیم اگرکه درنظام مشیتی که مادرست می‌کنیم بنحوه ای باشدکه جایگاه هر کیفیتی درآن روشن باشد کمیت هم به این معناحتماً درنظام مشیت پیدا میشود یعنی کمیت هابعنوان یك ضرائبی برای تناسباتی که درآنجا هست (برای‌مثال آنجا اگر بگوئیم آب است میگوئید " دو" ئید روژن درکنار" یك " اکسیژن باید باشد یامثل همان مثال حلوا یا چیزهای دیگرکه قبلاً می‌فرمودید ، که ازاین چند کیفیت موجود ازهرکدامش به چه نسبتی که باشد کیفیت مورد نظر پیدا میشود آن اعدادی که آنجا هستند تناسبات ضریبی هستند ، درست است که آنهارا هم که ازبعدی ملاحظه کنیم کم هستند که میگوئید یکی از این و دوتا ازآن ، نسبت یك دوم بین آنهابرقرار است حال این فرق دارد که مادرعینیت همانطورکه می‌فرمائید بگوئیم حال که نسبت دوبه یك برقرار است ازاین ده هزارتابیاور وازاین پنج هزارتابیاور . این یك بحث دیگراست .

حجت الاسلام حسینی : یعنی این مطلب بالاتر میبرد که ببینیم کمیات درساختارکلی چگونه است آنجا چقدر کم داریم . تاهرگاه مثلاً بگوئیم قدرت موجود الان جمعش میشود مثلاً اینقدر میلیارد آنوقت میگویند آقا اینکه گفته بودیم یك پنجم ویك دهم ویك صدم ویك هزارم ... این هر کدامش چقدر میشود ؟ یعنی میخواهم آن کمی که حضرتعالی می‌فرمائید باکم ضریبی حتماً رابطه دارد .

برادرمعلمی : بله حتماً رابطه دارد اماسئوال چیزدیگری بود این مطالب درست اما اگر مابخواهیم بگوئیم که درپیداکردن آن مشیت یاآن نظام قوانین ــ به هراسم ــ اگرمافقط از احکام توصیفی استفاده کنیم وبعلاوه ویك مقداری هم مطالب منطقی که خودمان داریم بکارمی‌گیریم آن نظام را بدست می‌آوریم بعد ازاین کاردرآن نشان داده میشودکه چه چیزهایی راباید مطلوب بگیریم ، وموجود را هم که بخواهیم شناسایی کنیم موجود را هم به مانشان میدهد وقتی خودش موجود را می‌دهد ومطلوب را هم می‌دهد پس راه رسیدن ازموجود به مطلوب هم درآن هست دیگراحکام تکلیفی مورد پیدا نمی‌کند البته میشود گفت که بعد ازدرست کردن چارت به مبتلابه جامعه نگاه می‌کنیم که مبتلابه راکه بوسیله مدل شناختیم بعد ازبین احکام گزینش می‌کنیم ، اما میگویم که اصلاً این مسئله بیش نمی‌آید . ماوقتی کیفیتهاوضرائب آنهارابوسیله آن چارت شناختیم وبعد ازآن همان مدل هم به ماگفته است که تعادل چه موقع برقراراست ــ مثلاً تعادل وقتی برقراراست که این نسبت هابرقرار باشد والان برقرارنیست ــ چنین چیزی پیش نمی‌آید .

حجت الاسلام حسینی : کیفیات هم از همانجا بدست می‌آید .

برادرمعلمی : اگرمنظوراز کیفیات احکام است بله ازآن درمی‌آید .

حجت الاسلام حسینی : اگرمااشراف کاهی به مشیت داشتیم همانگونه که هست بعید نبود که همین فرمایش حضرتعالی انجام شود ولکن اشرافمان اشراف اجمالی باشدکه نمیتوانیم ــ

حکم راد قیق بد ست آو ریم • حکم باید ازطریق د یگری برای مابد ست بیاید ، ماد راینجا خیلی کمتر از آن اطلاع د راختیارمان است که بتوانیم کلیه تناسبات را ملاحظه کنیم تا احکام برجریان رشد بد ست آید که احکام تکلیفی است • ولی اگراحکام رشد راد اشته باشیم والگوی تقسیم را هم د اشته باشیم آنوقت راحت میتوانیم تخصیص بد هیم وازاین احکام حاکم بر جریان رشد گزینش کنیم این یك مطلب ، اشکال د یگربرمطلب حضرتعالی اینکه تبعیت شما ازوحی به هرنحوی که باشد بادرك خود تان است •

براد رمعلمی : اینهارا اشکال نداریم، من فقط منظورم ازاین بحث اینست که ماد قیقاً الان یك تصوری ازنظام مشیت د اشته باشیم، که وقتی که آنجا میرویم که فرمولش را پید اکنیم یا تقسیم بند یهایش را پید اکنیم حواسمان باشد که د نبال چه چیزی می‌گرد یم ، د نبال چیز غیرقابل د سترس نباشیم ••• الان می‌فرمائید که ما مثلاً مد ل راکما هی هیچوقت نمیتوانیم پید اکنیم پس اگر اینطور بود د رآن مد ل هیچوقت نمی‌گرد یم که جایگاه هرکمی وهرکیفی د قیقاً باید د رنظام مشیت مشخص شد ه باشد •

حجت الاسلام حسینی : جایگاه اجمالی کلی آن چطور؟

براد رمعلمی : آن رابله ، بعد یك نفرممکن است چیز د یگری رابگوید که د رساخت نظام مشیت فقط احکام توصیفی نباید مورد استفاد ه قرارگیرد بلکه احکام تکلیفی هم باید د رآنجا مورد استفاد ه قرارگیرد چون احکام تکلیفی هم احکام کلی حاکم برجریان حرکت هستند اگر •••

حجت الاسلام حسینی : اما به بگونه ای که احکام توصیفی مورد استفاد ه قرارمی‌گیرند یعنی احکامی که میخواهد آنچه هست رابیان کند بااحکامی که میخواهد باید رابگوید ازنظرد سته — بند ی سنخشان فرق میکند •

براد رمعلمی : بله حتماً همینطوری هم هست ممکن است بگوئیم چارت مشیت راکه ماد رست

می‌کنیم چارتی نیست که حرکت در آن نشان داده شود بلکه فقط چارت تقسیم بندی است. یعنی اگر خواستید نظام موجود تان را بشناسید آن چارت را بکار می‌گیرید تا به شما بگوید که این وضعیت تعادل دارد یا ندارد، چه چیز نسبت به چه چیز زیاد است بعد هم بگوئیم حالا وضعیت مطلوب را میخواهیم پیدا کنیم میگوئید چارت شما فقط تعادل را به شما نشان میدهد، حرکتش را نشان نمیدهد، شما میتوانید وضعیت مطلوب را تعیین کنید وبگوئید مثلاً من در وضعیت مطلوب صد هزارتن گندم میخواهم آن فرمول به شما میگوید که اگر صد هزارتن گندم بخواهید متناسب با آن باید هزار تا سیلو بخواهید، ومتناسب با آن اینقدر کامیون بخواهید تا اینها را حمل ونقل کرده به سیلوها ببرد ومتناسب با آن چه چیزهای دیگری بخواهید، باصطلاح میتوان اینطور گفت که نظام مشیت ما فرمول تعادل استاتیک است نه فرمول تعادل دینامیک، اگر این مطلب آنوقت این مسئله جا پیدا میکند آنوقت میگوئیم بسیار خوب وضعیت موجود و وضعیت مطلوب را که شناختیم حرکت یا بایدی که بوده یعنی از اینجا باید به این سمت حرکت کرد، این بایدها را احکام تکلیفی میگویند این بایدی را که ما میخواهیم بدست آوریم هرچند که خصوصیت شخصیهای هم دارد اما تابع یک احکام کلی است که آنهم احکام تکلیفی است این یک تصور از نظام مشیت، یک تصور دیگر اینکه ...

حجت الاسلام حسینی: حال یک سئوال همینجا داریم که بایدهای کمی در بایدهای کیفی اصل است یا بالعکس آن یعنی قدرت اصل است در تنجز حکم.

برادر معلمی: این مسئله در هر دو احتمال مشترک است که اگر امکانات وجود نداشته باشد حکم برانسان بار نمیشود این مشترک است، اما یک وقت است که همین مطلب را از طریق احکام میگوئیم مثلاً میگوئیم گفته اند اگر وضعیت اینطوری بگود باید جنگ کرد واگر اینطوری بود باید صلح کرد یک وقت است که این را خود چارت میگوید یعنی خود چارت نظام مشیت میگوید که شما در این

شرایط قرار گرفته اید . برای اینکه حرکتی متناسب با این دستگاه باشد ورشد آفرین باشد باید در اینجا جنگ کنید ودر اینجا صلح کنید یعنی اگرکه در چارت مشیت زمان وحرکت نشان داده شده بود یعنی باید آنجا نشان داده شده ووقتی آنجا باید نشان داده شده باشد فرقی داریم وضعیت موجود وبا مطلوب را با استفاده از مدل می‌شناسیم ، چون در چارت حرکت هست باید ها را هم به ما میگوید به ما میگوید که چه کارهایی را باید بکنید که این بحث هم با مطالب قبلی ما هماهنگ است زیرا اگر هست وباید را نتوان ازهم جدا کرد ، کیفیت وزمانش را هم نمیتوان ازهم جدا کرد یعنی وقتی دارید مدل درست میکنیم باید درآن زمان باشد یعنی وقتی دارید عینیت را می‌شناسید حتماً درآن زمان است ووقتی عینیت را می‌شناسید حتماً باید همراه آن بدست می‌آید . اگر اینطور شد با نظر ابتدایی اینطور منجه گرفته میشود که باید احکام تکلیفی هم در تنظیم چارت مشیت بکار گرفته شوند اگرمیگوئیم احکام تکلیفی احکامی است کلی ، در موقعیت خاص وشرایط خاصی که ما هستیم ، معلوم نیست که این حکم حتماً باید پیاده شود آن در انتزاع است ، مثلاً وقتی میگوئید گوشت بره را میشود خورد وخوک را نمیشود خورد اما در این شرایطی که ما هستیم چطور ؟ یک وقت است که خوک را میشود خورد وبره را نمیشود خورد .

حجت الاسلام حسینی : بره را یقین داشته باشد ... میشود خورد .

برادر معلمی : ممکن است آدم در شرایطی گیرکند وبره را هم نتواند بخورد ؟ همینطورکه الان بین بعضی از واجبات ، وبعضی از محرمات گیرمی‌کنیم وبعدش میگوئیم (بنابه عنوان ثانوی) آن عمل حرام را انجام میدهیم وواجب را انجام نمی‌دهیم حالا اگرتا عمل کرد میشود مثال بهتر آن را پیدا کرد مثلاً مریضی که گوشت گوسفند برایش ضرر دارد یا بانکهاکه الان ربا می‌دهد برای اقتصاد بیمار الان در ایران که غیر ربوی برای آن ضرر دارد وناچاراً معامله ربوی درآن جامی‌افتد الان واقعاً اینطوری هست واگرامروز بگوئیم ربا را بردارید اقتصاد ازبین میرود ، ودرست نکته همین

است زیراکه وقتی که ماگفتیم ازبین احکام متناسب باچارتمان گزینش می‌کنیم، همه اش بین این نیست که بگوئیم ما میتوانیم مضاربه بکنیم یا مزارعه کنیم ویا نمی‌توانیم مساقات و ۰۰۰ وهمه اینها چیزهای خوب وحلال باشد، یعنی با همدیگر مساوی باشد یکی ازاینهارا انتخاب می‌کنیم و انتخابمان باید منطقی باشد، میگویند یك وقت هم هست که آدم میگوید ربا می‌دهیم وربا می‌گیریم نه مزارعه می‌کنیم ونه مساقات واز جعاله ونه شراکت دراین شرایط حتماً باید ربا داد وگرفت یعنی حرامی را برحلالی عملاً مقدم می‌کنیم میگوئید چرا اینطور می‌کنید میگوئیم میخواهیم حفظ اسلام ونظام اسلامی شود چطوری است که حفظ نظام اسلامی وحفظ اسلام راچارت معرفی می‌کند که چیست و میگوید اینگونه حفظ میشود وبه چه وسیله بدست می‌آید اصلاً احکام تکلیفی دیگر موضوعیت پیدا نمی‌کند خود همان الگو، باید ونباید هارا تحویل میدهد، اگراین معیارد رست باشد بنابراین معلوم میشود که ماحکام تکلیفی را هم که احکام کلی است، باید درساخت نظام مشیت بکاربگیریم تاحتم داشته باشیم که آن دستگاهی راکه آنجاساختیم متناسب است باحکام تکلیفی وتوصیفی، حالا بله وقتی آن دستگاه را روی عینیت می‌آوریم و عینیت به ما میگوید که وضعیت کمیت هاوکیفیت هابه چه صورت است بعداً خودش هم که به ما میگوید چه کاری بکنید این بایدی که می‌گوید درست است که " باید " باحفظ خصوصیت شخصیه است ولی بایدی است که تابع احکام توصیفی وتکلیفی است ۰

حجت الاسلام حسینی : تابع نیست بلکه بفرمائید هردوباهم شریك هستند، دراثر، و بنحومساوی هم میتوان گفت که شریك هستند چون گزینش که شما می‌کنید نظریه آثار دارد ازآنطرف تخصیص هم که شما می‌دهید نظریه آثار است ترکیب کم وکیف روی هم یك منتجه میدهد نه کم تنها پلاکیف ونه تنهاکیف بلا کم رادرخارج نمی‌توانید ملاحظه کنید ۰ مثال نازلش راگربخواهیم بعنوان تمثیل ملاحظه کنیم مثل این وجود وحد وجود یاوجود وماهیت که میگویند است کمیت

نسبت به کیفیت هم همینطوراست شما چطور میتوانید یك کیفی راپیدا کنید که هیچ کم وقد رتی در آن نباشد ، حتی نماز خواندن مثلاً هیچ نیروئی انسان برای ایستادن وبرای نشستن وبرای هر چیز دیگر نداشته باشد خوب چنین چیزی امکان انجام آن نیست ۰

برادرمعلمی : به عبارت دیگرحتی گزینش هم نیست یعنی اگرخوب دقت کنیم گزینش به آن معناوجود ندارد چون وقتی تایك چارتی درست کردیم چارت به ما میگوید دراین وضعیت قرار دارید ، به این وضعیت هم باید بروید وراه رفتن ازاینجابه آنجا هم این است ۰

حجت الاسلام حسینی : بله گزینش به معنای اختیاری وانتخابی نیست بلکه گزینش به معنای مدل سازی وتنظیم برنامه است ۰

برادرمعلمی : یعنی تنظیم برنامه خاصی که واجب است الان آن راانجام دهیم وخود مدل دستور آن رامیدهد گزینش به معنای اینکه میتوانیم اینطوربرویم یاطور دیگری برویم نیست فقط یك راه بیشتر ندارد ۰ پس اگر اینطور بود آدم به این فکرمی افتد که درساخت نظام مشیت باید احکام تکلیفی هم بصورت کلی آنجاباشند وشاید جایگاهش فقط همان جاست چون اینها یك چیزهای کلی هستند ۰۰۰وجای موضوعات انتزاعی هم درقوانین است نه درعینیت ۰

حجت الاسلام حسینی : یعنی کم وکیف هردو باید مشخص شوند آنوقت درخود نظام مشیت جای احکام باید یك جا نباشد بلکه باید دوجاباشد یك جاباید بصورت زمان شامل وکل احکام باشد که وقتی میگوئید " حلال محمد حلال الی یوم القیمه " یعنی یك جابه معنای نزول دین باشد یك جاباید به معنای مبتلابه باشدکه باید این دوجا درچارت فرق کند ۰

برادرپیروزمند : مبتلابه راکه دیگر درنظام مشیت نمی آوریم ۰

حجت الاسلام حسینی : چرامبتلابه که به یك معناآنجا هست ، به معنای حرکتی نیست نه اینکه به معنای کیفیات متعدد نیست اگرگفتید درکیفیت الف مایك وضعیتی داریم آن وضعیت

ما در مشیت هست یا نه ؟ (ج : به نسبت) به نسبتی که هست درست است آنجا با یك قید نسبتی که زمان از آن حذف میشود می‌آید ووضعیت تغایری آن آنجاست , اینجا تغییری است و آنجا تغایری است نسبت اینکار را می‌کند , نسبت حذف حرکت میکند . به وضعیت تغایر یك عکس آنجا رفته است ما به وضعیت تغایری نسبت بین ایند وتا آنجا وجود دارد , بنابراین وقتی میگوئیم " به نسبت " معنایش این نیست که این مطلب خصوصیت شخصیه اش حذف میشود بلکه خصوصیت حرکتی اش حذف میشود وتبدیل به خصوصیت نسبتی میشود , نسبتی یعنی چه ؟ نسبتی یعنی بین عکسی راکه آنجا می‌گذارند ومیگویند عکس یك این با عکس دو , خط تیره ای که وسطش است یك نسبتی روی آن سبز شده است (درآمده است) اما پائین جای آن نسبتی که آنجا بین یك و دو هست یك وضعیت حرکتی وقدرتی عینی که به آن زمان میگوئید (پتانسیل زمانی) درآن هست که انشاءالله آنرا بحث می‌کنیم . بهرحال نسبت داشتن , تطابقی نیست به معنای اینکه همه خصوصیات آنجا برود ولکن اینطوری هم نیست که با نسبت نداشتن یکی باشد فقط الغاء زمان میشود نه همه ٔ خصوصیات , وزمان هم بشکل خصوصیت نسبتی آنجا منعکس میشود یعنی شما بین شکل الف وشکل ب میگوئید شماره ۲۸ یا یك چهارم قدرت وجود دارد یا دو برابر قدرت وجود دارد خود مفهوم دو برابر قدرت شدن یا یك برابر شدن یا یك چندم شدن خودش مسئله ای است که وضعیت دوم را نشان میدهد وقبلی وبعدی وکمال ونقص را میخواهد نشان دهد آنجا زمان بصورت نسبت های خاصی است , تناسبات نظام مشیت بجای قدرتهای حرکت وجریانی است که در عینیت وجود دارد , که بعدها آنها را نسبت تاثیرها می‌گوئیم .

حالا فعلاً بحث را قسمت , قسمت بکنیم و در موضوع خاصش بحث کنیم تا درهم نشود یکوقتی است که درباره نسبت میخواهیم صحبت کنیم که نسبت یعنی چه ؟ این یك موضوع است یك وقت است که بحث درباره اینستکه احکام تکلیفی جایگاهش باید باشد و متعدد هم باشد یك جا باید بعنوان

اصل دین باشد ویك جابعنوان احکام کلی رساله یعنی ادراکات از وحی باشد یکجا ... خلاصه مطلب از عالم اقتضاء (اگربتوانیم معنایش رادرچارت مشخص کنیم) باید بنحوه ای بیاید تاعالم ابتلاء وهمه مراتبش آنجابیاید .

برادرسلیمی : احکام درمرتبه نزول دین نسبت به احکام درمرتبه ابتلاء اولی نقش حاکم بودن رادارد ؟ آیااین جدانیست .

حجت الاسلام حسینی : آن مرتبه ای است که میگوید از زمان بعثت نبی اکرم (ص) تا قیامت دین این است .

برادرسلیمی : آیامعنای حاکم بودنش اینست که درهرحرکتی ووضعیت مبتلابه ماوضعیت مطلوب احکام در مرتبه دین می‌باشد ، یعنی آن ...

حجت الاسلام حسینی : یعنی تغییردرحقیقت آن واقع نمیشود ولی اینکه برای این مریض نسخه اش چیست این دواخانه کامل است و اگراین رابصورت یك امتداد بالای سرهمه تاریخ بکشید غیرازاینست که بگوئیم حالا فعلاً دوگرم ازاین ویك گرم ازآن ونیم گرم ازآن مخلوط کنید میشود نسخه برای امروز این مریض ، چه نسخه ای ؟ نسخه ای که برای فردای آن فرق میکند .

برادرسلیمی : عرضم اینست که اینها وازهم جدانیستند ....

حجت الاسلام حسینی : حکومت دارد ومرتبه شامل است ، نسخه هایی راکه دریك داروخانه می‌برند نسبت به فرمول داروسازی تحت شمول وتابع است فرمول داروسازی هم خودش یك نسخه است ولی یك نسخه حاکم است مثلاً میگویند صد تافرمول داروسازی داریم که مرتباً در لابراتوار کار کنند تااین دواها دراین قفسه ها چیده شود بعد می‌گوید صد تاهم نسخه برای صد روز بیمار درکشوی میز آقای داروفروش داریم . میگویند بین این نسخه هاباآن فرمولها خیلی فرق است ، میگوئید چرا ؟ میگوید چون این آمده است از حاصل آنها ترکیب کرده است برای یك روزیك

مریض که بدرد مریض دیگری نمی‌خورد وبدرد روز دیگر هم نمیخورد . او آمده است فرمول داده است برای داروسازی ودا روها ، وبراساس آن فرمول هرروز به لابراتوار می‌روند وازهمان داروها می‌سازند ومی‌آورند ودرقفسه ها می‌گذارند این فرق میکند . آنجا یك دستورالعمل است که برای هرروز فرق میکند اما اینجا دستورالعملی است که هرروزبراساس آن دارومی‌سازند ، این دستورالعمل داروسازی با دستورالعمل طب معالج فرق میکند .

برادرحسینیان : دراین مسئله که فرمودید یك وقت است که درالگوی ما احکام تکلیفی جا پیدا میکند ، یکوقت است که برای الگو سازی احکام تکلیفی را ...

حجت الاسلام حسینی : نه ، درنظام مشیت باید حکم مورد لحاظ قرارگیرد مثلاً ممکن است جزو چیزهایی که مورد لحاظ قرارمی‌دهید موضوعی به نام ولایت جاداشته باشد یعنی در نظام مشیت معلوم باشد که ولایت جایش چیست رسالت ، ائمه نور، ظلمت باید جایی داشته باشد یك رتبه اش اینجاست بعد اگرآنرا خرد کردند (تقسیم کردند) که رسالت یعنی چه میتوان تابلوی نظام مشیت رابصورت خیلی مجمل نوشت که سه عضو دارد یا نه یابیست وهفت عضو دارد میشود هم آدم مرتباً درقسمت های مختلف آن کارکند وهمان تابلوی نظام مشیت رابرساند به اینکه سه بااین بیست وهفت تادرخودش ضرب شده باشد ، اگرمیگوئید این قابل گسترش وتوسعه وتشریح است باید آنجایی که میگوئید رسالت بعد ازآن تشریح شود و بشود احکام توصیفی ، احکام تکلیفی و...وهمینطورخرد شود ونشان داده شود .

برادرحسینیان : یعنی یکوقت است که شماچارت را پرمی‌فرمائید ومیگوئید جریان رسالت در نظام مشیت اینجاست .یکوقت است که آن فرمول ابتدائی که برای این عضو معرفی می‌کنید در همان فرمول هم احکام تکلیفی لازم میشود یعنی فرمولی که تعین اولویت میکند .

حجت الاسلام حسینی : آن فرمول اگربگونه ای نگوید که تکلیف لازم است که ازکجاگرفته شود

توصیف از کجاگرفته شود ، نمیتوانیم این کار رابکنیم این مانند همانست که بگوئید درهمان فرمول جایگاه سیربطرف قرب خدای متعال پیدا شود ، باید پیدا شود ویك جایی داشته باشد در فرمول یك نحوه ای باید بتواند این ربط ها رانشان داد .

برادرحسینیان : فرضاً وقتی که توصیف از ربط یا مبنای سه یا دیگرتوصیفات کلی که الگو را مشخص میکند می‌فرمائید که اینها هم ... مورد پیدا میکند .

حجت الاسلام حسینی : خوب باید تامل کنیم ببینیم پیدا می‌کنیم یا نه ؟ ظاهراً باید پیدا کند . یعنی حتماً که ناهماهنگ نیست .

برادرحسینیان : ... ربط بین وقتی‌که مبناسه است نتیجه اش اینستکه

حجت الاسلام حسینی : مثلاً در ادراك هرچه راکه درك می‌کنیم درمعنای دوئیت اگرربط راملاحظه نکنیم قطع میشود .

برادرحسینیان : این اتصال نیست وانفصال نیست ...

حجت الاسلام حسینی : این از تمام مراتب ادراك است یاازعینیت است ، وهمه مراتب ادراك این مطلب رادارد اتصال متغایر اتصال مطلق است یا نه ؟ درادراکات قلبی ودرادراکات حسی ودرادراکات نظری .

برادرحسینیان : برای رسیدن به این ازاحکام توصیفی یا ...استفاده نکردیم .

حجت الاسلام حسینی : وقتی میگوئیم برای رسیدن به این ازآنها استفاده نکردیم یعنی بعداً هماهنگی اش راهم ملاحظه نکردیم ، این سئوالی است که آیابعنوان پیشداوری ملاحظه نکردیم یا نه ، عمس آن است ، اگرمثلاً ضدش رامی‌دیدیم دست برمی‌داشتیم این رابهرحال باید دقت کرد که آیاواقعاً درك وسیله ٔ تعبد است ، درست است که تعبد به وحی باید باشد اما وسیله تعبد به وحی درك است وقتی میخواهید ازکلمات هم چیزی بفهمید وحی رامی‌خواهید

بفهمید یا با همین درکتان اختلاف بین کلمات را می‌بینید واختلاف دلالات را می‌بینید واختلاف الفاظ را می‌بینید ، اگر ادراك شما از کلمه قال درکار نباشد نوشته ٔ قال برای شما درکی را نمی‌آورد اگرگفتند زبانشناسی وادراك از زبان هم مختلف است وادبیات ، و رشد و٠٠ وتغییرهایی که درمراتب مختلف میگویند حداقلش اینست که لسان تخاطب مسئله ای است که این استنباط از وحی ها انسانی است ٠ بهرحال آخرکار اینکه میگوئید رائی فقیه حکم ال٠٠ است وعقل هم حتماً وسیله اش برای نظر دادن است ٠ این با پیشداوری فرق دارد یا نه ؟ یعنی آیا روش اصولیین (نه بکارگیری روش) را بگوئیم مطلقاً عقلانی است یابگوئیم عقل هماهنگ باوحی است یابگوئیم مطلقاً ازوحی گرفته میشود ؟ مثلاً بگوئیم مشتق حقیقت است در٠٠٠ امر دلالت میکند برچه ونهی دلالت بر چه چیزمیکند ومفهوم ومنطوق چنین است این قواعد رابگوئیم عقلی محض است یابگوئیم عقلی باید باشد که هماهنگ باوحی باشد وهماهنگی غیرپیشداوری وحمل شرع برعقل است ؟ یابگوئیم نقلی محض است ؟

برادرحسینیان : درهمین اصول هماهنگی راکه بخواهید بدست بیاورید همین قضیه برآن صادق است ٠

حجت الاسلام حسینی : این راباید دستگاه معرفت صحبت کنیم که آیا علم وایمان نسبتشان به هم چگونه است اگر گفتید که علم وایمان علاحده وجه این هستند اینطور نیست که بداهت علاحده مبداء علم باشد وایمان هم علاحده واختیارو٠٠٠ یعنی همان بحث هایی که قبلاً حضورتان داشتیم آنها اثرش درا ینجا هاکه طبیعتاً ظاهر میشود ذره ای که آنجاراکم یا زیاد کنیم اینجا هاخیلی کم وزیاد میشود ٠

برادرحسینیان : مثلاً بگوئیم علم مقدم است ؟٠٠٠

حجت الاسلام حسینی : علم مقدم براختیار است یا اختیار مقدم برعلم است یابگوئیم نه خیر

علم وایمان در رتبه تازه هستند واختیار اول است • معنای ایمان چه نحوه است آیاجزمیت و تجزم است تمام این صحبت هااگر انشاءال•• عمری باشد باید درسرجای خودش درخدمتتان بحث شود • ولی این بحث هایی که حالا درخدمتتان داریم یك حسن وخوبی دارد وآن اینکه جلو می‌رویم ولمس می‌کنیم که آثار کمی وعدد ورقمی آن صحبت های کلی وذهنی چیست , بعدکه برمی‌گردیم آنجا , محکم می‌ایستید ومیدانید که مثلاً این نمیشود •

والسلام علیکم ورحمه ال•• وبرکاتـــه

بسمه تعالی

جلسه ۲۰ الگو

حجت الاسلام حسینی : یکی ازمطالبی که درجلسه قبل هم بآن اشاره شد این بود که ما نسبت بین کیفیات راعرض کردیم ونسبتها مبدا پیدایش کم است وبنابراین اگرچارتی را تمام میکردیم وبه کم وکیف میرسیدیم ومیخواستیم برگردیم وببینیم که کم درنظام مشیت چکاره است بصورت طبیعی درجلسه قبل مطرح شد . حال بدوگونه میتوانیم بحث رااداه دهیم : یکی اینکه بهمین اندازه کافی بوده و به سراغ همان روشی که داشتیم (یعنی اصلی وفرعی نمودن وسپس زمانی ومکانی کردن وسرانجام به کم وکیف پرداختن) بیائیم ودوم اینکه چون از احکام تکلیفی وتوصیفی و نسبت بینش صحبت شد (که عملاً از همینجا معنای رشد وکم وکیف هم مورد توجه قرارگرفت) این مفاهیمی که مطرح شده است رابصورت کلی تمام کرده وبعد ازاتمام این مسائل به اصل وفرعی کردن بپردازیم (چراکه معنای اصلی وفرعی کردن بالحاظ وتوجه به زمان ومکان وبالحاظ وتوجه به کم وکیف ظاهراً یك قید های توصیفی وخصلتی مختصری میخورد که اگربخواهیم دقیقترکارکنیم و تکرارش کمتر باشد , بهتراست که همینجابه این قسمت بپردازیم) بهرحال آیاباهمین اطلاعاتی که روی آن بحث شده یکبارتاآخر جدول برویم وبه کم وکیف رسیده ودوباره به اصل موضوع برگردیم یادرتبیین این مفاهیم صحبت کنیم ؟

برادرمعلمی : هرطورکه حضرتعالی صلاح میدانید بفرمائید .

حجت الاسلام حسینی : بذهن میرسد که آن معنایی که درروابطه بااحکام تکلیفی وتوصیفی مطرح شد واز آنجابه نسبت بین آنها , نسبتها وکمیت توجه گردید , حداقلش اینست که اگر روی جایگاه همه احکام تکلیفی وتوصیفی دقت بیشتری بکنیم بهتر است .

احکام تکلیفی دریك مرتبه که بآن مرتبه نزول دین میگوئیم, باید جایش درچارت مشخص شود یعنی درست است که احکامی که میآید متناسب بامراحل تاریخ تکمیل میشود ولی باید این مطلب

روشن شود که تغییراتش سرعتی ندارد جزء تبدیل شدن کیفیتهای بسیاربزرگ ، یعنی چه ؟ یعنی اینکه مثلاً دین حضرت موسی (ع) که میآید اینگونه نیست که مثل بودجه گذاری هرسال در آن تغییراتی رخ دهد بلکه عبارتست از یك احکام ثابت حاکم برجریان رشد برای فرضاً ۵۰۰ یا ۶۰۰ سال وبهرحال ادامه می یابد تابه دین مبین ومقدس حضرت نبی اکرم (ص) میرسد که این دین هم همانهاست منتهی درمرتبه اکمل واتم چراکه " لا نفرق بین احد من رسله " تبدیل کیفی هم که درابنجا مطرح میشود به این معنا نیست که هویت حقیقی آن ادیان ازبین برود چراکه همه آنها دعوت به خداپرستی میکنند وهمه شان به این دعوت میکنند که انسان باید زندگی این دنیایش رادررابطه باآخرت قرارد هد واحدی از پیامبران رانمیتوان پیدا نمود که بخواهد زندگی این دنیارا صرفاً در رابطه با همین دنیامعناکند . کیفیت رفتار ومعاملات هم درآنها ، تا حدود زیادی یکی است . یعنی اینگونه نیست که درادیان قبل ازاسلام زنا یا همچنین بازی آزاد باشد وحتی مسأله شرب خمرکه به حضرت عیسی بن مریم (ع) نسبت میدهند دروغ است وشرب خمرجزء دین الهی نیست وبنابراین تقریباً میتوان چنین گفت که هویت اکثرادیان الهی یك چیز است که قیود خاصی از آن کم وزیاد شده است ، مثلاً صوم و روزه آنها (یهود ونصاری) ممکن است با روزه اسلام فرق داشته باشد . اگرچه این فرقهایی که امروزه مشاهده میشود راهم چندان با اطمینان نمیتوان به خود ادیان الهی نسبت داد چراکه بعید نیست که این تفاوتها ناشی از تحریف درادیان باشد ودرهرحال تفاوتی که روزه یا هرامر دیگری دراسلام باادیان دیگر دارد ، قطعاً از قبیل تفاوتهایی که درادیان تحریف شده است نیست زیراآنها شرب خمررا آزاد میدانند درحالیکه دردین عیسی بن مریم (ع) چنین چیزی نیست .

همینطور اینکه ازبعضی ازنصایح ادیان گذشته درروایات مایادراد عیه ما استفاده شده وتذکرداده شده است (فرضاً گفته میشود که حضرت عیسی (ع) ازخداوند چند چیز راخواست

یا حضرت موسی این چند چیز را خواست یا من باب مثال در اد عیه آمده که به کلماتی که موسی بن عمران ترا اینگونه خواند یا به کلماتی که عیسی چنین خواند و ۰۰۰) نشاند هند ۰ ء وثابت کنند ۰ وحد ت هویت آنها د راصول ود رمجموع میباشد وتفاوت آنها د ریك جزئیاتی است که کاملتر آنرا د راسلام می‌بینیم وحقیقت هم همین است که د ین اسلام کاملترین اد یان است ولی این امور اضافه یا قیود ی که کم وزیاد میشود بد ان معنی نیست که اصل همه آنها د ر یکتا پرستی خد اپرستی د نیا را مزرعه آخرت د انستن و نظیر اینها وحد ت نظر د اشته باشند ۰

اصولاً احکام تکلیفی وتوصیفی د رمرتبه د ین واد یان هرچند تغییرات کیفی بکند ولی معنای تغییرات کیفی اش بآن معنایی نیست که بعداً د رامر کمیات عرض می‌کنیم ۰

احکام تکلیفی منهای مجرد ومطلق قدرت یعنی احکام تکلیفی منهای مطلق کمیت هیچگونه امکان تحقق عینی ند ارد حتی احکام سلبی مثل روزه گرفتن یا نماز خواند ن منهای مطلق قد رت ممکن نیست ۰اگرکم بمعنای قد رت ملاحظه شود بصورت مطلق نمیتواند د رتحقق احکام تکلیفی بی ربط باشد پس د رتحقق بالحاظ زمان و بالحاظ مکان ، احکام تکلیفی مجرد ازمطلق کم هیچگونه اقتضائی ند ارند زیرا همینکه گفته شد امکان تحقق ند ارد بد ان معنی است که اصلاً اقتضاء ند ارد (بالحاظ زمان ومکان) و به لحاظ کم وترکیب شد نش باکم است که امکان ابتلاء و اقتضاء پید ا می‌کند ۰ د راینصورت خود بخود د وتا تعریف از احکام تکلیفی مطرح میشود : یك تعریف د ر مرتبه التزام است که اعتقاد بآن هست ویك تعریف د رمرتبه تحقق ونسبت به زمان ومکان است که مرتبه ء ابتلاء میباشد ۰ د ر مرتبه ء ابتلاء اقتضائش متناسب با مبتلابه است یعنی ترکیب بین کم و کیف است که تاثیر را مشخص میکند کما اینکه اقتضاء را نسبت به کیفیات مشخص مینماید ۰ما اقتضاء کیفیتها را نمید انیم ولی اقتضاء کم را حتماً مید انیم ۰

بنابراین هرچند که اقتضاء کم را هم بد لیل ضعف اطلاع ما وعد م برابری اطلاع ما با عینیت ، اضافه

برعدم تعین عینیت ، میگوئید که آن جاری است واصلاً بحث انتزاعی روی آن ثابت نیست ، بعد میگویم همان جاری بود نش هم بهرحال یك نحوه جریانی دارد آیا اطلاع شما بآن اشراف محض دارد ؟ میگوئید نه ، اطلاع من هم نسبت بآن یك درجه اختلافی دارد ، میگویم پس این اختلاف خیلی زیاد است وحتی تامبهم پیش میرود اگر دین یکی نباشد ، یعنی اگر دین درکار نبود در احکاً توصیفی وتکلیفی اختلاف نظر ما با عینیت تا مبهم پیش میرفت ومعلوم نبود که فرضاً اگر آدم بخواهد برای آخرت کار کند ونخواهد برای دنیا کار کند چه کار باید بکند ، این ابهامی که در احکام توصیفی بود برای کسی که آخرت تنها مورد توجهش است ولکن هیچ صفت حمیده ای یا صفت رذیله ای را نسبت بآخرت نمیداند وهیچ اطلاعی از انسان وهیچ چیز دیگر ندارد ، تا مبهم اختلاف نظر او با عینیت جلو میرفت ونتیجه این میشد که بالمره نتواند تنظیم کند . اگر احکام توصیفی تنها هم باشد واحکام تکلیفی درکار نباشد بمیزانی که اطلاع از توصیف کم باشد باز هم اختلاف نظر بسیار زیاد میشود چرا که اینگونه نیست که توصیف همه مشیت به مابرسد بلکه بعضی از توصیفها فرضاً یك هزارم اطلاعات بما میرسد وطبیعی است که این اطلاعات نسبت به کل ناقص است .

کاملترین مرتبه ای که شما بتوانید افعال وکمیات را تنظیم کنید موقعی است که دو تا مطلب از سه مجهول را داشته باشید سه تا مجهول عبارتند احکام توصیفی ، احکام تکلیفی وکمیات متناسب که اگر دو تا از اینها را داشته باشید امکان اینکه سومی را بتوانید به نسبت بدست آورید وجود دارد . پس به نظر میرسد که اطلاع بر جایگاه احکام تکلیفی وتوصیفی در برنامه ، مطلب بسیار مهمی است . خصوصاً اگر بنا باشد که چارت مشیت را رسم کنیم زیرا روی هرموضوعی از آن که به نحو تغایری دست بگذاریم طبیعتاً باید بتوان آنرا تقسیم نمود وپائین آمد .

یکی از موضوعاتی که در چارت مشیت ملاحظه میکنیم " رسالت " است که اگر آن را خرد کنیم باید

آخرکار احکام تکلیفی ازآن بدست آید . احکام تکلیفی را هم باید بهمین ترتیب بتوانیم خرد کرد ه وبه احکام فرضاً اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی برسیم در اینصورت یك چارت مشیت داریم که آمد ه احکام تکلیفی راتافرهنگی ، سیاسی واقتصادی خرد کرد ه واین راعلی حد ه میتوان مطرح نمود وجای آن نیز معلوم است که مجموعه ٔ آنها چه جایگاهی دارد .

یك چارت دیگرهم میتوان نسبت به مسا ئله ولایت تاتنظیم کمیات خرد نمود ، حال این دوچارت باید بگونه ای نسبت بهم متناظر باشد وخانه های آن بگونه ای قرارگیرد که نتیجه مطلب این شود که شمابتوانید وقتی فعلاً این مقدورات رادارید بگوئید به حسب این قدرتها تکلیف مبتلابه ما این است اگربخواهیم به فلانجابرویم یعنی جای خاصی رامشخص میکنید ومیگوئید اگر بخواهیم به آنجا (فلان احکام توصیفی) برسیم این احکام مبتلابه ومکلف به الان مامیباشد .

پس بنابراین وقتی که این دوبعد رسالت و ولایت راگسترده بکنیم عملاً درچارت نشان داده میشود که الان جای چه حکمی باچه قدرتی میباشد یعنی درجواب این سئوال که جای احکام در چارتتچ چگونه معین میشود ، میگوئیم این امرمنوط به مشخص شدن جای رسالت وولایت میباشد بهرحال احکام رساله دانه دانه ، مثل احکام توصیفی اول باید بصورت کلی مشخص شود که جای تکلیف درمشیت کجاست ، معنی تکلیف چیست (که فرضاً معنای حرکت وغیره است) ومعنای ولایت وسرپرستی کدام است همینطور برسد به اینکه معین شود معنای کم چیست وبعد اینها خرد شوند وروبروی هم قرارگیرند تاوقتی که مدل مامطالعه میکند بگوید ازچه کمی برداریدوباچه کیفی ترکیب کنید تاچه راهی رابتوان باآن رفت .

درهمینجاست که اسلامی بودن وعدم اسلامی بودن مدل هم معنایش واضح میشود که اولاً شما درمدلتان معانی توصیفی تان از انسان وجهان وآخرت ومطلوبهایتان مشخص است ثانیاً احکام خاصی رابه رسمیت میشناسید ونظام ارزشیتان خاص است وثالثاً ولایت شماترکیب کمیات است —

به لحاظ اینکه احکام کیفی برای رسیدن به یک مطلوبیتهای خاصی می‌باشد که این طبیعتاً در مدلهای فرضاً شرقی وغربی درهیچ رتبه ای نیست یعنی نه خرد اینها هست ونه هماهنگی دارد

برادر پیروزمند : فرمودید که برای اینکه وضعیت احکام تکلیفی بیشترمشخص شود ما باید بوسیله احکام توصیفی، یک توصیفی از رشد داشته باشیم وبعد ازتوصیف ازرشد مراحل رشد را هم میتوانیم پیدا کنیم و بصورت یک چارت مشیت مطرح کنیم واین امرد روضعیت مبتلابه بماکمک میکند که تشخیص دهیم که درچه مرحله ای از رشد یا نکس هستیم تابعد بتوانیم حرکت خودمان رابه سمتی که باید هدایت کنیم . یعنی باتشخیص اینکه درچه مرحله ای از رشد هستیم متوجه میشویم که درقدم بعدبچه مرحله ای باید برسیم وسپس میتوانیم تخصیصات کمی رامعین نمائیم .

حجت الاسلام حسینی : آیامی‌فهمیم که مقدورات کمی چقدراست یاتخصیصات ؟ درهرحال مقدورات یک حرف است حرف دیگری است که هم باید نظربه کم داشته باشیم وهم نظربه کیف .

برادر پیروزمند : درمرحله اول بوسیله چارتی که مسیررشد راتوسط احکام توصیفی برای ما ترسیم میکند تشخیص میدهیم که درچه مرتبه ای ازرشد یا نکس هستیم ومی‌فهمیم که درقدم دوم — باید به چه سمتی برویم برای اینکه ازاین قدم اول به قدم دوم برویم هم باید مشخص شود که چه تخصیصی درامکانات موجود صورت بگیرد و مقدوراتمان چه شکلی بخودش بگیرد تاقدم دوم‌رشد حاصل شود . سپس میگوئیم برای انجام این تخصیص ومتناسب بااین برنامه ریزی ازاحکام گزینش می‌کنیم .

حجت الاسلام حسینی : آیاهمینکه قدرت راشناختیم مبتلابه رامشناسیم ووقتی که مبتلابه راشناختیم متناسب بامطلوب تخصیصهارامعین می‌کنیم ؟ یعنی آیا نظربه احکام مرتبه دوم پیدا میکند ومرتبه سوم نظربه تخصیص است برای اینکه این مبتلابه رابه مبتلابه ثانی تبدیل گردد یا اینکه مرتبه اول که مقدورات راشناختیم ، بعد تخصیص رامیشناسیم وسوم گزینش ازاحکام است ؟

برادر پیروزمند : این حالت دوم محور صحبت است وفکر میکنم صحبت حضرتعالی هم در جلسه قبل همین باشد .

حجت الاسلام حسینی : ولی مقداری باعرض بنده فرق دارد . اگرشما نظام احکام راقبلاً مشخص کرده باشید ممکن است این اشکال وارد شود که شماقادر به چنین کاری نیستید یعنی مبتلابه راکه شناختید باید قدم دوم احکامش رامشخص کنید ودرقدم سوم بگونه ای تخصیص کمی به مبتلابه بدهید که آن راعوض کرده و به مبتلابه جدید برسید . یعنی بذهن میرسد که اگر جایگاه احکام درچارت درست مشخص شود ، باید اول مقدورات رادید ، بعد احکام مبتلابه را شناخت سپس مبتلابه ثانی راشناخت وسرانجام تخصیص رابگونه ای داد که از مبتلابه اول به مبتلابه ثانی برسیم . یعنی ترکیب حکم وکم رالازم داریم .

برادر پیروزمند : مبتلابه موجود احکام که متناسب باوضعیت موجود هست ومربوط به ما نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : ولی ما میتوانیم تخصیصهای کمی مبتلابه راهم تغییربدهیم .

برادر پیروزمند : اماکارما ازاین به بعد است . یعنی میخواهیم بوسیله برنامه ریزی ایجاد تغییر کنیم ولذا باید بتوانیم مبتلابه ثانی راازاحکام پیداکنیم وبدانیم که برای تبدیل وضع موجود به آتی چه تصرفاتی دراحکام حاکم صورت میگیرد . یعنی گزینشی که ازاحکام واقع شده ، چه تغییراتی درآن رخ میدهد .

حجت الاسلام حسینی : تغییرات بدلیل ترکیب این کیفیات باکلیات خاص است یا فقط بدلیل کمیات است ؟ آیاتغییرات منسوب به کم تنهاست یامنسوب به کم وکیف باهم است ؟ (کیف هم دراینجابمعنای احکام است)

برادر پیروزمند : از صحبت شما اینطور استفاده کردیم که میفرمائید توصیف ازرشد رابوسیله

احکام توصیفی بدست میآوریم همینطورمراحل رشد را و این میشود یك چارت نظام مشیت ، بعد در وضعیت موجود متناسب با آن چارت نظام مشیت متوجه میشویم که در چه مرحله ای ازرشد یا عدم رشد هستیم ؛ وقتی وضعیت خود مان راشناختیم متوجه میشویم که در قدم بعد بچه سمتی باید حرکت کنیم ومطلوب دومان درمسیر رشد رامی‌فهمیم بدنبال این امر تخصیصهایمان رامتناسب با ایجاد مطلوب عوض می‌کنیم ۰

حجت الاسلام حسینی : دراین مدل رنگ احکام خیلی کم میشود ولی درشکلی که ماعرض کردیم احکام از رنگ بیشتری برخوردار است ۰ یعنی اگر شما همه توجهتان به توصیف و کمیات باشد معنایش اینست که برای کم یك ساختار درست می‌کنید ودرتغییرات این ساختار کمیات است که اصل قرارمیگیرد درحالیکه برای کیف هم خاصیت قائلیم ۰ بعبارت دیگرهم نحوه معامله وارتباط وهم حجمی که تحت آن معامله قرارمیگیرد ، هردوتابا همدیگر است که موثر است ونه یکی به تنهایی ۰

برادرپیروزمند : ولی درقدم بعد میگوئیم تخصیصهاباید تحت این روابط کمی صورت بگیرند ۰

حجت الاسلام حسینی : این منوط به اینست که بتوانید رشد را از موضع کم تفسیرکنید و کیف فرم ورنگ وروغن قضیه شود وجوهره قضیه فقط کم گردد ودرچنین صورتی کمی مشکل میشود ۰

برادرپیروزمند : بنده هم فکر کردم که اگرصحبت شما اینگونه باشد احکام یك حالت فرمالیته پیدا میکند ۰

حجت الاسلام حسینی : درهرحال اگرگفتیم که مبتلابه نظر میخواهیم ، احکام را (احکامی که الان لازم است) درقدم دوم پیدا مینمائیم بعد تخصیصهای کمی که میخواهیم به احکام موجود بدهیم مطرح میشود ۰ مثلا اگر مشخص شده که مابایداز این پنج باب احکام استفاده کنیم وتکلیفمان اینست که به این پنج دسته ازاحکام عمل نمائیم تخصیص دررابطه باآنها صورت میگیرد ۰ و یا اگر

درموقعی بواسطه اضطرار حکم خاصی مطرح شد مثل موقعیت فعلی نظام اسلامی که فرضاً جناب آقای صافی از امام سئوال کردند وامام تبیین نمودند (البته جناب آقای صافی که فرموده بودند نظام اسلامی عوض میشود ، معنای نظام رابد بکاربرده بودند ، زیرا نظام ترکیب کم وکیف باهم است نه اینکه صرفاً قیود کیفی تنهاداشته باشد بگونه ای که احکام به تنهایی باشد بهمین دلیل امام درجواب ایشان فرمودند که بفرض که اینها هم ازبین برود نظام مطرح است) بنابراین اگردر موضع نگرش به نظام بگوئیم درشرائط الف هستیم که اسلام درخطر است وموانع عینی ، ذهنی و روحی وجود دارد ، ممکن است اصلاً تکلیف مبتلابه مامضاربه نشود ونه اینکه مضاربه تکلیف میشود وازبین میرود بلکه بدان معنی است که قدرت عمل به مضاربه یامساقات نداریم نسبت به مضاربه تکلیف نداریم واینهامکلف به مانیستند . یعنی فرضاً مکلف به فعلی ما این نیست که ربا را ولو اینکه بسیارهم بد باشد برنداریم .

پس اول به قدرت نظرمی کنیم ونه لحاظ قدرت معین میشود که چه تکلیفی داریم . حال آیا تکلیفی راکه داریم چه نحوه تخصیصی رابآن بدهیم ؟ یعنی اگرتکلیف بدون مطلق کم اثری ندارد و کیفیت وتکلیف بدون مطلق کمیت وقدرت محض هیچ اقتضایی ندارد (درمقام عمل ودرعالم دارای زمان ومکان ونه نسبت به عالمی که دارای قوانین حاکم بر جریان باشد که درآنجا قیود زمانی حذف شده است) قدرت درمحاسبه دخیل میشود ولذا بایددیدکه نسبت به این مرحله از قدرت چه تکلیفی منجز شده ومبتلابه میشود وبعدکه تکلیف مبتلابه شد ، قدم دوم ایفست که آیا نسبت به این تکلیف چه تخصیصی منجز میشود ؟ پس دوتا تنجز داریم . یک تنجز داریم ، یک تنجز کیفیت داریم که احکام است ویک تنجز کمیت داریم که عبارتست از تقسیم یاتخصیص اموال نفرات ، ساعات وغیره متناسب بااینکه از احکام مبتلابه فعلی به احکام مبتلابه ثانی برسیم چرا که برای رشد ، کمیات به تنهایی نمیتواند موثر باشد بلکه کمیات مرکب باکیفیات خاصی است که

رشد را میآورد . بعبارت دیگر نه میتوان بدون مطلق قدرت به رشد رسید ونه میتوان بالحاظ صرف قدرت کمی وبدون مطلق کیفیت به رشد رسید بلکه نسبت بین کم وکیف است که تاثیر ثانی را میدهد ومبتلابه ثانی را مشخص میکند . پس بعد ازملاحظه قدرت ما یك تنجز احکام تکلیفی داریم ویك تنجز احکام تخصیصی داریم که شرط آنها اینست که اولاً باتوجه به احکام مبتلابه الان صورت بگیرد وثانیاً به مبتلابه مرتبه دوم نظر داشته باشد وبعد این کمیات بااین احکام وکیفیات مبتلابه الان بگونه ای ترکیب شود تاوضعیت دوم بوجود آید .

براد رپیروزمند : آیاکیفیتی که متنجز میشود ، کیفیت قدرت مبتلابه موجود است یاکیفیت حاکم بر قدرت مبتلابه دوم ؟

حجت الاسلام حسینی : احکامی که منجز میشود احکام قدرت موجود است به لحاظ رسیدن به احکام وکمیات مطلوب ، یعنی مبتلابه را هم بدون زمان نمیتوان مطرح نمود ، یعنی ماقدرت فعلی راکه داریم ومبتلابه آن هم معلوم است نمیتوانیم بگوئیم دیگراینکه بعداً چطور میشود بعهده ما نیست .

براد رپیروزمند : آیااول احکام راتغییرمید هیم تابه تبع آن کمیات عوض شود یابرعکس ؟

حجت الاسلام حسینی : اگرمرتبه دوم رشد راطالبید وحاصل نمیشود مگراینکه هم ساختار کیفیات عوض شود وهم کمیات .

براد رپیروزمند : آیاتقدم وتاخر دارند یانه ؟ یعنی آیامتناسب باتغییرات کمی است که گزینش از احکام عوض میشود یااینکه گزینش از احکام عوض میشود وسپس متناسب باآن مقدورات شکل میگیرد ؟

حجت الاسلام حسینی : باید نسبت بین ایندو را ملاحظه کنیم . یعنی آثاراحکام را باید ملاحظه کنیم ، آثار مقدورات را هم مشاهده کنیم ، یعنی باید ساختار تخصیص وآثار احکام را ببینیم .

برادر رجاجرمی : آیابین خود احکام تکلیفی هم میتوان مطلوب وموجود مشخص نمود که فرضاً بگوئیم مساقات نسبت به مضاربه وضعیت مطلوب است که باید ازاین به سمت آن برویم ؟

حجت الاسلام حسینی : شکی دراین نیست که دراحکام یك واجباتی، محرماتی، مستحباتی ویك مکروهاتی داریم ویك ترکیبی هم ازاینهاباکمیات داریم، مثلا آنجایی که درمقام اضطرار هستیم و اعمال وکیفیتهای غیرمطلوبی مثل ربابدلیل مشکلات برای ماد یکته شده، حتماً میخواهیم ازاین وضعیت ربوی خارج شویم . یعنی اینطورنیست که فقط مطلوبیتهای کمی مطرح باشد ومطلوبیتهای کیفی نداشته باشیم حال بفرض که درپنج سال بعد ربا ازبین برود، در آنجا هم اگرچه ربا نیست ولی قرض الحسنه هم که مستحب است نیست ومطلوب میباشد لذا سیر باید بگونه ای باشد که قرض الحسنه هم عادی شود . بعد ازآن هم اگرچه قرض الحسنه هست ولی کراهت قرض گرفتن برای افراد وجود ندارد ، لذا سیربه سمتی باید باشد که این کراهت هم پیداشود ، این کراهت هم که پیداشد وقرض الحسنه هم که نبود ، بازمواسات وایثار خاصی که جزء احکام مالی درمرتبه بالاتر است مطلوب میباشد که باید بوجود آید وباید سعی شود که بآن سمت برویم .

بنابراین یك سئوال مهم اینست که آیا شما میتوانید رشد کیفیات را هم ملاحظه کنید یانه ؟ که در جواب میگوئیم به لحاظ رشد اخلاقی حتماً باید بتوان آنرا توصیف نمود . یعنی اگرچند نفر را مقایسه کنیم مثل فردی که نزول خوار است ، فردی که نزول خوار نیست ولی قرض هم نمیدهد ، فردی که قرض میدهد ، فردی که قرض میگیرد وبرایش قرض گرفتن کراهت دارد وسعی میکند قرض نگیرد ، کسی که ثروتمند است وحاضر است قرض الحسنه بدهد ودیگری حاضر نیست قرض بگیرد ولی این سعی درمواسات دارد ، حال آیااین مواسات ازطرف ایندو چگونه شکل می یابد وچگونه ترکیب میشود ؟ آیامراحل مختلفی که برای کمالات نفسانی مطرح میشود بااحکام تناسب دارد یانه؟

برادر جاجرمی : بفرض که به مرحله ای رسیدیم که مستحبات را هم عمل کنیم آیا در مرحله ای میرسد که ما صرفاً قدرت کمی را در مصلحت سنجی بکارگیریم که فرضاً وقتی میگوئیم مصالح اسلام اقتضاء میکند از لحاظ کمی امور در چه وصفی باشند ۰

حجت الاسلام حسینی : مایک ان قلتی در برابر آن قلت میگذاریم که میتوان روی آن فکر نمود که آیا درست است یا نه ؟ اگر کسی اینطور بگوید که شما هیچگاه نمیتوانید کیفیات را به حد نهایت آن ببرید ، نه بدلیل تعداد کیفیات بلکه بدلیل اغراض پشت سر کیفیات آیا باز هم میتوان برای آنها نهایت قائل شد ؟ یعنی اگر گفتید تعداد احکام فرضاً به یک میلیون محدود است اگر جامعه مفروضی را تصور کنیم که در آنجا هزار حکم جاری است و آن هزار حکم هم بین واجب و مستحب باشد (یکی از بزرگان هم گفته بود در ۲۰ سال از عمرم نه تنها عمل حرام و مکروه انجام ندادم که عمل مباح هم انجام ندادم بلکه کارم بین واجب و مستحب بود) آیا بواسطه اغراض ، نیت و حالت روانی ای که پشت سر این اعمال است بین آنها تا چه اندازه میتوان فاصله قائل شد ؟ (س : — قطعاً درجاتش حدی ندارد) بخصوص اگر توجه به این امر شود که وقتی شما احکام توصیفی و پرورشی را ذکر می کنید این احکام باید متناسب با حالات روحی و رشد هایی که پیدا میشود عوض شود (یعنی قدرتهای مادی همراه با پیدایش حالات روحی است) بعد که میخواهید یک طرف معادله تان را انسان و یک طرفش را شیی قرار دهید و یک رابطه هم بین شیی و انسان مطرح کنید وقتی میخواهید بگوئید که به رفتار انسانی احکام تکلیفی میگوئیم ، آیا این رفتار فقط رفتار عینی اش — است یا رفتار قلبی اش هم هست ؟ رفتار قلبی را هم باید در ماهیت قضیه داخل کرد و شما مجبور هستید چنین کنید و نمیتوانید اخلاق را از معادلتان حذف کنید ولو اینکه به نحو اجمال و از آثارش آن را بشناسید داخل میشود و از همان اول کار مدخلیت دارد ، همانجایی که میگوئید احکام توصیفی وصفات حمیده و رذیله معنایش اینست که در آماری که میخواهید بگیرید به این توجه دارید که آیا

چه تعدادی از مردم نماز می‌خوانند ، چه تعدادی نماز نمی‌خوانند ، چه تعدادی عرق میخورند چه تعدادی لاابالی‌اند وبعد هم درمورد این هستید که بگوئید این دسته کم کم کاهش یافته و آن دسته زیاد میشوند . بنابراین حالات روحی وروانشناسی را شماد ارید وقتی میگوئید فلانی آدم باتقوا وباورعی است بواسطه ملاحظه همین آثاروحالات روحی است چراکه از آثار خارجی است که این نسبت رابه اومید هید والا علم غیب که ندارید که بتوانید وضعیت قلبی اورا ملاحظه کنید بلکه به حسب آثارظاهری‌اش او راکنترل کرده ومیگوئید عادل یا باورع ویادارای درجات عالیه ای است .

اگرشمابتوانید اطلاق رابه لحاظ آثارخارجی بشناسید آیا میتوانید بگوئید که مرتباً میل به طرف کاملتر شدنش وجود ندارد ودخیل نمیشود ؟بعبارت دیگرآیاروانشناسی شماد رمعالجه بیمار ورشد دادن به کسی که تحت پرورشش است میخواهد چکارکند ؟ اگرروانشناسی شماد رجامعه شناسیتان مدیونتان و ولایتتان ضرب شود ، آیابازهم نمیتوان گفت که به لحاظ اغراض‌واهداف هم ما میتوانیم مرتباً مجموعه سازی تخصیصی‌مان رابالا ببریم ؟

برادرجاجرمی : آیادرآنجا برای رشد حالات قلبی لزوماً به احکام تکلیفی نیازاست یااینکه اینکار صرفاً کاراحکام توصیفی است ؟

حجت الاسلام حسینی : وقتی گفته میشود " مردم الحمدالله نمازخوان هستند ولکن متاسفانه نمازشان رابالتفات به معارف نمیخوانند واین ازکارهایشان پیداست " تخصیص کمی تان متناسب باحالات جدید روحی میشود یانه ؟ ودراینجاآیااحکام بازهست یانه ؟ یعنی آیا حکم قلبی هم حکمی است یانه ؟ اگرگفتند " عجب بداست وجزء محرمات است ، ربا بداست ، نفاق بداست و غیره " آیااینهاحکم نیست ؟

البته توجه شود که ماد رمراتب ولایت دراینجاکلیات آن راذکرمیکنیم وممکن هم هست خیلی سخت

باشد ولی برعهده ما نیست که کاری به سخت یا آسان بودن آن داشته باشیم بلکه ما به این کار داریم که آیا میتوانیم بگوئیم مسیر رشد مرتباً ادامه دارد یا نه ؟ آیا آنها هم حکم تکلیفی (حکم تکلیفی درباره رفتار قلبی) است یا نه ؟ آیا حکم تکلیفی درباره رفتار قلب هم داخل در ضرایب میشود یا نه ؟ اگر میشود نمیتوان برای آن آخر معین کرد . مثلاً این یك حکم تکلیفی است که اگر شما بدون قصد قربت وضو بگیرید باطل است ولو اینکه عین همان کارهایی که فردی با نیت قصد قربت انجام میدهد ، صورت بگیرد یکی میتواند ربا الناس باشد و دیگری میتواند قربه الی الله باشد و بهمین دلیل عمل یکی صحیح و دیگری باطل قلمداد میگردد و واجب و حرام نیز به آنها نسبت داده میشود که فرضاً ربا جزو رذایل و حرام است درحالیکه اخلاص مطلوب بوده ولذا قصد قربت واجب است . بنابراین آیا تکلیف را فقط در اعمال ظاهری میآورید یا در اعمال جوارح هم مطرح می‌کنید ؟ اگر در اعمال جوارح هم تکلیف مطرح است دیگر تعداد آنها الا نهایه پیش میرود .

برادر حسینیان : ظاهراً احکام تکلیفی نمیتوانند اطلاق در رشد داشته باشند .

حجت الاسلام حسینی : مسأله مهم اینست که رابطه احکام تکلیفی با رشد چیست ؟

برادر حسینیان : اگر احکام تکلیفی مبین رشد باشند چطور؟

حجت الاسلام حسینی : باید مشخص شود که آیا مبین رشد ند یا اینکه طرف نسبت هستند ؟

برادر حسینیان : رشد را آنها میدهند با ظرفی که در کمیت پیدا میکنند .

حجت الاسلام حسینی : آیا احکام تکلیفی به تنهایی رشد میدهند و کمیت به تبع آنهاست یا آنها اصلاً دخیل در رشد نیستند و رشد مال کم تنهاست و یا اینکه رشد نسبتی است بین کم و کیف ؟

برادر حسینیان : اگر نسبت بین کم و کیف باشد ، شما الان ربا را در جامعه اسلامی ملاحظه می‌کنید و واقعاً ربا عامل رشد است یعنی جامعه اسلامی بوسیله ربا حفظ میشود .

حجت الاسلام حسینی : ربا نمیتواند عامل رشد باشد وجامعه اسلامی هم بوسیله چیز دیگری حفظ میشود . رشد بوسیله ، حفظ اسلام است ومابرای حفظ اسلام مجبوریم که فعلاً ربا را حذف نکنیم .

برادرحسینیان : احکام ثانویه واولیه که میفرمائید ، ظاهراً دربحث نسبت و رابطه ندارید وهرحکمی درنسبت خودش اولیه است . حکم ثانویه هم درنسبت خودش اولیه است . کسی که برای حفظ جانش متیه میخورد ، این متیه او را رشد میدهد ووسیله ای برای حفظ او میشود ، یا دربعضی موقعیتها ایجاب میکند که بعضی از برادران سپاه برای کسب اطلاع دست به یک کارهای حرامی بزنند .

حجت الاسلام حسینی : درهرحال مهمترین چیزی که بذهنم میآید اینست که معنای اصلی وفرعی کردن که بعداً میخواهیم بآن برسیم، جایش باخود حکم هم باید همین جاها مشخص شود که مثلاً حکم چکاره است ؟ توصیف چکاره است ؟ کم چکاره است ؟

برادرسلیمی : اگر احکام توصیفی اهداف وارزشها رامشخص میکند ، وقتی وارد عمل میشویم (و اول مسائل عینی وامکانات راشناسایی میکنیم وبعد هم برای رسیدن به آن اهداف احکامی مبتلابه رامعین میکنیم) چون هدفمان مشخص است جواز داریم که هرحکم تکلیفی را آورده وعمل کنیم وبا هرحکم تکلیفی راکناربزنیم (س : به لحاظ مطلوب وبه لحاظ مصلحت ؟) — یعنی میدان آنقدر باز میگردد که منجربه اصل شدن حکم توصیفی میشود .

حجت الاسلام حسینی : حکم توصیفی اصل هست وشکی دراصل بودن آن نسبت به احکام تکلیفی نیست ولذا شما هرتکلیفی راکه انجام دهید به قصد قربت و پیدایش بندگی است .یعنی حکم تکلیفی نمیتواند مجرد از قربت وتقرب الهی خودش دستوربا شد .یعنی برای هدفی است وبه قصد قربتی است .

برادر سلیمی : مثلاً وقتی میگوئیم باید رشد اقتصادی حاصل شود ومسلمین ازنظراقتصادی درموضع قدرت باشند آیابرای این چه کارهایی باید کرد ؟ آیامیتوان هرکاری راکرد ؟

حجت الاسلام حسینی : چند چیز رابایدجداگانه ملاحظه نمود . یکی اینکه غرض ازاحکام رسیدن به یك اخلاق بندگی خاص وبرای حالات قرب وبرای پیدایش سجود است ، یعنی قربت شرط همه احکام است . حکم محال است برای بعد از خداوند باشد . همه احکام به هدف قربت است و به لحاظ این هدف است که گفته میشود باید اینگونه عمل نمود . البته دراحکام توسلی ممکن است که قربت رادرصحت آن شرط نکنند مثل دست را ظاهرکردن که آدم میتواند دستش رابشوید وقصد قربت هم نکند ودرعین حال دستش هم طاهرمیشود ولی اینکه آب ریختن روی دست علت طهارت است آیا اقتضاء تناسبی باقربت دارد یانه ؟ وقتی گفته میشود چنانچه روی دست الکل بریزند طاهرنمیشود ، آیامفهوم طاهرشدن وطاهرنشدن مجرد ازقصد شما تناسب باتقرب دارد یانه ؟ گاهی تقرب را جزء شرایط قصد برای مکلف میگذارند وگاهی جزء شرایط اقتضاء میگذارند وتقرب رانمیتوان جزء شرایط اقتضاء نگذاشت ، یعنی وقتی گفته میشود این خوب است ، این واجب است ، این بایست ، این شایسته است ، آیاخوب بودن آن متناسب بارسیدن به هدفی خوب است یااینکه بدون این تناسب هم میتوان کلمه " خوبی " را بآن نسبت داد ؟ پس خوبی وبدی بدون ملاحظه هدف وتوصیف نمیتواند مطرح باشد ، بعد وقتی گفته میشود ، این خوب است ومشروط به این هم هست که بقصد قربت باشد یعنی به کاری که میکند التفات داشته باشد ، این مرتبه دومی است که جهت درآن قید میشود ، درمرتبه اول دراصل خوب بودن وبد بودن جهت الهی قید میشود و درمرتبه دوم درا ینکه التفات به این جهت هم داشته باشد قید میشود ، لذا اگرازاین موضع نگاه کنیم هیچ حکم تکلیفی پیدا نمیشود که هدفش رسیدن به احکام توصیفی نباشد .

برادرامیری : به این ترتیب احکام تکلیفی طریقیت دارند ولی آیا طریق منحصرهستند یا اینکه از طریق غیراحکام هم میتوان به آن اهدافی که احکام توصیفی معین میکنند رسید ؟

حجت الاسلام حسینی : این امرممتنع است چراکه نسبت بین حکم وکم است که اصل است اگرشماکم تنهارابیاورید وبگوئید اصلاً کیفی نداشته باشند ممکن نیست . کم بدون کیفیت محال است . کمیت حتماً درقالب یك کیفیتی است . اینکه میگوئید بدون احکام تکلیفی غرضتان چیست؟ آیاغرضتان کیفیاتی است که نتواند واسطه قراربگیرد که مثلاً نسبت بین کم وآن کیفیات فرضاً الی النارباشد ؟این که نیست .اما اگربگوئید این کمیت بااین احکام کیفی برای رفتن بطرف قرب متناسب است ولی به لحاظ اضطرارالان درشرایطی هستیم که مجبوریم مبتلای به ربا باشیم باتوجه به این اضطرارتکلیفمان اینست که امام امرکنند که پولهایتان رادربانك بگذارید ولوایکه میدانیم که بانك ، بانك درستی نیست .

برادرامیری : به این ترتیب آیاتاثیرکمیت برکیفیت وبرعکس تاثیرکیفیت برکمیت ونسبت بین ایندوست که مارامجبورمیکند که ازاین طریق خاص برویم ؟

حجت الاسلام حسینی : نمیگوئیم کمیت اثرروی کیفیت میگذارد چراکه بداشد اثرمنتجه کم وکیف باشد هم اگرمعامله شمابیع یاربا باشد دوتااثر دارد وهم ده تومان یاصد تومان باشد دوتااثر دارد یعنی هم تخصیص (ساختارتخصیص) اثر دارد وهم ساختاراحکام ودرنسبت بین کم وکیف(یعنی ترکیب ومنتجه ای که ازآثارکم وکیف بدست میآید) هم کیفیات درآن سهیم هستند وهم کمیات .

برادرامیری : آیامنظوراز کمیات همان مقدورات است ؟

حجت الاسلام حسینی : بله , کیفیات احکامند وکمیات مقدورات .

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته